

ستقبال با شکوه از رژیم جمهوری

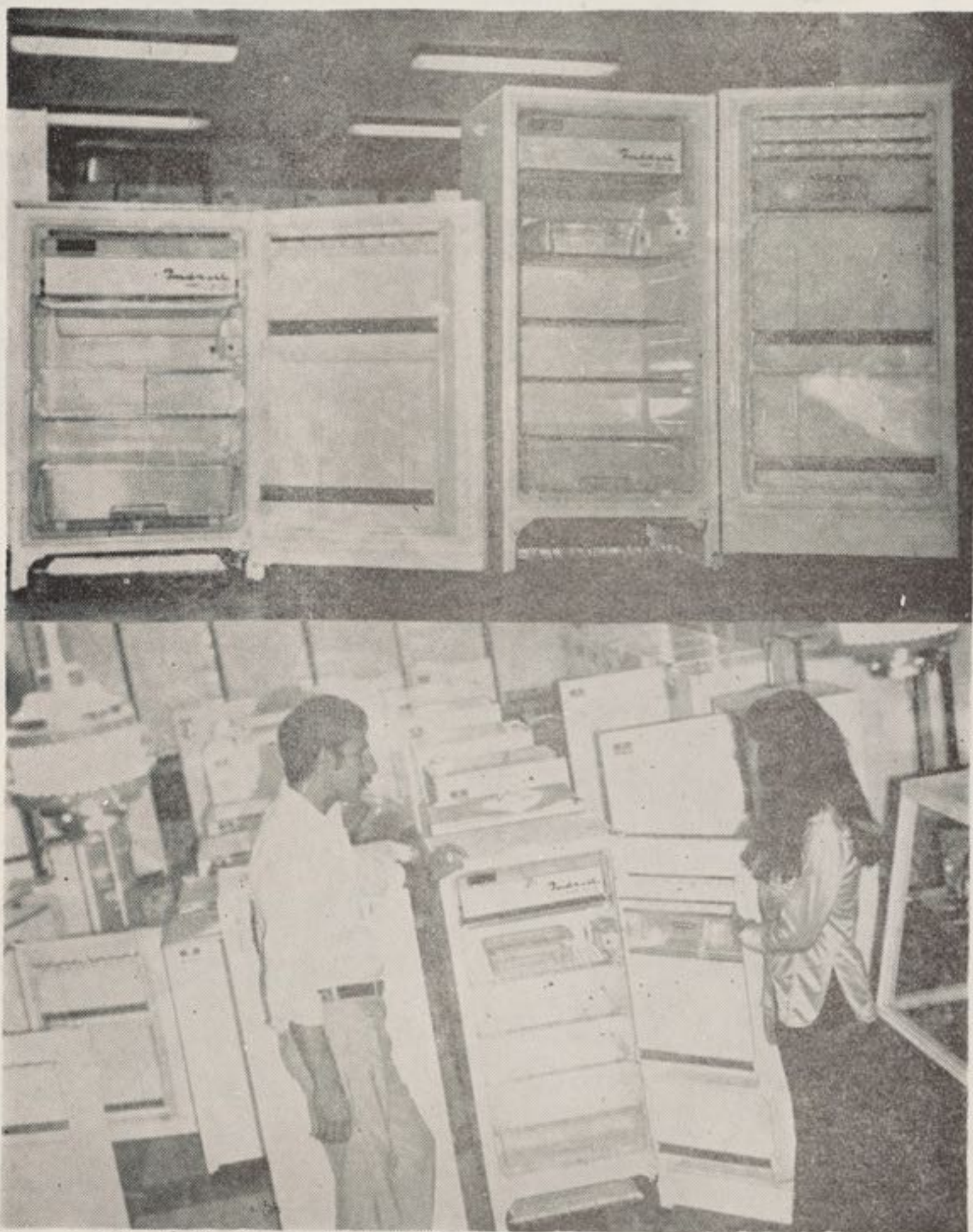
در سراسر کشور

مردانیکه با حادثه زندگی میکنند



فروشگاه بزرگ افغان

با بهترین و قشنگ ترین یخچال های جهان در خدمت شما



یخچال اندست ساخت ایتالیا دارای شهرت جهانی یخچال اندست که در بیش از یکصد و بیست کشور جهان مردم با علاقمندی زیاد از آن استقبال کرده اند.
یخچال اندست مدرن قشنگ و خوش ساخت.
یخچال اندست در گرمای تابستان غذای صبحی را برایتان نگه داشته شمارا فرحت میبخشد.
یخچال اندست را صاحبان ذوق و سلیقه عالی انتخاب میکنند.
یخچال اندست را از فروشگاه بزرگ افغان بدست آورده میتوانید.

شباغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم
موقعه شباغلی الجواری وزیر معارف عراق
و همرا هانش را بحضور پذیرفتند



رئیس دولت و صدراعظم، وزیر معارف عراق را بحضور پذیرفتند

معیت وزیر معارف عراق و سفیر کبیر آن کشور در کابل نیز حاضر بودند. داکتر احمد عبدالستار الجواری وزیر معارف عراق در راس یک هیات حسن نیت وارد کابل شده در میدان هوایی بین المللی از طرف داکتر نعمت الله پژواک وزیر معارف بعضی از مامورین عالی رتبه وزارت امور خارجه سفرای کبیر عراق و مصر و اعضای سفارت کبیرای عراق پذیرائی گردید.

هیات حامل پیامی از جانب شباغلی حسن البکر رئیس جمهور عراق عنوانی بنا غلشی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم بود. اعضای هیات عبارت بودند از شبا غلی فخری القیسی مدیر عمومی اطلاعات و رؤا بط عامه و شباغلی محمد قاسم خلیل عضو ریاست تشریفات وزارت خارجه عراق.

بعضی از اراکین وزارت های خارجه معارف اطلاعات و کلتور و سفیر کبیر عراق مقیم کابل اشتراک ورزیده بودند. طبق یک خبر دیگر هیات حسن نیت عراق ساعت شش و یکشنبه ۱۴ اسد بابشباغلی وحیدالله معین سیاسی وزارت خارجه در آن وزارت ملاقات تعارفی بعمل آورد. داکتر احمد عبدالستار الجواری وزیر معارف عراق ساعت چهار بعد از ظهر ۱۴ اسد باداکتر نعمت الله پژواک وزیر معارف در عمارت آن وزارت ملاقات نمود.

طی این ملاقات در باره امکانات تبادل استادان و محصلین تشدید روابط در شقوق فرهنگی بین دو کشور تعاطی افکار صورت گرفت.

درین موقع معین اول وزارت معارف ذوات

کرده است که با دولت جمهوری افغانستان هر نوع مساعدت بعمل آورد. در پیام اظهار آمید شده است که روابط دوستی و برادری بین دولت جمهوری افغانستان و دولت جمهوری عراق تقویت و توسعه مزید یابد.

داکتر نعمت الله پژواک وزیر معارف به افتخار شباغلی احمد عبدالستار الجواری وزیر معارف عراق و همرا هانش ساعت هشت و نیم شب ۱۴ اسد دعوتی در هتل باغ بالاترتیب داده بود که در آن پوهاند داکتر عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور شباغلی سیدوحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه معین های وزارت معارف رئیس پوهنتون کابل

شباغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم ساعت هفت شب ۱۴ اسد داکتر احمد عبدالستار الجواری وزیر معارف عراق را که در راس یک هیات حسن نیت به کابل آمده است با همرا هانش بحضور پذیرفتند.

درین موقع شباغلی الجواری پیام شباغلی حسن البکر رئیس جمهور دولت عراق را به شباغلی محمد داود تقدیم نمود.

درین پیام اظهار آرزو مندی شده که رژیم جمهوری افغانستان تحت قیادت شباغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم به موفقیات های مزیدی نایل آید و برای مردم افغانستان تمنای سعادت بعمل آمده است. همچنان دولت جمهوری عراق اظهار آمادگی

داکتر احمد عبدالستار الجواری وزیر معارف عراق که در راس یک هیات حسن نیت آن کشور به کابل آمده بود صبح رو زشنبه ۱۶ اسد عازم کشور ش گردید.

داکتر نعمت الله پژواک وزیر معارف بعضی از مامورین وزارت امور خارجه و سفرای کبیر عراق و مصر و اعضای سفارت کبیرای عراق در کابل در میدان هوایی بین المللی با هیات وداع کرد.

در عکس:

وزیر معارف عراق در میدان هوایی بین المللی کابل حین وداع با وزیر معارف افغانستان
عکاسی مستمندی



کمیته مرکزی جمهوری افغانستان فیصله نمود که:

تمام خردضا بظان به رتبه دریم بریدن ترفیع نمایند

و برای همه صاحب منصبان اردو یک سال قدم به استثنای رتبه جنرالی داده شود

کابل ۱۴ ساسد «ب»

نظر به احساسات نیک و پشتیبان اردوی افغانستان از نظام جمهوریت تحت قیادت
شاهلی محمد داؤد رئیس دولت جمهوری افغانستان کمیته مرکزی تشکیل جلسه داده
وفیصله نمود که تمام خردضا بظان به رتبه دریم بریدن ترفیع نموده و برای همه
صاحب منصبان اردو یک سال قدم به استثنای رتبه جنرالی داده شود.

سفیر برتانیای علاقمندی حکومتش را در بهتری تبلیغات در مورد رژیم جمهوری افغانستان ابراز کرد

شاهلی جان در ینکال سفیر کبیر انگلستان در کابل ضمن ملاقات تعارفی با پوهاند اکثر
نوبین وزیر اطلاعات و کلتور که به ساعت ۱۱ قبل از ظهر روز چهارشنبه در اتاق
کارش بعمل آورد خواهش و اظهار امیدواری نمود که روابط فرهنگی و کلتوری بین
جمهوریت افغانستان و دولت برتانیه بیش از پیش توسعه یابد.
سفیر برتانیه طی این ملاقات از علاقمندی حکومت خود مبنی بر سببگیری برتانیه
در بعضی از پروژه های کلتوری باستان شناسی و وسایل اطلاعات عامه با افغانستان
اظهار نمود.

کسانیکه مستخدمین واجبران رسمی را به کارهای شخصی میگذارند تحت تعقیب عدلی قرار میگیرند.

کسانیکه از مستخدمین واجبران رسمی برای اجرای امور شخصی استفاده میکنند
مورد تعقیب عدلی قرار میگیرند.

یک منبع قوما ندانی امنیه کا بل گفت مستخدمین واجبران دواړو و موسسات
برای اجرای وظایف مشخص تعیین گردیده و هر کدام مکلف هستند وظایف محوله را به
وجه احسن انجام بدهند.

کسانیکه پیاده ها ساشیزها - خانه سادان ها - دربوران و غیره اجبران را برای
اجرای امور شخصی به منازل و ملکیت های خود اعزام میدارند در هنگام تخلف ورزی
از مقررات موضوعه مورد باز خواست قانونی قرار میگیرند

وی همچنان علاقمندی حکومت برتانیه را در بهتری تبلیغات در مورد رژیم جمهوری
و جمهوریت افغانستان در مطبوعات برتانیه ابراز کرد. همچنان شاهلی کی ال مهتا
سفیر کبیر هند در کابل با پوهاند اکثر نوبین وزیر اطلاعات و کلتور ملاقات تعارفی بعمل آورد

سفیر هند ضمن این ملاقات از روابط دوستانه و عنعنوی افغانستان و هند یاد آور
شده و آمادگی حکومت خویش را برای کمک و سببگیری در پروژه های وسایل اطلاعات
عامه ، آرت ، هنر و کلتور اظهار نمود.



در این دو عکس پوهاند دکتو نوبین وزیر اطلاعات و کلتور در هنگام ملاقات با سفیر کبیر انگلستان و کی ال مهتا سفیر کبیر هندوستان می بینید

ژوندون

شماره ۲۱ شنبه ۲۰ - اسد ۱۳۵۲ - ۱۲ رجب المرجب ۱۳۹۳ - ۱۱ اگست ۱۹۷۳

رسالت تاریخی ما در قبال نظام نوین

«خیال غیر کم شدی ارم از در بر حجاب آمد»
«برو ای سایه اکنون بر سر من آفتاب آمد»
«ابو الهانی بیدل»

از صبحگاهیکه آفتاب جمهوری در افق کشور ما درخشید و پیکر این مرز و بوم را در پرتو انوار زرین خویش روشن کرد، رسالت تاریخی ما را نیز در جهت پیروزی نظام جمهوری، استقرار و بقای آن و احیای افغانستان نوین سنگین تر ساخت زیرا تحقق آرمانهای عالی انقلاب ما بحیث غایب نظام نوین امریست که الزاماً نیازمند فداکاری و ایثار همگانی كافة مردم افغانستان میباشد.

همانطوریکه در تاریخ پنجپزار ساله اجتماعی و سیاسی افغانستان افتخار کشودن باب نویسی را داریم بهمان مقیاس در اعزام مجدد جامعه خویش در پرتو ارزش ها و

آرمانهای عالی جمهوری رسالت سنگین و پر مسئولیتی را برعهده داریم. ما وظیفه داریم تا نظامی را که پدید آورده ایم بروریم، رشد دهیم و موفقیت برسانیم. توفیق ما در ایفای مسئولیت ها نیکه عبارت از عنا صر متشکله رسالت تاریخی ما هستند مو قوف به احساس عمیق پشتکار ایثار و چشم پوشی از منافع شخصی بخاطر منافع اجتماعی ماست.

مبارزه با مفسد اجتماعی، بیرو کراسی و منفعت جو یی که از عوامل عمده عقب ماندگی هستند باید در طلیعه مبارزات ما قرار گیرند و طوریکه درین مدت کوتاه استقرار رژیم جمهوری دیده شد به پیروی از منویات مؤسس جمهوری این مبارزه و این جهاد عملاء آغاز گردیده است.

این جهاد مقدس ملی که با قیام تاریخی ۲۶ سرطان فرزندان شجاع و دلیر افغانستان شروع شد تمهید میمون برای آغاز مساعی و آرزو مندیها نیست که در فرجام سایه رستگاری مردم ما، کامیابی نظام ما و ترقی کشور ماست و باید تمام افراد این کشور در این جهت رسالت تاریخی خویش را صمیمانه انجام دهند چنانکه مؤسس برو منجمدوری شجاعی محمد داؤد در اعلامیه را دیو نسی تأسیس جمهوریت افغانستان با صدا یی رسا و منطقی استوار این صلاهی عام را باین عبارت بیان کردند که منبع الهام تمام وطنپرستان است:

«... چون سعی و آرزو مندی ما نمیتواند نقطه انجام داشته باشد، دوام این همکاری از طرف همه افراد خاصه طبقه جوان کشور از تمیذات قلبی همه ماست و بدر یافتن آن امید قوی داریم.»

در بنیتهای خدمات مکافات

جمهوری نظام به ینگیدو سره، د افغانستان د خلکو په تیره بیا د صدیقو خدمتگارانود ژوندانه دسویې دښه کولو او په هیواد کښی د اجتماعی او اقتصادی اصلاحاتو دواستلو دپاره دتیرو دریو هفتو په ترڅ کښی یو شمیر مثبت او ښه تصمیونه و نیول شول چه تطبیق به یی په رښتیا سره د ټولنی دخیرو او ښیځنی د تامین اود خیتو نیمګړی تیاؤ له منځه وړلوی. ددریم بریدمنی رڼی ته دوهو ضابطانو تر فیج او دجنرالی له رڼی نه ښکته، د اردو ټولو منصبدا رانو ته دریو کال قدم ورکول، هغه فیصله ده چه د افغانستان د جمهوری دولت درتیس اود نوی نظام د مؤسس شجاعی محمد داؤد تر قیادت لاندی د جمهورییت د نظام سره د افغانستان د اردو دملاتړ له مخی د مرکزی کمیټی له خوا شویده او د جمهوری نظام په سیوری کښی د اساسی او بنیادی اصلاحاتو دواستلو یو غټ مثال بلل کیری.

دافصله په حقیقت کښی د افغانستان د ژبه وړ او با شپامته اردو دهغو سپرمانیو اوسر ښندنو اوملاتړ مکافات دی چه د جنگاڼی د ۳۶ ښی د تاریخی ورځی په لمر څرک کښی ښودلی اوعملات ثابت کړیدی اوتر دی وروسته به هم دنوی نظام د مؤسس اود افغانستان دنومیالی ملی قاید په مشرۍ د جمهورییت مشعل روښانه وسای اود هیواد دناموس څارنه او پساته وکیری.

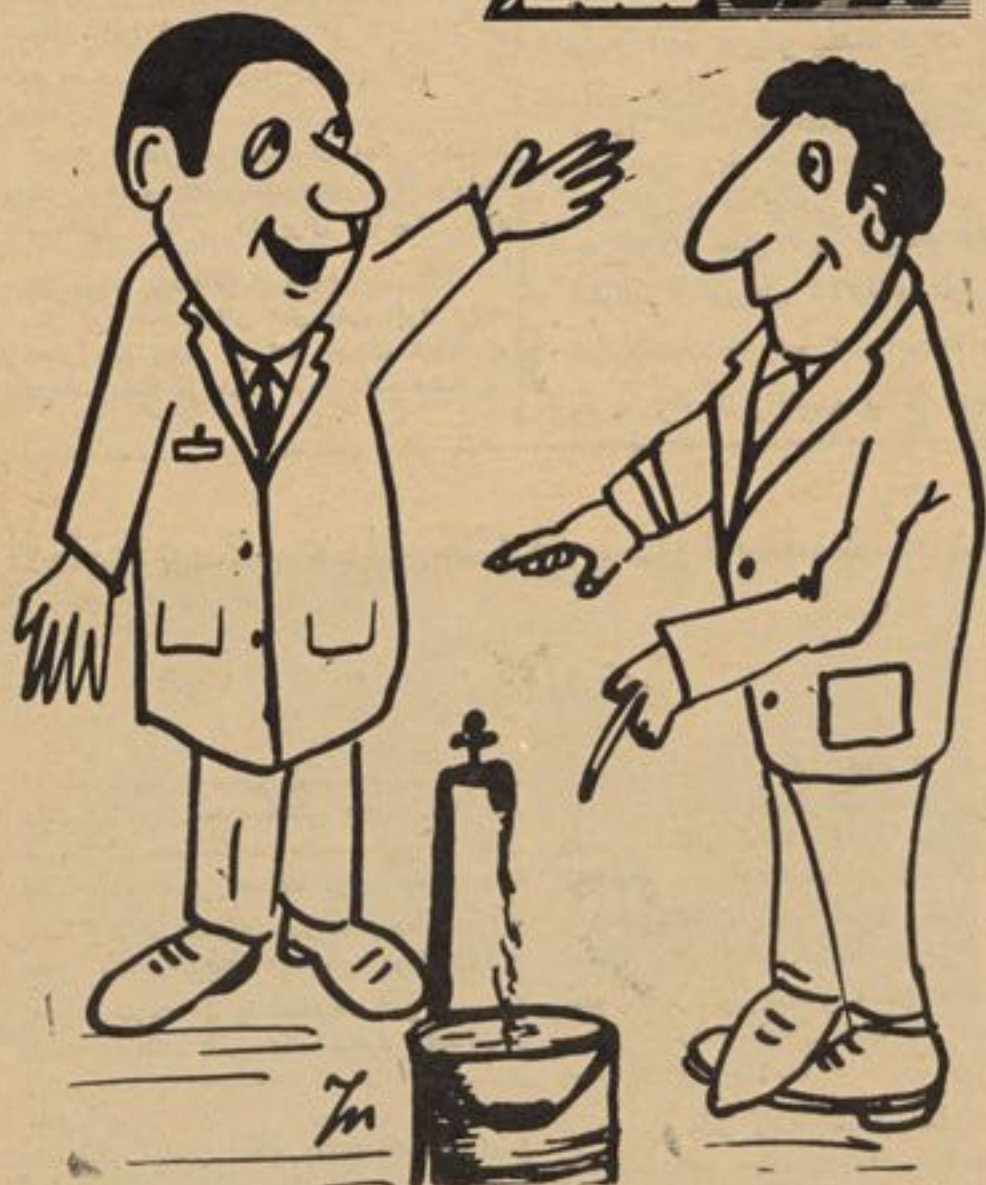
د افغانستان ځوان اردو د خاوری د تمامیت اود ملی نوامیسو په نهانځنه او ساتنه کښی خپل رسالت پیژندلی اود هغه په تمه کښی دسر په ورکولو افتخار کوی. د جمهوری نظام د ټینګولو په لاره کښی به ددوی فعاله برخه او قربانی ګانی د تاریخی په پاڼو کښی په زړینو ګرځیو ولیکلی شی اود افغانستان ولس به د شپید زړمتی په څیر ددغو ځوانانو ګار نامی هیری ټکری.

هغه د ژبه له کومی شانداره هر کلی چه د افغانستان ټولو خلکو له نوی رژیم څخه وګړه، ددغه روڼ حقیقت پوره ښکارندوی دی چه د بنیادی اصلاحاتو، دملامد و دله منځه وړلو، د اقتصادی، فرهنگی او اجتماعی چارو دښه کولو او نورو مثبتو او ښوورو تدابیرو دپاره د دولت فیصلی او تصمیونه د خلکو د تائید وړدی او هر هغه ګام چه د ګران افغانستان داعتلا اوسر لویۍ په لاره کښی اخیستل کیری، ملت به یی نه یوازی پیروی وکیری بلکه د ژبه په مینه به مرسته وکړی.

نامه به مدیر

مدیر محترم مجله ژوندون! درېچه های جامعه بسته گذشته ما، ناگهان بروی دنیای پرتپ و تلاش بیرون پاشد. ولی از آنجائیکه آتیک و اخلاق اجتماعیه ما که ناشی از آن پسا مانی محیط گذشته ما بود استعداد پذیرش این نوآوری را نداشت، از غرب این پیشگام تمدن معاصر، فقط طواغر و آنهم کاذبترین آنها را پذیرفتیم پایه سخن بهتر تقلید کور کورانه کردیم. در این پذیرش مظاهر جلف و سبک تمدن، هیچکس نبود که بما حرفی بزند و راهی را نشان بدهد. مسئولان غیر مسئول جامعه، که خود از مقلدین درجه اول این پذیرش بودند، کجاییتوانستند درس اخلاق بدهند؟ آنان بیشتر سعی میکردند تا نیروی جوان که فعالترین، پرچوش ترین و سازنده ترین نیروی اجتماعی را میسازد در کوره راه انحراف پلفزد تالان بیشتر بر طبل خود خوامی و جاه طلبی خود دیوانه وار بکوبند. این امر جریان داشت. پسران ما موی دراز شدند، درس میکشیدند به تاق فراموشی گذاشتند و در تقلید از ستارگان سینمای غرب، دست همرازی پشیمان شدند. ولی اکنون که ورق جدید و روشنی در تاریخ این کشور یادگار انسانهای بزرگ باز شده و رهبران مسئول زمام امور را بدست گرفته اند ما پیشنهاد میکنیم که در جمله کارهای اولیه بخاطر پیشرفت این کشور، سعی کنند تا جوانان ما را از لجن انحراف ها دوباره کشیده و نیروی آنان را برای آبادانی کشور در مسیر سالم آندازد. از درازی موی ما بکاهند و به بلند افکارشان بفرایند. چه میشود که بسرا ی برداشتن اولین گام دستور داده شود تا تمام شاگردان مکتب، لباس هم شکل که از تکه وطنی ساخته شده باشد بپوشند این امر دوفایده دارد یکی اینکه: مصروف گمرشکن خانواده هارا کاهش داده و از فرار اسعار

کارتون هفته



للا عبدالقدوس جان... همی آب نله هی یینی که چه قسم مصرف میشه؟
یک وقتی موترهای سرکاری همطور بی پروا تیل مصرف میکنن و در مواقع غیر رسمی اینطرف و آنطرف دوانده میشندن.

بار دیگر

دختران شایسته سال را انتخاب میکنند.

ژوندون در نظر دارد امسال نیز دختران شایسته سال را انتخاب کند.

از تمام دو شیز ګان افغان که بخواهند در این مسابقه اشتراک کنند خواهش می شود مواد ذیل را در نظر بگیرند:

- ۱- ارسال خلصی سوانح.
- ۲- ارسال یک قطعه فوتو.
- ۳- توضیح علاقتمندی دو رشته های علوم، ورزش، هنر و تدبیر منزل.
- ۴- توضیح معلومات در شقوق مختلف و مورد علاقه.

برای دختران شایسته سال جوایز ارزنده داده میشود.

جلوگیری مینماید و دوم اینکه داشتن لباس هم شکل و فرق آن از دیگران خود بخود بر اعمال شاگردان چار چوب میزند و آنان را از دست زدن به حرکات ناهنجار و خلاف اخلاق اجتماعیه باز میدارد. این امر چندین هزار بار در مطبوعات نظام کین گذشته، گفته شد. ولی از آنجا نیکه گوش مسئولان امور در اینطور موارد گریز و گداز می نمود. ولی حالا که تب و تلاش نویی در زندگی ما آغاز یافته امید است که این نوشته اثر خود را نموده و جلوی این حرکات نادرست گرفته شود. س: از شش درک

آخرین دیدار

در پنوم پن؟

محمد بشیر رفیق



لون نول



نوردوم سihanوک

نوردم سihanوک در آخرین دیدار با عده زیادی از روزنامه نگاران بین المللی در یکی از شهرهای افریقایی بعد از مصاحبه جالبی در اخیر اظهار داشت که آخرین دیدار ما در پنوم پن خواهد بود!

در آن روزها اگر چه پیکار شدیدی در کمبودیا جریان داشت و با گذشت هر روز این پیکار بیشتر به نفع طرفداران سihanوک سیر میکرد معذالک مطبوعات غرب برای نظر سihanوک که آخرین دیدار از پنوم پن صورت خواهد گرفت بانظر شک وتردید می نگریستند.

ولی بایروری هایی که اخیرا نصیب قوای طرفدار سihanوک گردیده دیگر این امر از نظر اکثر ناظران غربی مسلم شده است که دیدار روزنامه نگاران با سihanوک بزودی در پنوم پن صورت خواهد گرفت.

پیکار شدید:

جنگهای شدیدی که در حومه شهر پنوم پن جریان دارد و نابسامانی هایی که قوای جنرال نول با آن مواجه است بزودی سر نوشت جنگ را تعیین خواهد کرد.

در حالیکه قرار است ایالات متحده امریکا با اساس قرار قبلی از تاریخ ۱۵ اگست بمباران خود را در کمبودیا قطع کند در این روزها بمباران خود را شدت داده است ولی این بمباران که هدف معینی ندارد چنان غیر منظم صورت میگیرد که تاکنون دوبار طیارات امریکایی قوای نول را هدف قرار داده اند و تلفات سنگین انسانی بر آنها وارد ساخته اند.

وقتی بمباران امریکایی وحشی کمک نظامی امریکایی بنا بر خواهش کانگرس قطع میشود آنگاه مارشال لون نول مجبور میگردد تا پسای مرکز به تنهایی به جنگ ادامه بدهد البته جنگی که برای او فرجام خوش ندارد و نه ایالات متحده امریکا از آن نفع میبرد بلکه برعکس جنگ کمبودیا لطمه بزرگی به حیثیت نظامی امریکا در یکی دیگر از کشور های هند و چین وارد کرده و این حقیقت مانند جنگ ویتنام، یکبار دیگر مشهور گردیده است که هیچ



ماری میکارتی

خود چیدند و سرانجام نیز پای خود شان درین دام گیر ماند و تلاش مذبحخانه برای بیرون جستن ازین دام نیز کاری است مشکل.

وضع رقت بار پنوم پن:

قوای طرفدار سihanوک به قول اکثر نامه نگاران معروف جهان اکنون بیش از ۸۰ فیصد خاک کمبودیا را در تصرف خود دارد که در آن شاهراه های بزرگ بحیث شاهراه های این کشور شامل میباشند و پایتخت کمبودیا یعنی پنوم پن را از چار طرف محاصره کرده اند و حتی درین روزها عده از سربازان داخل پنوم پن شدند و در حومه های آن جنگ به شدت ادامه دارد. چون امریکاییها بر بمباران خود افزوده اند مردم شهر پنوم پن به صدای انفجار عادت کرده اند ولی از چند روز باینطرف صدای انفجار های مهیب تری در داخل شهر بگوش میرسد که بکلی با صدای انفجار بمب هم امتیاز است و این صدای راکت های قوای طرفدار سihanوک است که در داخل شهر منفجر می شود بدین ترتیب شهر پنوم پن از چار طرف مورد حمله شدید راکت ها قرار گرفته و اکثر خارجیانی که به شمال فامیل اکثر دیپلمات ها شهر را ترک گفته اند از اوضاع بقیه در صفحه ۶۱



موشه ای از نبرد در حومه پنوم پن



باید دقت شود

قبل برین دقتوزیع اپار تمانهای مکروویان ملا حظاتی از قبیل خویشا وندی یا بعضی مسائل دیگر سبب شد که یکمده غیر مستحق با وجود داشتن خانه در مکروویان هم اپارتمان بگیرند. امید است دقتوزیع اپارتمان بلاک هایی که اخیرا ساخته شده و هنوز توزیع نگردیده مسئولین امور ریاست خانه سازی از نهایت دقت کار بگیرند، زیرا روحیه نظام جدید و پسنده جمهورییت با هر گونه حق تلفی مغایرت دارد.

عبدالقدیر از سرای غزنی

فلم عادیله شود

اگر وزارت محترم اطلاعات و کلتور بعد از این در قسمت توزیع فلم از مالک مختلف داخل اقدام شده در ضمن برای تهیه یک استدیو برای دوبلاژ فلم های بلانی راوری دست بگیرد از یکطرف یکمده از هموطنان ما بکار افتاده از آواز شان استفاده میشود و از جانب دیگر

مفهوم اصلی هر فلم خارجی را هموطنان ما به خوبی درک می نمایند.

حمید الله غزنیوال

وضع سرویسها

مرچه این موضوع بارها نوشته شده ولی انتقادات در گذشته نوشته های روی یخ را می ماند. مهمترین وعده ترین مشکل شهریان کابل (به استثنای کسانی که موثر شخصی دارند) مشکل رفت و آمد شان در بین شهر است.

و این عده که اجبارا از سرویس های شهری استفاده میکنند از بی نظمی داخل سرویس، از ازدحام و بیسی چیزهای دیگر شکایت دارند. این شکایات بعدی زیاد بود و آنقدر در رادیو جراید، روزنامه ها و مجلات چیز هایی درین

مورد نوشته شد که گمان میکنم اگر همه را جمع و در یک کتاب تدوین کنیم بزرگترین و ضخیم ترین کتاب بوجود خواهد آمد. امید است ریاست محترم ترافیک درین مورد توجه جدی نموده، پروگرامی برای سرویس های هرلین مطابق احتیاج مردم هر منطقه و مطابق تعداد نفوس هر منطقه طرح و آنرا بصورت جدی بالای موثر داران تطبیق نماید. با اضافه کردن

چند سرویس در یک لین و یا کم ساختن وقت توقف آنها در ایستگاه آخری میتوان از ازدحامی که همیشه بوجود می آید بخواهی جلوگیری کرد

زیرا اگر مردم مطمئن باشند که سرویس های مشغولان لین هر پنج دقیقه بعد به ایستگاه میرسد آنگاه دم دروازه سرویس بغاطر بالا شدن و پائین شدن کش و غیر نمیکنند امید است این مطلب در جمله اصلاحاتی که اداره محترم

ترافیک در نظر دارد بمیان بیاورد اولتر مورد دقت قرار گیرد.

احمد عزیززاده

اسلام و زندگی

قاری عینی

ژوندون شخصیت های بزرگ اسلام را معرفی میکند

حضرت ابو بکر صدیق (رض)

چنانچه روزی بعضی از کفار را دید که حضرت محمد (ص) را استهزاء و تمسخر میکنند و میگویند که یا محمد تو ادیان ما را عیب میگویی و پشهای ما را بدمی دانی ردا ی آنحضرت (ص) گرفته اطراف گلوی مبارک را فشردند درین اثنا حضرت ابو بکر (رض) حاضر گردید کفار را دفع و میان آنها و حضرت پیغمبر حائل واقع شد در حالیکه اشک از

چشمه اش جاری بود این آیه کریمه را میخواند که «اتقتلون رجلا ان يقول ربی الله» یعنی آیا شما مردی را که میگوید پروردگار من خدا است میکشید ؟ حضرت ابو بکر (رض) در آزاد ساختن بردگان و مساعدت بی نوایان رول مهم داشت چه مواسی را ذبح کرده و در راه آزاد دی بقیه در صفحه ۶۱

گشته است. حضرت ابوبکر پادشاهان گفت قسم بخدا که من از آن تصدیق میکنم چه او بشمه ای از شمش و یا روز خیر نزول و می رابما میگوید او را تصدیق میکنم پس رفتن او را در یک شب از مسجد حرام تا مسجد اقصی چگونه تصدیق نکنم ؟ حضرت ابوبکر در دفاع از مکتوبه پیغمبر اسلام سهم فعال داشت

آسمانی قوانین او بشری قوانین

کلمه بشری در نو خامخا ددی به قانونی موادکی دانسانی غورائو نپس او شخصی گتو ته تسایل صورت سو می او عمومی حقوقی یکی خه ناخه زیان رسپی ی هغه خوک کولی شی چه داسی قانون وضع کپی چه بیله هبج دول نویی خه به مسلو یانه نوکه قول خلک ورخه مستفید شی چه هغه پنخبله لهغو لذنونو او درد ونو خه خلکی وی چه دهیواد هر یوه غری ته رسیدلی وی او دداسی اشخاصو تصادف تراوسه پوری نه دی شوی.

دقوانینو بالخاصه دپژانی قوانینو دماشی اونه عملی کیدلو مهم او لوی علت دادی چه هغه داسی خلک وضع کوی چه دمحیط له بد مرغیو او مصیبتو نو سره اشنا نو ی او دردو نه چندان نغوی ورته رسید لی د قانون جوړولو اساسی شرط او د هغه دپه هرکلی او تطبیق له پاره غوره عامل اودتولو خلکو دمنلو له پاره مسقوله لاره داده چه لومړی عمومی افکار، عمنات، شعائر، عرف، عادات، عقائد اود خلکو احتیاجات به نظرکی و نیول شی وروسته له هغه دقانون دموادوپه طرح کولو پیل وشي مگر دتایف خای داری چه زیاتره پدی باره کی یابی اعتنا پی کیری یاداخلی او خارجی عوامل قانون جوړوونکی لهسمی لاری شخه منحرفوی به نتیجه کی خینی داسی قانون منځ ته راخی چه له عمومی سویی سره هبج سمون نه خوری او د خلکو په زړه او روح کی قطعا نفوذ نه لری او د قیلولو او عملی کولو امیدپی دصفر په درجه کی وی او خلک له زرگونو وسالو او لارو شخه کار اخلی ترخو خپل خانونه ددی دول قوانینو چه ددوی له روح، وینو او مغزو سره هبج تناسب نه لری خلاص کپی او په داسی کار باندی لاس پوری کپی چه قانو نسیمامت ولری نو دتحلیلی قوا لیتو نتیجه ضرورتا که وی شکه دا دول قوانین له پوی خوا ددوی له منافعو سره ضدیت لری او له بلی خوا دهغی جامعی دخلکو قانونی او حقوقی وجدان دهغه قانون منلو ته چمتو نه وی.

نودانسان او مسلمان دکلمی اطلاق نه وړباندی کیری . داسلام په نظر کی قول خلک یو دپل د عملونو مسئول دی به حدیث شریف کی راغلی دی. (ناسی قول دتشی نه اورمی په بغیر پی اوهریو دناسی دخپلی رمی له مسا تنی خه پوښتنه لای شی . له پشوا خه دملت پو پښتنه کیری د کورله مشر خه دکورنی ، له پښی خه دکور له خدمت کوونکی او کارکوونکي دمال اوکار پوښتنه کیری.

اسلام هر سړی جلا جلا دخپل میواد په نیکمرغی او بد مرغی کی گواو شریک بولی نودهمدی له امله په اسلام کی دعوا مو تیر ایستل ، شان ښکارول او حقیقت پتو لستخت غنبل شوی دی او اسلام په واقعی دول د اجتماع قدر او اهمیت خپلو پیروانو ته بیسی اودوی ته موقع نه ورکوی چه ددوی شخصی احساسات ، خصم صی اغراض او هو سونه دقانون شکل پیدا کیری او پر خلکو حاکمیت وچلوی .

هرکله چه داسلامی قوانین له مسلم فطرت سره پوره خوری نود انسان دوجود په ویر و عتیقو او زور و پرغو کی نفون لری اودانسان له وینو او مغزو سره مخلوط دی همدا سبب دی چه دهغه دقوانینو په تمیل کی زور اوزیاتی ته خه اړه نه لیدله کیری او داسلامی روحی دتقوی په صورت دباطنی ارتباط و عقید و ی علاقی له امله دهغه دقوانینو په تطبیق کی له مال او خان خه تیر پیری خو شرط دادی چه اسلام په واقعی توگه خلکو ته و ښودل شی او په مغزو کی پی شان و نیسی داسلامی تربیی تاثیر او نفوذ تردی حده دی چه په پی شعوره زور و رواج پی قیده غرا ترو لکه جنسی غرائزو هم داسی حاکمیت لری چه خنشی غونډی پی غرضی ناسی نه گوری چه داسلامی محارمویه حصه کی جنسی غرا تریخی محو ښکاری .

مگروهمی قوانین چه دبشر دانکار و او مغزو محصول دی له پاسینو امتیازا تو شخه برخه نه لری. بشری قانون جوړوونکی له دی

دیمه قوانینو قدرت پدی کی دی چه په زوونو حاکمیت لری او خلک په هغو با ندی دپله کو می ایمان او عقیده لری حال داچه دبشری قوانینو حاکمیت او قدرت په ویره او وحشت کی دی چه خلک پی دهغو له اجرائیی قوی خه لری.

...

اسلام هغه محکم اساس دی چه دانسان دپیدا یشت له لومړیو مرحلو خه تراوسه باقی بلکه ترخو چه انسانی اجتماع وی تر هغه پوری به موجود وی. اسلام دژبه له کومی خپل پیروان دی ته چمتو کوی چه قوانین پی په ویره مینه او ذوق سره و ر باندی عملی کپی له همدی کبله اسلام تعلیم ، تربیه او باطنی اصلاح دخپل پرو گرام اساسی رکن گنلی ترخو داسلام داساساتو داهمیت له وړشو دلو خه ورو سته وکولی شی چه جا معه پنخبله دعاقلانه او انسانی رویی خواته و خو غوی اود جامعی هرغری په تودو احساساتو او دژبه په مینه اود شان په پایلو سره دقوانینو او مقرراتو په تطبیق کی زیار وباسی دهمدی مطلب دسر ته رسولو له پاره پی لومړی خل دایمان او تقوی سیارچست کپی وروسته له هغی نه دخپلو قوانینو سره سم عمل تو صیه کوی .

اسلام پخپل اجتماعی نظام کی تردی اندازی دفرودیت غریزه محو کوی او دانسان په باطن کی اجتماعی روحی ته تقوی و ورکوی چه ترهغه پوری انسان ته واقعی انسان او کامل مسلمان نه وایی چه خپل سر نو شت گنه او زیان دجامعی د نورو افرایو له سرلوشت ، گنهی اوزیان سره برابر و نه بولی او دقانون حکومت ته شان ونه سپاری بلکه هروخت چه دشان اوجا معی په منځ کی توپیر وکری په هغه وخت کی دا دول انسان داسلام په نظر کی شخصیت او ار شیت نه لری اوله دی کبله چه دهخپل سر نو شت دجامعی له سرلوشت خه جلا گنلی او په خپله پی خپل شان تری جدا فرض کپی

این شخصیت بزرگ اسلام می عباد الله نام داشته پدر شان به ایی تحافه معروف میباشد در سال ۵۳۷ م تو لد گردیده قبل از اسلام آوردن به حسن اخلاق و خیر خواهی نزد مردم معروف بودند. از ثروت و ثواب بهره مند بوده بر صفاء و نیاز متدان شفقت داشته به انساب و اخبار مردم عرب معلو مات زیاد داشتند بناء مورد احترام و تعظیم قرار داشته و در تمامی امور مردم از او شان مشور و میخواستند . حضرت ابوبکر (رض) قبل از رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم دوست صمیمی شان بوده . همدیگرا احترام و تکریم میکردند هنگامیکه حضرت محمد (ص) وحی نازل گردید او شان از نخستین مردانی بودند که بدون تردد بمجرد اطهار رسالت نبوت حضرت محمد (ص) را تصدیق و بشرف ایمان نا ثل شدند .

بعد از قبول اسلام حضرت ابو بکر (رض) همیشه دوستانش را به اسلام و ایمان به حضرت محمد (ص) و بندگی خدا ی و احد تشویق و ترغیب نموده عبادت بتها را عیت و بی اساس میخواند زحمات شهبازوی این مرد بزرگ بود که شخصیت های دیگر اسلامی مانند حضرت عثمان ، طلحه بن عبید الله ، عبدالرحمن بن عوف ، سعد بن ابی وقاص ، عمر بن خطاب ابو عبیده بن جراح و سایر رجال اسلامی که هر کدام علم بر داران اسلام محسوب میشو ند بشرف ایمان نا ثل شدند. در قسمت نام حضرت ابو بکر (رض) میان مؤرخین اختلاف بوده بعضی هاتام اصلی شانرا قبل از اسلام عبادا لکبه نگاشته اند

که بعد از مشرف شدن بدین اسلام حضرت پیغمبر (ص) بعبدالله تعذیل نمودند برخی نام شانرا عتیق میدانند ولی صدیق لقب شان بوده که از طرف رسول خدا مفتخی شد . چه نخستین کسی است که بدون تردد رسالت حضرت محمد (ص) را تصدیق و بعد از مراجعت آنحضرت از مراجع آنرا تأیید نموده و همواره از اسلام دفاع و نمودند چنانچه بسیاری از قریش و قتیقه قصه مراجع را شنیدند به حضرت ابوبکر (رض) گفتند رفیق میگو ید بیک شب ازیکه تأیید المقدس رفته و بار ثانی با ز

تردد چه‌ها میکنند؟

زن و شره‌ری در انتظار مرگ بودند که

صاحب‌فرزند شدند.

چطور يك طفل نوزاد ووالد يش كه در جنگل ميخواستند بيميرند توسط يك جنگلبان نجات داده شدند ؟

او کار تجاری را ترك گفت و بدون کلام هدف شبر او بر فلس را پسواری موتر بار ها گردش کردند گاهی بامونیکا و ما نی به تنهایی به این گردش میبرد آخت. پول پس اندازش تمام شد حتی روزی فرار سید که دگر قادر به پرداخت پول قیمت بنزین هم نبود و آنگاه تصمیم خود شرا اعلان کرد حال با همه چیز مفا طعه میکنیم.



میهان محترم شنا خته شد. حتی اجازه یافت گاهگاهی شبها را نزد خانواده میوزس بماند و بالای کوچی در سالون بخوابد. در ساعات رخصتی گر ها رد و مونیکا به جنگل ها رفته با موتر الفا رومبو که قیمتش ۱۲ هزار ر مارک بود به تفریح می پرداختند و ضمناً همین گردشهای جنگل بود که آنچه نمسی باثبیت واقع شود. سر انجا م روی آورد چندی بعد مونیکا حقیقت را افشا کرد و گفت که بزودی صاحب طفل خواهد شد قرار اظهار مونیکا پدرش چون دید که کار از کار گذشته بیشتر به دخترش توجه نشان داد و بعد از آن مونیکا لباس حاملگی به تن کرد. در خانواده مونیکا این پیشامد بناچار بدون سر و صدا استقبال شد.

اما بر خلاف گر هارد در محل کار با اعتراض فراوان همکاران رو برو شد و هر روز می شنید که به او خطاب میکردند: «این چه کار بود که کردی و سبب شدی دختر ۱۳ ساله از تو صاحب اولاد شود و نگهداشت این طفل برای تو بسیار گران تمام خواهد شد. گر هارد موتر نیز رفتار الفا رو مبو راه قسط خریده بود و میبا نیست از ۸۰۰ مارک معاش ماهوار هر ماه ۳۰۰ مارک قسط موتر را بپردازد و با ۵۰۰ مارک دگر زندگی خود را سر و صورت بدهد.

پدر جوان به مرور زمان دچار یکنوع کابوس شد و بتدریج خود شرا بیچاره تر میافت سیرا نجام وضع روحی اش خراب شده داخل بستر شفا خانه گسرد ید و گفت: من نمیدانم چه کار کنم

جوان و مادر با کلمات کوتاه و تسلی بخشی از بطور اظهار داشت. طفل پیدا کرد ن گاهی نیست از نامویز سغیر از مونیکا ۹ اودلا دگر دارد.

در میما نخانه لوبمیر در رودینگ گروه جوانان مربوط به انجمن خانواده های آلمانی به فاصله ها تشکیل جلسه میدادند گر هارد هوشیار نچار بصفت رئیس و سر دسره آنان کار میکرد و مونیکا مویزی که شاگرد مکتب بود نیز عضویت این گروه را داشت. پدر مونیکا بحیث آمر ارتباط انجمن خانواده های

آلمانی ایفای وظیفه مینمود و هم اداره و یک عمارت را که برای خانواده های صاحب اولاد زیاد به کرایه گرفته بود ند بعسده داشت. در میما نخانه لو بیایر.

گر هارد و مونیکا همدیگر را شنا ختنند و آنقدر بهم نزدیک شدند که جدا ساختن آنها نا ممکن شده بود. هر روز يك شنبه بايك نظم قشنگ به سینمای برانتل میر رفتند و فلمهای آلمانی و کابوای را میدیدند. درین زمان مونیکا ۱۳ ساله بود.

در مدت کوتاهی نچار جوان در خانواده میوزس که صاحب اولاد فراوان بود بیک

عصر روز هیکامی که آفتاب از پشت ابر ها نمایان شد گر هارد و مونیکا در جنگل فورستن موتوان واقع در ایگنسو رگه قصد انتخاب کردن و دو پاکت محتوی دودرجن قرص خواب آور مارک «تیا د ورم» را قورت کردند اما وقتی اندو نیمه جان بودند کسه مونیکا میوزس ۱۴ ساله طفلی بدنیا آور د پدر کودک گیر هارد هو شربل ۲۱ ساله بود و شغل تجاری داشت. مونیکا از اقدام به خود کشی پیشمان شده تمیخواست هیچکدام شان بمیرد و هر اسان در حالیکه خون ز وجودش میریخت در جنگل ته و بالامی دوید تا اینکه با جنگل بان رو برو شد و همه شان نجات یافتند.

در روزنامه پولیس محلی ریگنسبورگ این حادثه که نزدیک بود بیک تراژیدی عمیق بیانجا مد چنین قید شده است. روز دو شنبه يك مامور جنگل در يك قسمت وسیع جنگل زوس باخ و نژد يك دانیوب در وسط يك راه جنگل دختر جوانی را دید که بشدت خون ضایع میکرد ایسن دختر اهل ناحیه چام بود مامور جنگل فوراً زن زخمی را توسط موتر نیز رفتار خود به شفا خانه رساند که پس از معاینه مختصر ویرابه شفا خان ریگنسبورگ منتقل ساختند مامورین پولیس به کمک فرا خوانده شدند آنها در میان جنگل و محلی که دختر جوان پیدا شده بود در جستجوی وسیع آغاز کردند زیرا دختر جوان گفته بود که رفیقش هم در همان نواحی وجود دارد ماموران پولیس کمی دور تر از محل پیدایش دختر يك موتر نیز رفتار را دیدند که در کنار آن پسر جوانی اهل چام بیداشد به اثر صدای گریه طفل پولیس متوجه وجود نوزاد و ی «دختر» شد. که در میان بته ها افتاده بود هر دو توسط موتر امبو لانس شفا خانه به يك کلینک ریگنسبورگ منتقل شدند قرار اظهار والدین طفل آنها تصمیم گرفته بودند با خوردن مقدار زیاد داروی خواب آور خود کشی کنند ولی بدنیا آمدن طفل سر نوشت آنها را تغییر داد.

مونیکا و گر هارد فوراً در شفا خانه ریگنسبورگ تحت تدابری قرا گرفته معده های شانرا شستند و کودک نوزاد شان نیز در کلینک اطفال ریگنسبورگ سپرده شد قد طفل ۴۹ سانتی متر و وزنش ۲ کیلو و ۱۲۷ گرام بود چون غلایم خنک خوردگی در طفل بملاحظه رسید فوراً دخترک را در قفس شیشه ی جا دارند و داکتری در مورد طفل چنین اظهار کرد:

«مقاومتی که طفل برای زنده ماندن از خود نشان داده بقدر نیست که از توان يك آدم بالغ بالاتر بوده است در حالیکه هر سه مریض شفا خانه به سرعت رو به بهبود می رفتند او نا میوزس ۳۷ ساله مادر مونیکای



والدین نجات یافته کودک در شفا خانه :
نام طفل مارا ماریتا بگدارید .

... و آنها شبها در میان موتر میخوا بیدند

روز ۱۸ اپریل مونیکا را با خود برداشت و هفته هایدون هدف در بیرون شبها در جنگل با موتر گشتند و شبها را در موتر خوابیدند والدین مونیکا بخا طر دختر شان اعلان مفقودی داد گر هارد از این بی سرلوشی هم بمتوه آمد و از يك دوا فروشی جمعاً ۶ پاکت تابلیت بیتا دورم خرید. بدون نسخه هم خرید آن مجاز بود. پس از خرید تابلیت

ها از مونیکا سه بار خوا هش کرد موتر را ترك کنند زیرا تصمیم گرفته بود به وضع نایسان خود خاتمه دهد. شاید رویای جوانی و هیجان کودکی به سر مونیکا زد که

او هم قرار گذاشت با گر ها رده یکجا استقبالی مرک بشتا بند و هم امکان دارد از روی عشق واقعی حاضر شد در کنار گر ها ردتن به مردن دهد.

حوالی چاشت روز بود که آندو در عقب آسیاب همراه شان را تغییر داده وارد جاده شدند که داخل جنگل میرفت. در وسط جنگل که رسیدند مونیکا چند سطری روی يك ورق یاد داشت کرد. والدین عزیز. هر وی ما را ببخشید. برای ما دیگر راه چار وجود نداشت و میخواهیم در کنار هم به خاک سپرده شویم خدا حافظ نان .

سیس هر دو ی شان تابلیت ها. خوا ب آور را جویدند و همان بود که طفل بدنیا آمد و مامور جنگل پیدا شده متعاً قیا پولیس در موضوع مداخله کرد.

و حالا پدر مادر جوان تصمیم دارند رسماً با هم ازدواج کنند و نام طفل شانرا ماریتا گذاشته اند.

شناور

مردی قوی و شگفتا

● بعضا بغلط سراا کرو بات سیگویند در حالیکه

من...

● فال های داکتر ((و انکاد را)) امید وار

کننده بود ولی...

● من با فواد اعلان مسابقه دادم اما او حاضر

نشده با من مسابقه بد هد

هنرمایی نمی کند و ماجوایی نداریم .
شناور که شانه های عریض و چشمان نافذ
دارد به چوکی تکیه میکند اندومی چهره اش
رافرا میگیرد و بعد آهسته میگوید :

- ها ... مردم حق دارند. بیروستند... اصلا
هنر برای مردم است و هنرمند همیشه باید در
خدمت مردم باشد و ظاهر نشدن من روزی
ستیج و یاد دوبرابر مردم جهت سوگرمی آنها
عللی دارد که اگر بخواهید برایتان شرح
میدهم . گفتم :

- مثلا کدام علل ؟

نگاهی را بر زمین دوخته بکس دستی خود را
در بغل می فشارد و میگوید :

- مرا بقدر کافی دلسرد ساخته اند، میدانی
من باریاست ثقافت و هنر قرار داد داشتم به
اساس این قرارداد هنرمایی من تحت مقررات
آن اداره قرار گرفته و من دوبرابر هر نمایش
تیم ساعتی دوهزار افغانی دریافت میکردم
من به این قرارداد احترام گذاشته در چهل
نمایش حصه گرفتم ولی مشاهده کردم که
مؤسسه مذکور تعهدات خود را مطابق قرارداد
ایفا نکرده بمن صرف سی و هشت هزار
افغانی داد .

شناور در یکس به جستجو پرداخته ورقه ای
را بیرون کرد و گفت : اینرا بخوان .

جواز نامه اش بود که از طرف ریاست ثقافت
و هنر برایش داده شده بود او ادامه داد :

- بین بمن جوازنامه هنری درجه
چهارم داده اند من بروی اسناد متعدد از جمله
سندی که از موسسه افغان فلم بدست دارم
دورشته خودم در ردیف اول قرارداد و لی بمن
جوازنامه درجه چهارم داده اند و نمیدانم به
اساس کدام معیار مراد درجه چهارم خوانده اند
مؤسسه مذکور در شعبه بازی چه کسانی و درجه
ول دوم و سوم میداند که مراد درجه چهارم
شناخته اند ؟

اینکه در روی سیتیج چه قیوداتی را متحمل
میشدم چیز است که خوانندگان محترم میتوانند
از مصاحبه زرغونه آرام با مجله ژوندون درک
کنند و من در آن مورد زیاد حرف نمی زنم .
بعد شناور اسناد و ورقه ها را از یکسش
کشیده پیشروی من قرارداد . در اسناد مذکور
بکثرت از شعبه بازان داخلی و خارجی از اینکه
با شناور چیزی آموخته و شاگرد او بوده اند
اعتراف کرده و یا مهارت او را تایید نموده امضاء
کرده بودند .

شناور گفت :

- يك وقت من خواستم نمایشگاهی در
جلال آباد دایر کنم به اغلی کهزاد نقشه
ساختمان نمایشگاه را ترتیب کرد من نمایشگاه
را مطابق همان نقشه ساختم و يك مقدار پول
مصرف نمودم و بعد با چند هنرمند دیگر و
آواز خوان ها قرار داد بستم تا با من همکاری
کنند . از نمایشات ما با گرمی استقبال بعمل
ژوندون

کوشک تیلون را برداشتم تا با شناور تماس
حاصل کرده پاسخ سوالاتی را که معمولا
خوانندگان مجله در مورد آواز مامی خواهند
خبر من گفتگویی تهیه و تقدیم خوانندگان مجله
بنمایم . اتفاقا شناور خودش به اتفاق یکی
از دوستان خود بطرف مجله براه افتاده بود .
من منتظرش نشستم و این انتظار زیاد طول
نکشید زیر چند دقیقه بعد دروازه دفتر باز شد
و مردی درشت اندام با چهره گرد و بازوان قوی
در حالیکه چوبدستی بدست داشت همراه با
دوستانش وارد شد و من در نگاه اول او را
شناختم گفتم :

آقای شناور خوش آمدی منتظرت بودم ...
راستی این چوبدست چیست ... نی که ...
خندید و گفت :

- پشت این حرفها تگسرد ... چیز مهمی
نیست .

بعد هر سه در اتاق مدیر چاپ مجله نشستند به
صحبت آغاز نمودیم . گفتم :

- آقای شناور هیچ درک ندارید ... البته
منظورم اینست که از توهین سر و صدائی نیست
خوانندگان مجله از منی پرسند که چرا شناور



این عملیه مربوط به آن شعبه از شعبه بازی است که «تکیریزم» نامیده میشود

«ایلوژیون» و «فکیریزم» دو بخش از شعبده بازی است که اولی را میتوان چالاکي دست ترجمه کرد و دومی عملیات مربوط به مقاومت های جسمانی را در بر میگیرد

تئاتر انگیز

آمد اما برخلاف انتظار ریاست ثقافت و هنر علیه مادیست به اقدامات زده نمایشگاه مارا مسدود ساخت و مرا از لحاظ مادی شدیداً خساره مند و نظرمعنوی دلبرد و اندوهگین ساخت برای اثبات گفته هایم درین قسمت هم اسنادی دارم .

شناور اندکی مکث کرد بعد مثل اینکه چیزی تازه پیرا بخاطر آورده باشد گفت :
- من يك بار همراه با هنرمندان ریاست ثقافت و هنر به اتحاد شوروی رفتم . ولی بعدها موقعی که از کشور های خارجی دعوتنامه هایم رسید نمی گذاشتند تا به خارج سفر کنم دعوتنامه ها را پنهان می نمودند .
این عوامل باعث دلبردی من از کار شعبده بازی و هنرنمایی گردید .

از شناور می پرسیم :
- آیا با داکتر «وانکادرا» شعبده بازی ترکی مقابل شده ای ؟

لیختندی زده پاسخ میدهد :
- بلی ... من او را دیدم در ویکلام های خود از بعضی عملیاتی نام برده و یاد نوشته بود که میدانستم نمیتواند از عهده اجرای آن بدر شود زیرا عملیات مذکور را جز مرغان هندی دیگران اجرا کرده نمیتوانند . من این مطلب را بوی تلگراف دادم و انکادراتکان خورده بعد مرا در آغوش گرفت و گفت : بلی من بعضی ازین عملیات را تا حال نیاموخته ام اما معلوم میشود خودت درین رشته مهارت داری که میدانی چه کسی فلان کار را انجام داده میتواند و کدام اشخاص نمی توانند .

شناور چندی شده گفت :
- من وانکادرا را از فال دیدن بصورت خصوصی منع کردم و تنها اجازه دادم روی ستیج فال ببیند .

پرسیدیم :
- چرا اینکار را کردی ؟
باز هم همانطور چندی پاسخ داد :



درین سه صحنه شناور را روی ستیج حین اجرای عملیات مختلف شعبده بازی مشاهده میکنید



دلای پینندگان از هیجان می تپد ولی شناور که از کار خود مطمئن است لیختندی میزند

- در آنصورت او پول و تحفه های زیادی از مردم ما گرفته با خود می برد در حالیکه فال او

امیدوارکننده بود ولی زیاد به حقیقت نمی پیوست اگر برای فال دیدن او دست آزاد میداشت یکمده زیاد هموطنان ماغبون واقع میشدند .
گفتم :

بقیه در صفحه ۵۶



مردر ایگ با حادش



چگونه چراغهای یک
موتورسا یگل باعث
نجات جان انسانی شد
~~~~~  
بعضی اوقات هم  
تکسی رانها مسافری  
را جزا میدهند!

برف سپیدی شهر را پوشانده، با زوای کابل درین نیمه شب سرد زمستان خلوت به نظر میرسد. گاه گاهی چراغ موتری بر روی جاده های یخ زده کابل روشنی انداخته و سایه تک تک مردمی که تا این وقت شب بیرون مانده اند، نمایان میشود. موتر تکسی بی درگوشه ده دکان چنداول توقف کرده است. رنگ نخودی موتر در میان شب تیره تیره نظر میرسد. چراغ کوچک سقف آن چهره مردی را که به

پشت اشترنگ بخواب رفته روشن ساخته است. سکوت بر بالای شهر پرده کشیده. و گاه گاهی صدای قدمهای پیره دار، این سکوت را برهم میزند. دو مرد آمده به موتر تکسی نزدیک شده و از پشت آینه یخ زده آن به چهره خواب رفته درپور نظری می اندازند. بعد

یکی از آنها با انگشت به شیشه موتر میگوید تکسیران چشمان خواب آلودش را می کشاید. آهسته خودش را بالا میکشد و شیشه موتر را کمی پایین میکند. یکی از دو مرد بیرون میگوید:

تا وزیر آباد چند بتیم؟

تکسیران کمی سکوت میکند. به فکر

میرود که آیا موترش میتواند است کوچه های خامه و گل آلود وزیر آباد را طی کند. صدای آمرد باز بگوششش میرسد که میگوید:

سایر... ماره خنک کشت... زود شو!

دست تکسیران پسوی دروازه عقب موتر دراز میشود و آن را میکشاید. هردو مسافر بالای سیت عقبی می نشینند.

در بین راه هردو مسافر از همپا نسی دوست شان گپ میزنند که شب آنها راتا ناوقت نگذاشته بود. درپور و هردو چشمش را به جاده دوخته و موتر و الکا با سرعت متوسطی محمد جانخان واپ جاده و لایت مقابل میرمنو توله چهار را می جاسی یعقوب را یکی پی دیگر طی میکند بعد به کوچه های پر پیچ و خم وزیر آباد پیچیده و بانکهای کشنده ای به پیشش میرود. از دور چراغهای چهار قلعه نمایان میشود در دوطرف سربك خامه وزیر آباد. زمین های پوشیده از برف قرار دارند. سکوت و خلوت درین منطقه حکمفرماست. تکسیران با چشمان خواب آلود به پستی و بلندی های راه خیره شده و از آنچه در پشت سرش جریان دارد بی خبر است. ناگاه فشار تفنگچه پی را به پشت گردنش احساس میکند و صدائی درگوشش طنین می اندازد:

توقف کن....

آوبه پیشروی اش کمی دیگر هم ادامه میدهد ولی اینبار صدا جدی تر به او دستور توقف رامیدهد. فشار اسلحه وحشت عجیبی رادر دل تکسیران می اندازد. پای لژا نشن بروی و بركه موتر فشار می آورد. وبعد و تر به



ناگاه فشار تفنگچه بی رابه پشت گردنش احساس میکند و صدایی در گوشش طنین  
میلاندازد! توقف کن...



# زندگی میکند



تکائی ایستاده میشود. یکی از آن دو نفر دروازه عقب موآر را میکشاید و به پیش آمده پهلوی تکسیران میشینند. آنکاه میگورید:

دستبایت رابالا بگیر...

تکسیران بیچاره میبیند که تا چند لحظه دیگر همه هست و نیستش را از دست خواهد داد بدستور آنها عمل نمیکند. بین هر دو مرد نگاه هابی ردو بدل میشود و در یک فرصت کوتاه ضربه شدیدی پس سر تکسی ران فرود می آید. مقابل دیدگان نشی را سیاهی می پوشاند و بعد از حال میروود. این بود خاطره بی از لابلای خاطرات یک تکسی ران نام او (امین) است. چهره اش راداغ های جیجک به شکل عجیبی در آورده و اندام لاغریش در پشت اشتر تک مو تر تکسی او را آدم کوچکی می نما یاند.

از امین می خواهم تا بقیه ماجرای آن شب را قصه کند. کمی سکوت می کند. بعد با همان لهجه خا صش ماجرا را اینطور ادامه میدهد:

تا بدانم چه وقت شب بود که پهلوش آمد. سرم بسیار درد میکرد و خون که از شکستگی آن بیرون میزد. لباسم را تر کرده بود. آنها دو هزارو یکصد افغانی پولم را با بالابوش تریویرایی که پوشیده بودم برده بودند. همچنان یک کمبل مستهل که بالای سیت مو تر دوزیر پایم پهن کرده بودم و یک دانه ساعت و یشتن صله دار که به دستم بسته بود. نیز به سرقت رسیده بود...

از او می پرسیم دیگر آنها را ندیدی؟

جواب میدهند نه. من آن شب چهره آن هارا خوب نگاه نکردم... لذا اگر باز هم آن هارا میدیدم شاید نمی شنا ختم... تکسی رانان مردمان عجیبی اند. آن هابا حادثه زندگی میکنند روزوشب آنها با ما چرا توام است. اصلا زندگی خودش ها دله ساز است. هر دقیقه در پشت خود حادثه بی را پنهان دارد که به ارمغان می آورد. ولسی تکسی رانان پلا این حوادث بیشتر رو برو می شوند. آنها با اشخاص مریض. یا آسیب دیدگان یا شادیان و غمگینان. با درد مندان. و بیدردان سرو کار دارند و هر روز ده ها خاطره بر صفحه ذهن آنها نقش مینند... شهر کابل در زیر تیر هزاران تکسی نوکپنه می لرزد....

گاهی شکوه مردم از بی انصافی و اضافه ستانی تکسی رانان بلند می شود و زما نی از بی احتیاطی و تیزرانی آنها... اما خود این تکسی ران هاهم گفتنی های دارند. قصه های دارند...

که جالب و شنیذنی است...

در بین یک مو تر تکسی نشسته ام و از «مکرویان» بسوی شهر می آیم. در یو راین

کم کم تردد عراده جات در جاده کا بل لوگر کم میشود و دقایقی بعد دیگر مو تری درین راه دیده نمیشود. خادم حسین هرگز فکر نمی کند که حادثه بی دوسر راهش کمین کرده و زندگی او را تهدید میکند. بی خیال پایش بر «اکسلتر» مو تر فشار میدهند و مو تر با سر عتی عجیب به پیش میروود... حالا در نیمه راه رسیده اند. سه مسافر مو تر و ان را وادار میسازند که توقف کند دست هایش را بزور بسته کرده و بعد میخواهند تالو را از مو تر پیاده کرده به گوشه نا معلومی بکشایند... در بین فر صست چراغ یک مو تر سایکل از دور دیده میشود سارقین بو حشت افتاده تکسیران را رها کرده خود در تاریکی شب فرار میکنند.

خادم حسین میگو ید: اگر آن شب همان مو تر سایکل به کمک نمیر سیدشا ید کشته میشدم و مو تر مرا هم سارقین با خود میبردند....

در چهار راهی پشتو نشان پهلوی یک مو تر تکسی ایستاده ام و گوش بدر دلیک تکسی ران داده ام. او یک مو تر ما سکو یج سفید رنگی دارد. خودش را حمید الله معرفی میکند. مدتی گوشیدم تا را واضی

سا ختم که یکی از ماجرا های زندگی اش را برایم قصه کند... زیرا در محیط ما خیر نگار را کمتر کسی میشناسد. مردم ما از نو یستندگان و خیر نگاران و حشت دار ند. از همکاری و گفتگو با آن ها خودداری میکنند و کار خیر نگاران ما به برا تبشکل تراست از رپورتران دیگر ممالک. چه در یجا یک خبر نگار باید مدتی وقتش را ضایع سازد با هزار کلمه شیرین و تلخ کسی را یا مرجمی را وادار بسازد. تا با او به گفتگو بپر دازد. بهر حال کمی حاشیه رفتم... حمید الله تکسیران تازه قصه اش را شروع کرده بود که مردی پهلوی یم ایستاده شد به کتا بچه یاداشتم که از گفته های دریو ریاداشتم بر میداشتم نگاهی کردو گفت:

سبک های این مو تر و آنها گوش نکین آنها تمام کسانی را که به تکسی خود سوار میکنند جزا میدهند....

ازین بر دکه ظاهر آراسته بی نیز دارد میروسم: خوب شما از تکسیر آنها چه زحمتی دیده اید؟

بقیه در صفحه ۶۰



# فاجعه اشتباه آمیز يك قاضی

خانم شروید باوصف آنکه از شوهرش جدا شده اما در امور معاملات او سهیم بود.

عده ای شهادت دادند که خانم شروید می خواست به مسافرت برود و ایمل به شهادت شهودافزود خانم شروید می خواست به مسافرت برود تا از جنگ یکعده خوش بین ها فرار کرده باشد در این صورت سوا لی مطرح میشود که پس امکان دارد خانم شروید زیر نام مستعار در محلی زندگی میکند.

اما در مورد مادر و دختر ایولز موضع طور دگر است. در اثر کالبد شکافی اجساد علل مرگ تثبیت نشده. وکلای مدافع ایمل درین مورد يك علامت سوالیه گذاشته اند: قتل خودکشی یا حادثه ایمن دسته ها به خون هیچ کس آغشته نشده است اینهم قابل تصور نمی باشد که ایمل شاهد مرگ مادر و دختر بوده و احتمالا بخاطر استفاده از دارایی آنها اجساد را پنهان ساخته باشد. ارولد ایمل



ایوا ماریا ماریو تی در سال ۱۹۶۴ بجرم قتل یکزن بیوه به حبس ابد محکوم گردید. دما به اثر بر و نقص در صورت دعوا قضات مجبور به تجدید نظر شدند و جریان محکمه سر انجام به بیگناهی متهم حکم کرد

چه کسی متهم را در برابر اهل خبره حمایت میکند.

در سال ۱۹۵۸ يك محکمه مونستر خانم بیست و نه ساله خانه دار به نام ماریا رود باخ را به اتهام قتل شوهرش محکوم به حبس ابد کرد. بر حسب تصادف بچه ها ضمن بازی گوشه پیرا هن رود باخ را از زیر خاکها بیرون آوردند و آشنایان خانم رود باخ شهادت دادند که خانم بارها نزد آنها گفته بود که می خواهد شوهرش را بکشد. داد و فیسر ششست نظریه داد که کاسه سر رود باخ در اجاق آشپزخانه ماریا رود باخ سوخته است. اما تجدید نظر بر دوسیه

رود باخ از طرف محکمه رد گردید تا اینکه یک نفر که به عنوان تفریح در گوشه جنگل نزدیک خانه رود باخ قدم می زد کاسه سر سوخته یکمده را پیدا کرد. معینا مقامات عدلی هیچ اقدامی نکردند تا اینکه وکیل مدافع خانم رود باخ محکمه را مجبور ساخت بر موضوع موکله اش امر تجدید نظر را بدهد سر انجام رای محکمه را مبنی بر بی گناهی موکله اش حاصل داشت.

در سال ۱۹۶۴ شخصی بنام ایوا ماریا ماریو تی چهل و شش ساله به اتهام قتل و سرقت بیوه یی يك داکتر دندان محکوم به حبس ابد شد قتل هجده سال قبل بود قوع پیوسته بود شهادت واقع یکتبعه چکو سلواکی نکات مجهول پیدا بنام ایریس استدیا از آشنایان ماریو تی بود، او در سال ۱۹۵۰ به عین جرم در چکو سلواکی به سی سال زندان با مشقت محکوم گردید اما پس از گذشت سیزده سال بخشیده شد. شهادت این مرد باعث

به چنین چیزی هم اعتراف نکرد است اما يك کلمه اختتامیه یی که ایمل در اخیر دفاعیه اش اظهار داشت دارای مفهوم دو جانبه می باشد بدین معنی که او گفته است این دستها به خون هیچکسی آغشته نشده است.

محکمه جنای لوبک حرفهای او را باور نکرد. ولی این اظهارات باعث تولید شک برای محکمه گردید و در نتیجه محکمه آخرین دفاعیه مدعی را غیر معقول نخواهد داد اداتی که طی سه ساعت و پانزده دقیقه جریان محاکمه و تنظیم فیصله علیه ایمل بعمل آمد او را ملزم ساخت که غیر از او کسی دگر با خانمها رابطه نزدیک تری نداشته و آندو را بهتر از ایمل نمی شناسد و آندو اما اینکه بصورت دقیق چه وقت در کجا؟ و چطور آندو زن به قتل رسیده باشد کشف نشده است. قضات در قضیه ایمل تمام آنچه را مدعی العموم در باره محکومیت ایمل ارایه داد ملاک قضات قرارداد عینا هما نظوریکه، واکتر مایر قاضی محکمه بیله فیلد در کتاب خود زیر عنوان «خبرهای نا درست ماه بر روش قضات انتقاد کرده است:

رسیدگی به يك دوسیه جزایسی بدون تعیین جزا مثل ضربه ایست که انسان بر سطح آب فرود آورد. صدور رای بر عدم مسئولیت شخص کارمندی به شمار نمیرود. و درین صورت دایر کردن محکمه برای رسیدگی به همچو موضوعات بی لزوم تلقی میشود يك چنین سیستم عدلی که حتما باید به متهم جزا داده شود، باعث بروز اشتباهات عدلی و قضایی میگردد مخصوصا آن محاکم و دیوان های قضایی که بروی قیاس و شهادت شهود حکم میکنند.



هانس هنتسل نماینده تجارتی پس از محکوم شدن به حبس ابد بعزت قتل خانم ماگدالینا سا لون محکمه را ترك ميكند . او چهارده سال وادد زندان مانده تا اینکه به اثر تجدید نظر از حبس رها گردید

اصرار و ابرام امر تجدید نظر بر دوسیه هنتسل را حاصل بدا رد در نتیجه عدم صحت ادعای پرو فیسر پانزولت ثابت گردید و هنتسل در سال ۱۹۶۹ از حبس رها شد، تحقیق بیشتر توسط علمای دگر در باره علت مرگ خانم ماگدالینا گواهی داد که وی به اثر سکته قلب در گذشته است نه به اثر خفه شدن یا رشمه .

وقوع قتل مطا بقت نمی کند و به این ترتیب لکه تازه و درخشان خون را به روی لباس ما ینبرگ ناشی از ما هپی گیری دانست در محاکمات و قضاوت تهابی که در آلمان به روی قیاس صورت میگیرد ، از قاضیها انسا نهایی ما فوق دیگران میسازد صرف در صورتی می توان بر فیصله آنها خرده گرفت که در راه خطا نرفته است .

محکومیت ماریو تی به زندان ابد گردید ، اما محکوم خوش شانسی بود . زیرا به اثر بروز نقص در صورت دعوا حکم بر بطلان فیصله قبلی صادر شد . و طی رسیدگی مجدد بر موضوع دفعتا معلوم شد که دلایل ارائه شده از آغاز تا انجام صحت نداشته و قتل به خاطر سرقت به هیچوجه نتوانست ثابت شود ، چه جوارات و سکه های طلا که که پیش از قتل مالک آن می بایست به سرقت رفته باشد دست نخورده پیدا شد و ایوا ما ریا ماریو تی را بی گناه شناخته آزاد کردند .

در سال ۱۹۵۵ يك محکمه اوفن-باخ هاینس هنتسل نما ینده تجارتی را به اتهام قتل يك زن به نام ماگدالینا گریورت به حبس ابد با اعمال شاقه محکوم کرد . زن جوان اتفاقا در آغوش هنتسل جان سپرده بود . چون زن در حال معاشقه و روابط جنس در آغوش او مرده بود

بناء هنتسل از کشف حقیقت توسط پولیس و جزایی که از اثر روابط نامشروع با آن زن احتمالا با لایش

تعمیل می گردید ترسیده جسد را تا به محل يك خط آهن که از همان نزدیکی می گذشت حمل کرد . اتفاقا

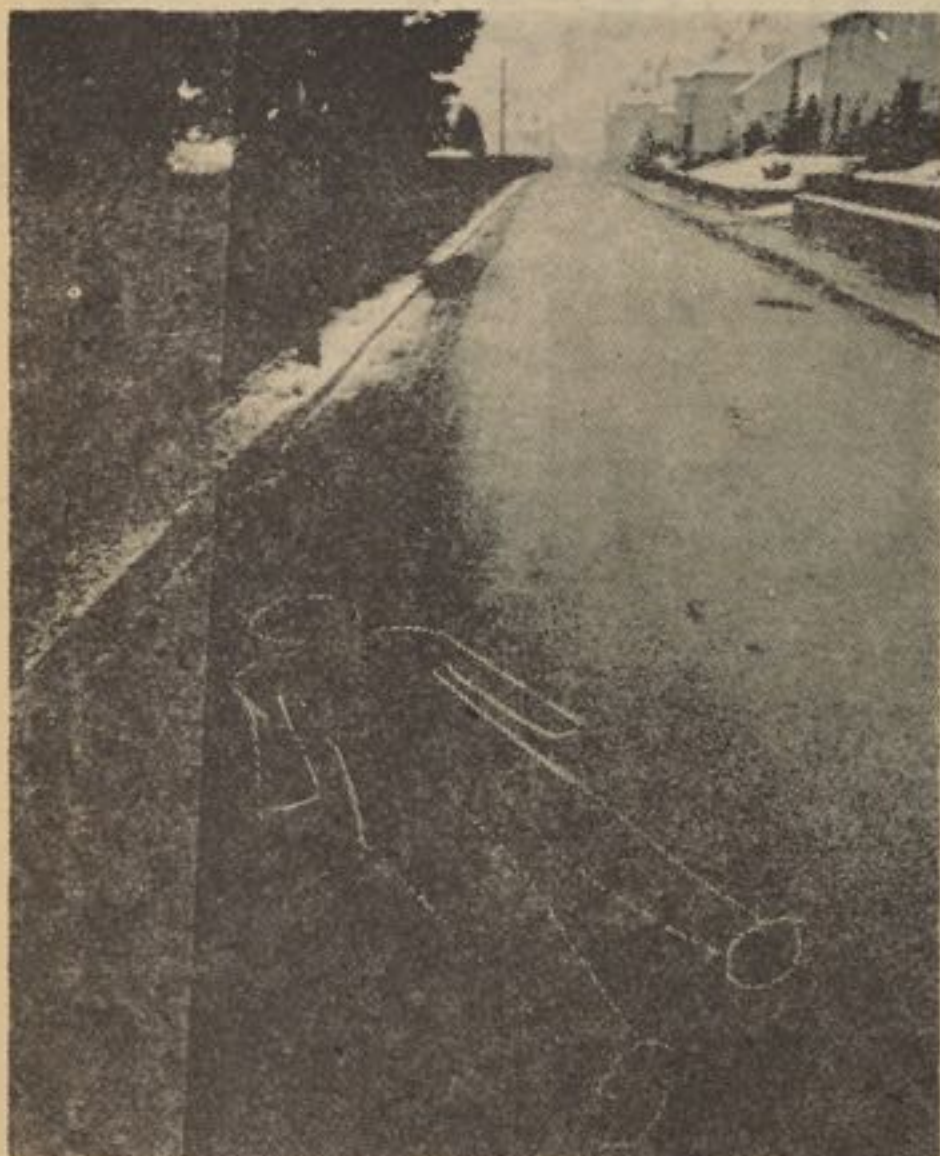
در همان محل ساعتی پیشتر يك دختر جوان هم به قتل رسیده بود اما در اثر کالبد شکافی جسد ماگدالینا هیچگونه علامت و نشانه از خشونت و عنف ثابت نشد .

#### قضاوت بروی تخمین و يك سایه استوار بود

حین رسیدگی به دوسیه ، یکتن از اهل خبره بنا م پرو فیسر داکتر

البرت پانزولت مدعی شد که خانم ماگدالینا خفه شده است و این نظر را به اساس يك سایه و لکه

سیاهی که بروی عکس رادیوگرافی که از حصار کردن بر داشته بود ابراز نمود . او معتقد بود که آن زن توسط یکرشمه خفه شده است محکمه عقیده پرو فیسر البرت پانزولت را معتبر شمرد ، و اما درست پس از اینکه چندین عکس دگر از حصار کردن برداشته شد وکیل مدافع هنتسل بنا م گروس توانست با



آرتور، ینبرگ به جریم گشتن همکارش در تاریکی شب نزدیک يك قبرستان (محل قتل با خطوط سفید مشخص شده) محکوم به حبس ابد با اعمال شاقه شد اما پس از گذشت نژده سال بیگناهی اش ثابت شد .

در سال ۱۹۵۰ یکنفر فرو شننده لبنیات بنا م آرتور ما ینبرگ از طرف محکمه بجریم گشتن همکارش جورج-زو مرهوف به حبس ابد و اعمال شاقه محکوم گردید .

تحقیقات پیرامون این قتل می رساند که آرتور ما ینبرگ در شب حین عبور از حاشیه يك قبرستان دوست همکارش زو مرهوف را به قتل رسانده است . به اثر تشبیهات پولیس قطرات خون تازه به روی لباس ما ینبرگ ثبت شد و این خود اتهام قتل را بالای آرتور ما ینبرگ وارد ساخت .

وکیل مدافع او هم که گروس بود ، توانست محکمه را وادار به تجدید نظر بر دوسیه آرتور ما ینبرگ گرداند . یکتن از شهود توانست با دادن شهادت به نفع ما ینبرگ تردیدی نزد محکمه به وجود آورد . او در شهادت خود گفت که او ما ینبرگ را در شب قتل جورج زو مرهوف از محل واقع بسیار دور دیده است همچنان يك نفر از اهل خبره مدعی شد که خون تازه و درخشان به وضاحت بازمان



هنر فلکلوریک و مردمی بخش بی کم و کاست فرهنگ پولندرامی سازد

## پنج هنر از هفت هنر

نیوس معروف هنر يك شنگوسيك ولادیزلاو ایومونت که هردو پانوشتن داستان های زندگی، توانستند جایزه نوبل را بدست آورند. بیاد آورد. در هنر تئاتر بنام سرتسلای وایگناسی که از اینوسکو، نیم قرن پیشتر

در کنار تئاتر پیش دستی نموده و لی در این اواخر بشهرت رسیده، درخشش چشم گیر دارد.

سال ۱۹۴۴ عصر جدید و هم آهنگی رادار رشد هم جانی فرهنگ کشور باز نمود. این شکوفایی بیشتر والیت به دیگر گونی های

اجتماعی سیاسی بود که در همه شون زندگی آموزش میان آمد این پیشرفت را میتوان در وجود نشر ملیون ها جلد کتاب، هزاران

کتابخانه، صد ها سینما، ودها کلسو پ فرهنگ و مراکز هنری دید. این همه نمایاننده

این واقعیت روشن است که تمام ششون فرهنگی کشور دستخوش تحول و دگر گونی

عمیق و ژرف شده و بر گنجینه غنی زندگی هنری پولند افزوده است.

نکه جالب توجه، رشد هم آهنگ در تمام سازه های هنری چون تئاتر، فلم

ادبیات، موسیقی هنریلا ستيك، پیکر تراشی و غیره میباشد.



هنر سینما توگرافی در همین دو زهایست و پنجمین سالگرد شش و جشن گرفت

در آرای خط فرهنگی تا زمانه های دور دست می رسد. زمانیکه اروپا دو باره پناه زندگی فرهنگی را پرو پرايه های قرون وسطی گذارد. فرهنگ پولند همان گرایش و تمایل را بوسیله هنر پیکر تراشی ویت ستوز نمایش داد. هنگامیکه رنسانس مهر هنر ملی را بر تمام هنر های قرون وسطی میزد این پدیده را مادر لابلای اشعار ژان کاجا نورسکی یکی از محرز ترین چهره

ادبیات رنسانس پولند دیده میتوانیم. با وزیدن نسیم روح پرور رنسانس که بر همه پدیده های زندگی رنگ و آهنگ نو زد، هنر و فرهنگ پولند مرز های کشور رانه فقط در وجود نخبگان معروف قش چون ژان

کاجا نورسکی و کوپر نیک درهم نوردید بلکه نوشته های سیاسی اندر یز فوروز مودرزو سکی با افکار او انگارد «پیش آهنگ» اروپای

غربی در يك صف قرار گرفت. همچنان آدم مسیکی ویکر ژیبوسلا و پروس که کمتر در خارج شناخته شدند می توانند بحیث

«غول ها ادبیات اروپا» بحساب روند. اولی توانست تا درد سر های ملی را استادانه در شعرش رنگ همگانی داده و دیگر با خلق «فرغون» بهترین اثر داستانی قرن نهم را با تاریخ فلسفه درهم آمیخت.

با گفتگو در مورد فرهنگ پولند، باید از ساز و موسیقی شوین یاد نموده و دوناول

● — آئیناس مهر هنرمندی را بر تمام شئون زندگی هنری قرون وسطی زد.

● — هنر آوانگارد و پیشرو هم چنان در معبد هنر های زیبا، ستایش می گردد.

#### هنر های پلاستیک :

نقاشی پولند نمایا نگر موجودیت تمایل های مختلف هنری است از لحاظ مقداری در آن میتوان رنگت آید های قبل از امپرسیونیست ها را دید که در رهبری آن دو هنر مند معروف ، ژان سیسپس ایور ژیل ایشس را دید که با تلاش فراوان بر غای دو نظریه کهن افزودند .

هنر ارزشمند گروه ریاست ها که نماینده با رزان ژان کردوک زیک می باشد از نابوت را میتوان در وجود هنر تخیلی یا رویایی دید . و دیگر همان روشی است که ادامه دهنده هنر پیش آهنگ پیش از جنگ می باشد ، که در وجود هنر هندسی و اختتامی تبلور یافته و در پیشا پیش همه نقاش معروف اروپا شتا روسکی قرار دارد .

هنر پیکر تراشی پولند ، برای مدت مدید و در نده زیر تأثیر سنت کلاسیک قرار داشته و به همین تازگی ها به صورت بنیادی دچار دگرگونی شده است . پیکر تراشان جوان با اشتیاق زیاد در جستجوی راه حل های تمثیلی بوده و این تمایل را در وجود کار های اولیکارد توژنسکی دیده میتوانیم این جنبش های بلند و ارزشمند را در بین دست آورد های هنری مجسمه سازی بعد از جنگ دارد .

هنر پیکر تراشی نوین تلاش دارد تا از یک طرف ترکیبی از فورم ها و شکل را بمان آورد و از جالبی به چهره های تراشیده شده رنگ روشن انسانیت را در وجود شکل های

مجرد بدهد . این شیوه را هنر را به صورت روشن در وجود کارهای خلاقه و دلاسیلا و هاسپور که می توان او را هنرمند آگاه پولند دانست باز نمود . نمایشگاه اخیر اماریش مرز های جدا کنند بین هنر های پلاستیک و تیا تر نور ، شعله ها و صدرا در هم نور درید . پیکره هارش مانند آثار یاد گاری در سز داشتن انعکاس از این ترکیب های پر عظمت است .

تظاهر احساسات تند ، همراه با پر خورد تازه ، شخصیت و سرشت هنر گرافیک معاصر پولند را می سازد . در اینجا زبان خیلی صریح ، ساده و مستقیم برای ابراز احساس های عالی بکار میرود . هر روز بیش از پیش هنر متدان روی از اشکال مجرد برای نمایاندن احساس خود برگردانده و به جای آن رنگ و تکنیک را به هم می آمیزند .

در بین هنر های دیگر پلاستیک هنر بافتن و پوستر توجه مزیدی را بخود کشانده است . شخصیت تمیز دهنده آبداران و ساقیان پولند ، به صورت شکفت آوری هوا خواهان زیاد در حلقه های هنری اروپا و بازار های آن بدست آورده است .

از نگاه منتقدین ، پولند کشوری است که در آن هنر کار دستی رشد شکفت انگیزی نموده است و دست آورد های هنری پولند نشان می دهد که هرگاه هنر آدم و نفس تخیل شاعرانه تپی یافت دیگر نمی تواند نام پر آوازه هنری را بر آن بیان داشت . آخرین گام در تجارب پولند ، با سنتی

کونه هنر بافتنی برداشته شده است . هنر مند بنام ماگدالنا ایساکانو و میکز او لنین کسی بود که این نوع هنر را از جای های سنتی اش یعنی دیوار ها به وسط اتاق کشاند . در این راه او تلاش نمود تا مرزهای که طی قرون متعددی انسان را از کار هنری جدا می کرد ، را برابرش بردارد .

امروز پولند را می توان به محل مهمی از آثار بافتنی تشبیه نمود که با تلاش فراوان سعی دارند بر ویرانه های آثار کهن نمای نوید بدهند .

همچنان از بکار بردن تکنیک های متعدد و گوناگون در ساحه پوستر می توان نام برد . این ساحه در بر گیرنده آثار چاپی ، تزئین هاود کورها و ترکیب از رنگ های سیاه و سفید و غیره می باشد .

آزادی «مکتب هنری پوستر» پولند ، اکنون شهرت جهانی بهم زده است . این پوسترها در بر گیرنده درونمایه های سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی می باشد .

همچنان اکنون ساحه دیگر هنری در پولند وجود دارد که یک هنرمند می تواند اندیشه خلاقه اش را در آن بکار برد . همانا هنر شیشه گری است . طرح برای ساخته های تجاری نیز میتواند میدانی برای آزمون هنر متدان باشد ما این هنر آفرینی ها را در نمایش گاه های متعدد آثار شیشه یی می توانیم ببینیم که نمایشگر سطح بلند و عالی هنری است .

در پهلوی مرافیت دلسوزانه که دو لت

بخار هنر می نماید . سعی می شود تا بخش هنر مردمی یا فلکور با تمام ستن عالی آن حفظ شود . این گنجینه ها غنای عالی هنری مردم پولند را نشان می دهد .

#### ساز و موسیقی :

اگر بتوان هنر موسیقی را نیز انعکاس رفیق و لطیف اندیشه نماید و بحق آن را می توان نامید . هنر موسیقی در پولند پس از جنگ به صورت جبهشی تحول نموده است این پیروزی پر عظمت توسط رشد هر کی آزادی «مکتب ها» مختلف موسیقی بمان آمده است . والیته نقش مهم دیگر اینجا د موسسه های متعدد موسیقی است که در آن همین جنبش برخاست .

پهلوی به پهلوی ریالیسم سنتی ، تمایل های اپر شیو نیستی و اکسپر شیو نیستی دو خط دیگر خلاقیت های هنری موجود را میسازد . یکی از این روش های هنری روح بخشیدن غنای عظیم بر موسیقی موج می زنند . اگر قبل از جنگ چند ارکسترا ی سمفونیک و دو اپراویک تیاتر باله وجود داشت امروز در حدود نژده ارکسترش سمفو نیک و ده تئاتر خانه اپرا در پولند بمان آمده است .

در جهان ساز و موسیقی ، پولند یکی از محل های مشهوری است که در آن جشن واره های متعدد موسیقی که در بین آن «خزان وارسا» شهرت دارد برپا میشود . در همین زمان موسیقی پولند همراه با

بقیه در صفحه ۵۷



حادثه غم انگیز ترافیکی که مطبوعات آلمان از آن صحبت میکنند

## کودکان فریاد میزدند:

# آهسته



کیسلیک میرفت میگذشت. این محل صرف بایک چراغ ترافیکی کنترل میشد. هیچ گاه او درین محل مجبور به توقف نشده بود اما در همین روز دوشنبه در ساعت نوزده و ده دقیقه یک واگن سنگین پر از تیل سوخت به سرعت نود کیلو متر در ساعت بطرف محل عبور از روی خط آهن نزدیک شد.

فریاد زدند: از روی خط آهن نگذر...  
که موتور سرویس نزدیک میشود. چند لحظه بعد موتور سرویس

در دو شنبه هفته اخیر شتراسر بچه ها را سوار موتور سرویس کرده از خیابانی عبور نمود که راننده پیر این جاده را در خواب میشناخت. هر روز از روی خط آهن بدون دروازه فدرال که از لوپت گیرش به سمت

متخصص ترافیک مونسون دا کتر گرهاردمونس درمورد یک حادثه ترافیکی عقیده اش را بیان کرد: کسانی که سن شان از شصت تجاوز میکند نباید پشت جلوموتر های سرویس بنشینند زیرا پس از شصت سالگی خطر اشتباه رانندگی در انهای حرکت موتور زیاد متصور میباشد.

یک راننده موتور سرویس بنام کرهارد شتراسر از ناحیه کیسلیک واقع در الگوی که شصت و شش سال از عمرش میگذشت موتور سرویس را می راند، این موتوروان موظف بود که بچه های مکتب را هر روز از خانه های شان به مکتب و از مکتب به منازل شان برساند. در ماه می سال ۱۹۷۱ شتراسر برای آخرین بار معاینات صحی شد. دکتر موظف شفا خانه دولتی پس از معاینه شتراسر اینطور تصدیق داد. قدرت دیدن و شنوایی او عادی است، دکتر در عین حال تثبیت کرده بود که ضربان نبض شتراسر منظم نیست. گرهارد شتراسر از سی سال به اینطرف به شغل دریوری موتور سرویس میپرداخت و اجازه داشت که باز هم به رانندگی ادامه دهد.

طبعاً باقید اینکه از ساحت معین و شناخته شده و از یک شعاع سی کیلو متری خارج نشود.



- از راست به چپ:  
۱- رالف وایتس نه ساله  
۲- لویزا وخواهرش  
۳- بوفلره یازده ساله  
۴- ایریش شانزده ساله



# برادری !!

دیگر از قبیل نارسایی های جسمی به علت کپولت سن عوامل برو ز حوادث و باعث چنین پیش آمدهایی می گردد. پرو فیسر نوار شس عضو انجمن فنی مراقبت حوادث ترافیکی هامبورگ راپور میدهد که هفده فیصد تمام پنجاه ساله ها به ضعف دید مبتلا هستند اگر یکی از رانندگان موتورهای سرویس در سن پنجاه و پنج در

برداشت آنها بایک مادر جوان که او هم در داخل موتور بود شدیداً زخمی گردیده به شفا خانه منتقل شدند.

والدین قربانیان این حادثه به شرکت قطار آهن فدرال اعتراض کردند که خارج از پلان چرا اجازه داده است یک واگون حامل تیل سوخت به روی خط آهن عبور کند. اینکه تاکجا راننده موتور سرویس مسوول است و چشمهای او چراغ سرخ اشاره راننده یا اینکه دچار کدام حمله قلبی شده و جلو از اختیارش رفته باشد معلوم نشده زیرا در اثر حادثه شترا سر هم جان سپرده است و همچنان کلینرسی ساله موتور که پهلوی دست شترا سر نشسته بود نیز در گذشته است ضعف دید ایمل



## خانواده های قربانیان حادثه ترافیکی سوگواری.

کدام حادثه ترافیکی دخیل باشند بیشتر از پنجاه فیصد اینگونه اشخاص مسوول حادثه شناخته میشوند افرادی به سن سی و پنج سی فیصد مسئول حادثه شناخته میشوند نه مخصوصاً راننده گان موتورهای سرویس که خواسته باشند در ترافیک مزدحم امروزی رانندگی کنند بر اساس نظریه دکتورگر ها رد مونس باید جوان بوده از لحاظ فیزیولوژی مناسب باشند قرار نظریه داکتر مونس از شخصت سالکی به بالا نباید به افراد اجازه رانندگی داده شود.

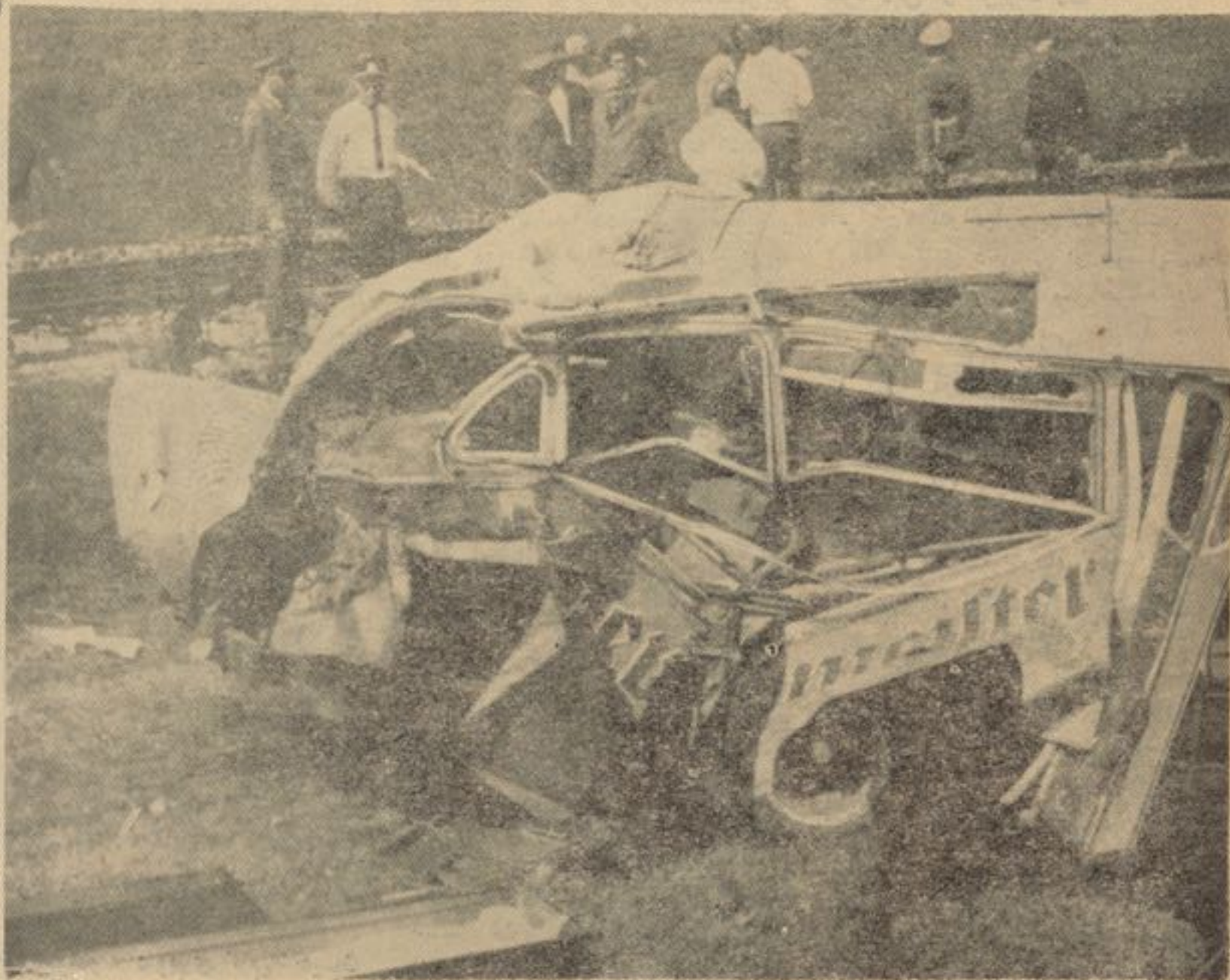
بنابر این ماده پانزده قانون جزای ترافیکی رابرای جلوگیری از بروز حوادث کافی نمیدانند مطابق این مقررات باید رانندگان تکسی و موتورهای سرویس در هر سه سال یک مرتبه معاینات دقیق طبی شوند.

در بایر جائیکه داکتر مونس کلینیک روانشناسی و طبی ایالت بایر را اداره میکند این مقرر ات

بقیه در صفحه ۵۹

صفحه ۱۹

با واگون سنگین حامل تیل تصادم کرده به فاصله سی متر در هوا پرتاب شد یک چراغ اشاره ترافیکی نیز به اثر این حادثه از بین رفت و موتور سرویس در وسط بقیه ها غلتید. اطفال از کلکین های شکسته و سقف موتور که پاره شده بود به بیرون پرتاب شدند. کتابها و بکسهای مکتب به شعاع



متر دورتر پرتاب شد پنج طفل جابجا هلاک شد  
شماره ۲۱

# لوږه، پیسوادی او ناپا کمنه



قوی د تحلیل او د افرادو دودی ۱ و  
ددوی د جسمی او مغزی انکشاف  
مانع کیږي .

- پیسوادی د پوهی د زده کړی  
مانع او دوخت د ضایع کیدو سبب  
ګرزي .

- بیکاري نه یوازی ددی سبب  
کیږي چه افراد ونشي کولای د ژوند  
ډیر لوړو سایل لاس ته راوړي بلکه  
ددوی غرور ته زیان رسوی او د ترقی  
غوښتنی حس یی ورنی .

- ځیری داسی ناروغی چه د علاج  
وړ دی ، نوی پیدا شوی ماشومان  
نیمګړی کوی او یو شمیر یی ورنی .  
ددغو ناروغیو په نتیجه کبی ځینی  
کسان ژر د زېږښت سره مخامخ کیږي  
لنډه دا چه په سل ها و میلیون تنه  
خلک دخپلو ټولو ذاتی استعدادو نو  
سره سره د لوړی تر تهدید لاندی  
راغلی او دمختلفو محدودیتو نو او  
راز راز محرو میتونو سره مخامخ  
کیږي او د ناغوریدلی گل په شان  
وزرونه تویوی او له منځه ځي .

فقر او تنګسه ددغو ټولو فجایعو  
عامل دی ځکه چه د وژونکی چری په  
شان هرڅه چه پخپله لار کښی وینی  
پریکوی اوله منځه یی وړي . داداغراق  
نه ډک تصویر نه دی بلکه دهغی  
احصایی له مخی چه شویدی په  
اوسنی مخ په انکشافه نړی کښی څه  
دپاسه یو ملیارد انسان شته چه  
وړی دی اود غذایی موادو دکموالی  
سره مخامخ دی یا تش ژوندی پاتی  
دی .

په همدغو هیوادو کښی دیو سل  
ملیون تنو په اندازه د لویانو  
د پیسوادانو په شمیر کښی زیاتوالی  
راغلی دی او دغه زیاتوالی د تیرو  
شلو کلو په اوږدو کښی شویدی .  
له هرو پنځو تنو څخه دیو تن  
د بیکاری نسبت دکاریګرو قوه ده .  
د ماشومانو مړینه دهوسا نړی په  
نسبت څلور چنده ۱ و د عمر متوسطه  
اندازه په سلو کښی څلوېښت لږه  
ده . په ځینو مخ په انکشافو هیوادو

په اوسنی مخ په انکشافه نړی کښی څه  
دپاسه یو ملیارد انسان د لوړی سره مخامخ  
په ځینو بیرته پاتی هیوادو کښی د هر  
پنځو س زره تنو د پاره یو ډاکتر شته .

مخ په انکشاف هیوادونه دخپلو صنایعو  
بنسټ باید داسی کښیږدي چه د ژوند محیط  
باندی ناوړه اغیزه ونکړي .

بیوزلی هیوادونه دمحیط دککړتیا سره  
دمبارزی دپاره باید له مختلفو تکنالوژیو څخه  
استفاده وکړي .

د پرمختیا په حال کښی نړی په  
زیاتره برخه کښی د پرمختګ او تحول  
وضع د نه منلو وړ ده ، ځکه چه په  
سل ها و میلیون تنه خلک د داسی  
محرو میتونو سره مخامخ دی چه  
د بشری حیثیت دهیڅ یو منطقی  
موازنو سره د تطبیق وړ نه دی .  
د پرمختیا په حال ټوله نړی کښی  
دغه عوامل داندېښنی وړدی :  
- لوږه او تغذی کموالی د بشری

تر هغه وخته پوری چه د تکنا لوژی  
او نوو علومو گټی په پراخه اندازه  
دنړی هیوادونه ورنکړی شی زیاتره  
مخ په انکشاف هیوادونه به د پخوا په  
شان د زراعتی محصولاتو دکښت  
سره لاس او گریوان وی .

کښی دهر ۵۰۰۰۰ تنو دپاره یو  
ډاکتر شته چه باید ددغه شمیر وګړو  
دردونه کم کړي او دناروغی له  
پرمختیا څخه مخنیوی وکاندی . په  
داسی حال کښی چه په امریکا کښی  
دهر ۷۰۰ تنو دپاره یو ډاکتر شته .  
دغه حقایق دخوښی او هوسایی  
موجب نشی کیدای ، مګر هرڅه چه  
دی حقیقت دی ، داسی حقیقت چه  
د بشری نژاد دخپلورو څخه ددریو  
برخو د ژوند ښکارندوی دی .

ددغی وضع دلیل څه دی ؟  
عمرانی پرو گرامونه بشپړ او  
اغیزه ناک نه دی ، ځکه نشی کولای  
چه په موثر ډول فقر او تنګسه کمه  
کړي . ددغی پیچلی وضع علل مونږ  
ته څرګند دی ، دوه غټ دلیلونه  
شته : یو دا چه دمخ په انکشافو  
هیوادو اقدامات دو مړه چټک نه دی  
چه وکولای شی دخلکو ترمنځ اوسنی  
اجتماعی او اقتصادی زیات نه توازن  
له منځه یوسی ، بل دلیل د پرمخ  
تللو هیوادو د ډیرو هوسا خلکو او  
دمخ په انکشافو هیوادو دخلکو د ډیر  
فقر ترمنځ دزیات نه انډول دکمولو  
په برخه کښی د پرمخ تللو هیوادو  
د اقداماتو نه قاطعیت دی . اوسنی

ژوندون



د پراختیا او ودانولو وضع په زیاترو مخ په انکشافو هیوادو کښی  
د منلو وړ نه ده .

د پرمخ تللو هیوادو له خوا باید ددغو هیوادو ته د لومړی ګام په حیث  
غذایی مواد صادر شی تر څو د بیوزلو خلکو لویه کمه شی .

که ټاکل شوی وی چه دبیر ته پاتی هیواد وپرمختیا په بریالی توگه دوام وکړی  
باید نادار او شتمن هیوادونه په گډه په کلکه اقداماتو لاس پوری کړی

# هوا بشري ژوند ته د پدید وی

باید تر خپرنی لاندی و نیوله شی  
ځکه باید همدغسی وی. او بیاخبره  
په دی کښی هم نه ده چه آیا دغه  
دواړه مو ضوع یو دبل سره اړیکی  
لری- ځکه چه اړه لری .

**ددغی معنی حل کول په دغو**  
پوښتنو پو ری ترلی نه دی بلکه په  
داسی لاره کښی دی چه باید پیدا او  
وړاندی شی. په لو مړی درجه کښی  
ددغی معنی دحل دپاره باید په ژوره  
خپرنه لاس پو ری شی. دغه خپرنه  
ضروری ده ځکه هم دمو ضوع د  
پو هیدو اندازه زیاتوی او هم دپوهی  
او واقع بینۍ داسی نظر موند لای  
شو چه موږ دمسالی دپیچلتو بسره  
آشنا کوی .

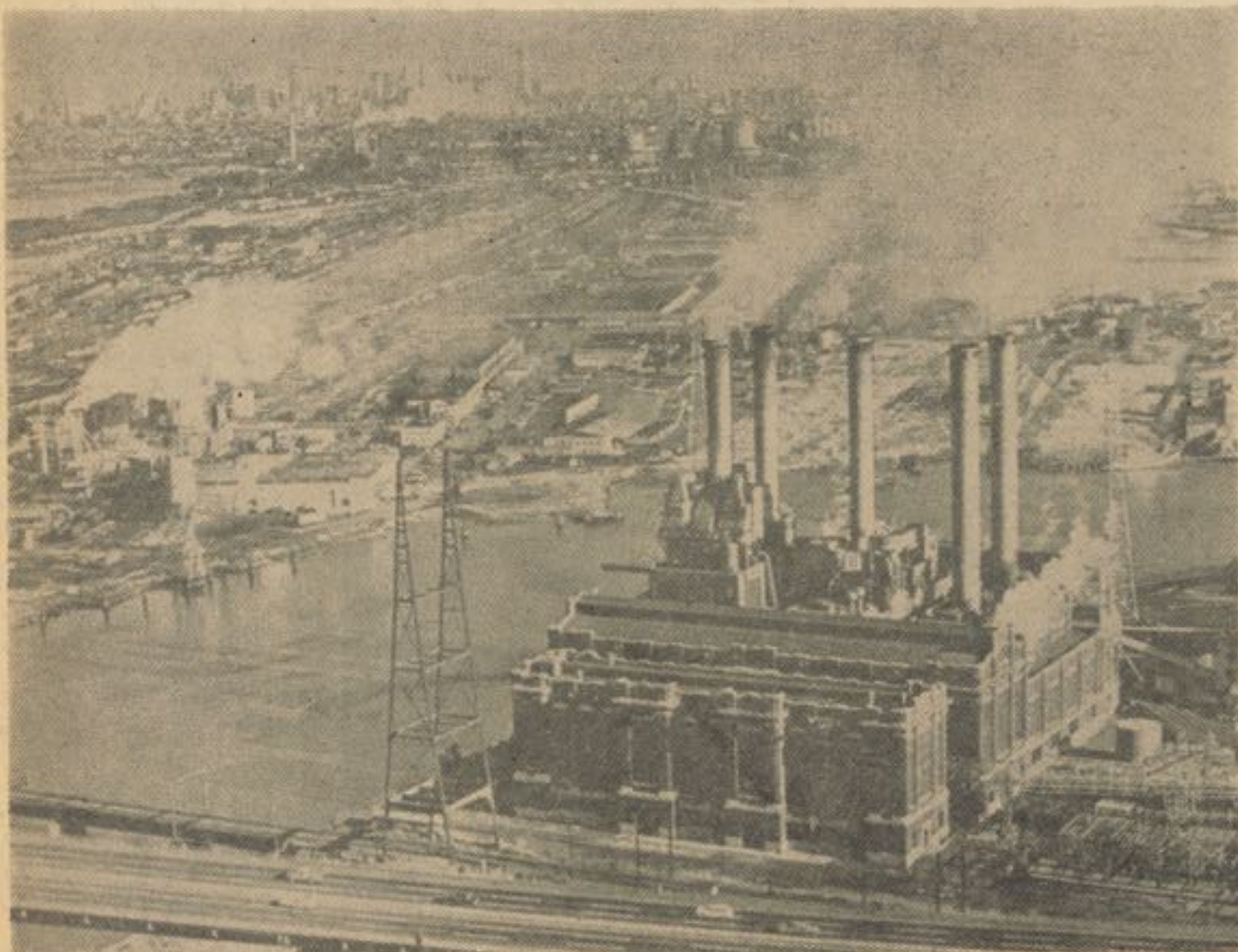
**پرمختگ دمحیط دپاره خطر دی**  
که پرمختگ په پخوانی اندازه او  
په تیره بیا دصنعتی هیوادو دترقی  
په چټکتیا سره وشي، هیش شک  
نشته چه دبشر دسلامتی او دژوند  
دمحیط دپاره به له خطر څخه ډک وی  
ددغی معنی په باره کښی کوم  
ساختگی شی نشته هرڅه چه دی  
**حقیقت دی باید دددغی معنی**  
ددواړو عواملو دپاره ژوره کتنه  
وشي .

مساله دانه ده چه آیا باید ددی  
او پر مختگ سره موافق واوسو او  
که نه. پدی کښی شک اوتسرد پد  
نشته چه ده باید موجوده وی .  
دغه راز خبره دانه ده چه ددغه  
پر مختگ اغیزه دژوند په محیط کښی

هیوادونه په کلکه سره په دغه مساله  
کښی کښیوتی دی. همدا اوس ډیر  
داسی دلایل شته دی چه ښی پرمخ  
تللی هیوادونه داقتصادی چټکۍ  
ترقی نه یوسل کاله وروسته دیولې  
مشکلاتو سره مخامخ شوی اوددوی  
دژوند کیفیت تر بیرحمانه تیری لاندی  
راغلی او هغه وخت را رسیدلی چه  
ددغی مسالی په باره کښی ژوره کتنه  
وشي او دغه معنی حل شی. معنی په  
دی ډول ده : دمخ په انکشافه نړۍ  
۲۷۵۰ ملیارده محرومو او بیوزلو  
خلکو دپاره دبشر دحیثیت سره سم  
دیوه ښه ژوند برابرول دبیوزلو او  
شتمنو هیوادو دترقی او پرله پسې  
اقتصادی ودی نه پرته امکان نه  
لری .

احصائی ښی چه دعايداتو یش هم  
دمخ په انکشافو هیوادو د خلکو او  
هم ددبایو او ناتوانو هیوادو د خلکو  
ترمنځ انډول نلری .  
**کوم اقدامات چه د نوموړو هیوادو**  
دودی او پرمختیا دپاره کیږی ،  
تر هغه وخته پوری په اغیزه ناک نه وی  
او گټوری نتیجی ته به ونرسیدي چه  
دعايداتو دویش غیر عادلانه وضع که  
ددغو هیوادو په داخلی سطح کښی  
وی او که په بین المللی سطح کښی،  
دوام ولری او موجوده وی. که دغه  
وضع سمون ونه مومی او وانه وړی،  
اوسنی بیعدالتی به همدغه راز دوام  
وکړی او په نتیجه کښی پرمختیا به  
وځنډیږی او ددبایو او نادارو هیوادو  
ددواړو ډلو دپاره به سخت او گران  
وی .

که ټاکل شوی وی چه دبیر ته  
پاتی هیوادو وده او پرمختیا په ښه  
او بریالی توگه دوام وکړی ، باید  
نادار او شتمن هیوادونه په گډه سره  
په کلکو اقداماتو لاس پوری کړی او  
همدغه امر دمسالی مشکل او کړکېچ  
ښه تراخړگندوی ، ځکه کله چه  
یو بیوزلی هیواد وغواړی خپل  
اقتصاد داسی تنظیم کړی چه عایدات  
دخلکو ترمنځ په عادلانه توگه وویشل  
شی ، باید وکولای شی په اوله درجه  
کښی اقتصادی وده ولری که نه  
داقتصادی پراختیا نه پرته به هماغسی  
بیوزلی پانی شی اودکمو عایداتو  
ویش دټولو خلکو ترمنځ دپیوزلیتوب  
له ویشلو نه پرته به بل څه نه وی..  
مگر داقتصادی پرمختگ دپاره  
باید محیط ته بدلون ورکړی شی او  
په نتیجه کښی نوی مشکل منځ ته  
راځی او هغه دژوندانه دمحیط خرابی  
او ویجاړی ده او په طبیعت باندی  
له اندازی نه زیات تیری، دهغه انتقام  
راپاروی . که بیوزلی هیوادونه دمنلو  
وړ محیط په ساحه کښی دودی  
دمسالی سره مخامخ دی، شتمن



نوی تکنالوژی دمحیط دککړی تسیادهغو غټو مسئلو دحل سره مرسته کوی چه دمخ په انکشاف هیوادو نه  
ورسره مخامخ دی .

# دوندن ای بسوی تار یکپا

## خوانندگان عزیز و ندون قضاوت میکنند

این موجود بی دفاع مرور کردم .... در حالیکه نقش این تازیانه همارا در روح نازک و حساس وی نیک می دیدم که او را پیوسته به فنا می کشد ... همانطور ... پیشهاد انسانی آن آقا می دیگرهم خواندم که نمایشگر گرفت مثبت وی از این حادثه بود .

و من فعلا به خاطر آن قلم نیر داشتم که راجع به آن انتقاد کرو این جواب گو ابراز نظر کنم ... بلکه منظور من ترسیم یک واقعیت دیگری بود که می تواند به ذات خود موید ادعای این لیلی بی مجنون باشد. و این واقعیت یکی از هزارها خاری است که در حاشیه جامعه مازو نیده و از انارشی گری و زور گویی های شرایط دهم و بر هم دیروزی ما آب خورده است . من این واقعیت را خودنمایی م ولی از همسایه دیوار به دیوار خود از کسی شنیده ام که ناظر جریان اسکت بندی این واقعه بود و به هوش سر قدرت دید خود نیز ایما ن کامل دارد .

این واقعیت در چاره میوند در یکی از پر از دحام ترین نقاط شهر ما نطفه بسته و نیز در همانجا تکامل یافته است ... گویا طرفین این واقعیت هر دو از ساکنین دورو بر همان منطقه بوده اند .

قصه از این قرار است که روزی جوانی موتر خود را در مقابل دختری پارک میکند و سپس از موتر پایان شده و به دختر سلام می دهد و بلافاصله صله اظهار عشق میکند ... دختر بی اعتنا به راه خود ادامه میدهد ... ولی این جوانک باز از عقب وی رفته و از وی میخواهد که صرف لحظه ای با هم گردش کنند و یا به رستورانی رفته با هم غذا صرف نمایند ... ولی دختر این مرتبه جواب سخت تر میدهد و راه خود را میگیرد ... جوانک که اکنون لبر یز از خشم شده است پس میگرد و به موتر خود سوار میشود ولی چند صد قدم آن طرف تر دو باره با موتر خود راه را بروی دختر می بندد و بلافاصله از موتر پایان میشود و بالهجه که از آن خشم امید محسوس است به دختر خطاب نموده میگوید:

حالا من به تو درس میدهم تو ... منحرف شدی و سپس در مقابل افکار حیرت زده مردم بر روی دختر چند سیلی جانانه حواله می کند ... دختر چپ می کند ... و با چپ وی حلقه تماشاگران فشرده تر میشود و یکی دو پولیس هم میر می رسد ... ولی این جوانک یکباره تیپ دیگری به خود گرفته و رو به مردم میکند و می گوید : چرا چه کب

است؟ این نامزد من است او منحرف شده است ... او می خواهد نام مرا بر زمین بزند ... و حتی پولیس هائی را که می خواستند مداخله بکنند فحش میدهد ... و سپس دختر را که پیوسته میگوید : این مرد دروغ می گوید من اصلا او را نمی شناسم او نامزد من نیست و مرا نجات دهید ... گفته و گریه میکند ولی مرد در مقابل چشم های باز پولیس وانیه مردم به زور به موتر خود سوار میکند و می بردش ....

بقیه در صفحه ۶۶

محترم مدیر گرامی مجله ژوندون ! تحولا تیکه طی روز های اخیر در شکل فورم و محتوای این یگانه مجله خوانندانی آمده قابل ستایش بوده و من این موفقیت را به شما و به آنها نیکو در این تحول دیدم اند تبریک می گویم .

واقعاً که طبیعت انسان تو خواه است و هر آنچه که بخواهد میشود برای وی - کینه میگرد و چون یاری در سر کرده قرار می گیرد و ازین روا گر یک مجله هر قدر هم که خوب باشد بایست همیشه گل نسی دا چهره وی بشکند .

و در طی چند هفته اخیر گل های نوی در هر این گرامی مجله شکفت که یکی از آن گل سیاه بود و آن هم چیزی جز روزنه به سوی تار یکپا نمی تواند باشد .

و من نیز چون برخی دیگر از هم میپتان خود علاقمند این گل سیاه هستم و آن را با ولع تام می خوانم چون من از برگ های تیره این گل ستاره های از رنج رانی چپم رنجی که میتواند برای انسان حتی بیش از همه استادان دنیا درس های جا وید و ارزشمند بیبا موزد .

میدانم که حاشیه رفتن ولی بعضی چیزها هست که آدم باید آن را در هر شرایط بگوید و این نیز یکی از آن چیزها بود به هر صورت من داستان اشک ریز این دختر را دلیلی را می گویم از عقب پسرده های شفاف اشک خواندم هم آن چنانیکه سطور را که بخاطر حمله بروی و یا به خاطر دفاع از آن ناموا نمرد زبون نوشته شده بود نیز با قلبی پر خون تراش قلب



یادداشت از: لیل - تنظیم از: دیده بان

- اول باید پیراهنت را بپوشی . بعد مو هایت را شانه بزنی ، این کارت را آسانتر میکند .

میبینم عمه راست میگوید: شانه را همانجا میگذارم و میروم بطرف الماری و پیراهن تیره رنگی را انتخاب میکنم .

عمه صدایش بلند میشود :

- آن نه ! بهتر است رنگ دیگری را انتخاب کنی ، یک رنگ روشن ، دختر! تو باید شاد و بر حال باشی . لباس تیره برای کسانی خوب است که غمی دودل دارند . صدایم از خشم میلرزد :

- مگر من غمی ندارم ؟

عمه متوجه حالم میشود و با ملایمت میگوید: - لیل! خوب فکرگو ، تاکی باید غم بخوری ،

تو جوانی ، خیلی جوان . کمی هم در فکر خودت باش . تو تا آخر عمر نمیتوانی ماتم بگیری و غمزه باقی بمانی . تو باید زندگی کنی ، میفهمی زندگی .

میخواهم سرعه فریاد بکشم که صدای زنگ در ، در حویلی می پیچد .

عمه با عجله بطرف در میروم و میگوید : - مثلیکه آمد . زود باش دختر .

بعد از اتاق میروم بیرون و مرا تنها میگذارد ، تنها و درمانده .

من بی هیچ عجله ای همان لباس تیره رنگ را میپوشم و موهایم را مرتب میکنم و از اتاق بیرون میروم ، میروم که دوست پدرم را ببینم ، دوستی را که حاضر شده است بمن گومک کند.

ناتمام

بخش چهارم

از عمه میپرسم :

- کدام دوست پدرم ؟ شانه هایش را بالای اندازد و میگوید :

- شاید توقیافه اش را بپا دنیآوری ، اما او ترا کاملاً می شناسد .

- چه قسم آدم است ؟

- آدم کاملاً خوب .

بعد پیشانی اش را ترش میکند و میگوید :

- عوض اینکه اینقدر سوال بکنی ، برو لباسهایت را بپوش .

با تعجب میگویم :

- لباس ؟! لباس برای چه ؟

- برای اینکه ، هیچ مردی با این سروصفتی که داری از تو خوشش نخواهد آمد .

- مگر این دوست پدرم ، باید از من خوشش بیاید ؟

چشمایش را کمی کشاد میکند و میگوید :

- البته ! اگر تو با این قیافه ماتم زده و این لباس که پوی دوداشیز خانه میدهد رو برویش بنشیني گمان نمیکم زیاد خوشش بیاید .

بعد به من مجال نمیدهد ، اعتراض کنم و یا حرفی بزنم ، پادست بشانم میزند و میگوید : - عجله کن ، ممکن است چند دقیقه دیگر بیدایش شود .

من با اکراه از جایم بلند میشوم و بطرف

اتاق خودم میروم ، میروم که لباس تازه بپوشم و سر و رویم را مرتب کنم . وارد اتاق میشوم ولی هنوز صدای عمه در گوشم است با آن جمله که گفته بود :

« یکی از دوستان پدرت ، این دوست کیست که حالا سر آمده و میخواهد بمن کمک کند؟ چرا وقتی پدرم زنده بود چرا وقتی زمین گیر و درمانده بود این گومک را نکرد ؟ اصلاً ایسن

دوست چطور شد که بعد از مرگ پدرم بفکر من یعنی بفکر دختر دوست خود افتاد ؟

میخواهم برگردم و جواب این سوالها را از عمه بپرسم . اما زود متصرف میشوم ، چون میدانم تا وقتی عمه خودش نخواهد ، حرفی به کسی نخواهد زد تا وقتی خودش نخواهد ، لب

از لب باز نخواهد کرد . ناچار جلو آینه میروم و بقیافه رنگ پریده خودم خیره میشوم و به لبانم که پوسته انداخته است . با بیحالی

شانه را میگیرم و لای موهایم فرو میکنم ، از این کار خشم نمیآید اما بخاطر عمه باید اینکار را بکنم .

هنوز صاف کردن موهایم تمام نشده است که عمه وارد میشود . من قیافه چین خورده اش را در آینه میبینم . عمه ، جلو و جلوتر میآید و بعد با اعتراض میگوید :

- لیل !

- چی شده عمه !

## افغانانو د ملي گټو او مشترک د مليت مهم عنصر

## پيژندلې او عملي کړی دی

که سپوره وی او که توره باید په گله سره وکټل او په گله سره وخورل شي .

## د وچنې په قلم

همدغه امله دناسیو نالیزم له نظره استعمار د استعمار مقدمه او نتیجه ده .

افغانانو د پیلو پیلو د ورود اجتماعی او اقتصادی شرایطو له مخی دمنافعو داشتراك اصل ته اهمیت ورکړی دی او دهمدغه اصل په برکتی خپل تاریخی موجودیت او هویت ساتلی دی ، په افغانانو کښی هغه حریص کسان چه د قوم او ملت گټی دخپلو شخصی منافعو نه لوړی بولی په مختلفو نومونو او تعبیرونو غږدل شویدی .

زمونږ په ولسی قوانینو کښی یو ډول شپړونتیا موجوده ده، ددغه ملی تعامل له مخی هغه کسان چه ملی منافع تر پښو لاندی کوی له قامولی څخه ایستل کیږی او خلک ورسره خپل «مړی او ژوندی» پس کوی یوازی دقومی انزوا په دغسی جزانه محکومیږی بلکه دغه راز کسانو ته حتی دکورسوزولو جزاهم متوجه ده.

لنډه داچه په قوم او ملیت کښی دشمول عمده شرط دملت له نو رو افرادو سره دگټو داشتراك احساس لرل او ددغه احساس عملی کول دی او دغه اصل افغانانو له پخوا پيژندلې او عملی کړی دی. له همدغه امله یی دملی گټو دښمنان دملت دښمنان گڼلی او هغو ته یی په خپلو ملی تعاملاتو کښی ډول ډول جرمی ناغی او جزا گانې ټاکلی دی.

ده او دمنافعو اشتراك دملیت له مهمو عناصرو څخه دی. دافغانانو تاریخی څرگندوی چه ددوی ملی ورور ولی هغه وخت ډیر استحکام موندلی دی چه افغانانو پسودبله خپلی گټی شریکی کړی او دملی گټو څخه یی په گټه دفاع کړی ده

په پښتو کښی یو مثل شته چه وایی: «مونږ دغلو له ډاره سره کلی یو» یعنی په یو اجتماعی واحد (کلی) کښی دغلو له ویری نه سره راغونډ شوی یو. ددغه مثل ډیر څرگند مفهوم دادی چه له ډله ایزه گټو او ډله ایز

موجودیت څخه ددفاع دپاره سره متحد شوی یو، په هره اندازه چه د یوې ټولنی دافرادو تر منځ د ملی منافعو دساتنی احساس پیاوړی وی په هماغه اندازه دوی سره نژدی کلسی او کور گرخی یعنی یوله بله سره نژدی کیږی او دخپل ملیت مانی ټینگوی .

داسی یوه خبره چه وایی مترقی ناسیو نالیزم له نور و نه دمخه دامپریالیزم په مقابل کښی سنگر گرخی، هغه وخت پوره واقعیت پیدا کوی چه ټولنی په افرادو کښی د خارجی استعمار او استعمار په مقابل کښی دملی گټو دساتنی احساس پیاوړی وی. دا احساس هغه وخت پیاوړی کیږی چه دملت دافرادو تر منځ د منافعو اشتراك اهمیت وړ گرځول شوی وی، له

پنځه باندنی دنیاته دښمنی لاره غوره کړی .

په خپله ټولنه باندی داسی سبکه لورول چه دسبکو مقاصد و د پاره سبکی یوقانی واردی شی، یوازی د هغو کسانو کار دی چه ځانوته دلبری

شخصی گټی او خارجی پنځه وا لو دپاره ډیری گټی اړولو او خپل ونس ته دهیڅ گټی نه رسولو مرام او مقصد لری. ددی پیری دا ډول اعمال زمونږ دملی اخلاقو او خصوصیاتو سره مخالفت لری او زمونږ دیانت یی منقور گڼی .

شپيته کاله دمخه پخوا له هغه چه داستعمار او استعمار دختمو لو دپاره دبنیادی ریغومونو حقیقت د فکرونو له لوړ آسمان څخه دواقعیت ځمکی او دعمل ډگر ته راکوژ شی، دښتونستان ستر مشر خان عبدالغفار خان دخپلی قامولی د فلسفی دملی کولو دپاره به داخبره کوله (که سپوره وی او که توره وی، په شریکه به یی

خورو) دپاچا خان داخبره چه ژوندی او مترقی مفکوره پکښی نغښتی ده، داسی یو کتابی وجیزه نه ده چه ځینی کسان یی دخپلی وینا دجذابیت دزیاتولو دپاره رانقلوی، بلکه ددوی داخبره دپښتو دداسی یو مثل رنگ لری چه دقوم او ملت دمنافعو د اشتراك په باب دافغانانو خاصه عقیده پکښی رانغښتل شوی وی .

دملی ورورولی سټه ملی پیروینه

دملی گټو خوندي کول چه د جمهوریت ستر هدف بلل کیږی دیو ملت ددوام او استحکام له سترو عواملو څخه هم دی، همدغه امله دمنافعو اشتراك دملی واحدی ارادی په څیر دملیت دتشکیل له سترو عواملو څخه بلل شویدی .

دپښتو دامتد چه وایی (وروری به کوو حساب تر منځ) څرگندوی چه ښه ورورولی هغه وی چه دورونو تر منځ گټی سره شریکوی او یو ورور ډبل ورور داستعمارولو خیال ونه لری ډیر سکنی ورونه دگټو ډگر په وخت کښی داسی سره جلا شوی دی چه دبیا پخلا کیدو امکان یی له

منځه تللی دی دملی ورورولی هم دا حال دی، هغه کسان چه خپلی گټی له ټولنی څخه دباندی وپاسی اوبه ملی گټوی غوره گټی معنا و مادتا دملی ورورولی له رابطی څخه په خپ

گامونه اخلی، داډول په خپلو شخصی گټو مین کسان چه خومره دملی ورورولی نه فاصله غوره کوی هغو مړه نی گټی له خارجی استعمار گرانو سره شریکی کیږی .

دملی ورورولی احساس چاته اجازه نه ورکوی چه دخارجی غیر مستقیم استعمار او استعمار په گټه خارجی قاچاقی مالونه په اصطلاح زمونږ په بازارونو کی اوبه کړی اوبه دی توگه دشخصی گټوله مخی د خارجی استعمار گرانو په گټه زمونږ

## بانك كچالو

پاور كنيد كه بالاخره در ارو يا بانك كچالو رانيز تا سيس كردند . البته اسم اين بانك «كن بانك» است و لي درعمل وظيفه دارد امور ترويج زرع و تكثير كچالو را در تمام كشور ها ي مو رةعلاقه ايفاكند .

بايد تذكر دادكه اكنون ساحه فعليست اين بانك كشور ها ي امر يسكا ي لاسين است زيرا اين كشور ها را خطر از پيسن رفتن زراعت كچالو وحتي خساره تخم ها ي آن تهديد ميكند .

شما حتما ميدانيد كه كچالو از پيدا و ا ر اوليه كشور ها ي امريكاي لاتين است يعني وطن اصلي اين سبزي خوش طعم و مفيد كشور ها ي امر يسكا ني چنو بي مي باشد . اكنون وضع در اين كشورها طور است كه شايد روزي فرارسد كه نه تنها ميزان زرع كچالو رادر تمام كشور ها ي مورد علاقه نيز از بين برود .

در بانك كچالو كشور ها ي آلمان فدرال و هالند سببي شده اندو مصمم هستند تادر راه بهبود وضع كچالو خدمت كند .



## كانال آبي اروپا بزرگترين كانال جهان

عمليات ساختماني يكي از بزرگترين طرحهاي كانال سازي جهان ، يعني طرح كانال آبي اروپا بطول ۳۵۰۰ كيلو متر بين درياي شمال و درياي صيابه ، ببايان نزديك ميشود . ساختمان آخرين قسمت اين طرح بطول ۱۳۰ كيلو متر بين رود خانه هاي مابين ودانوب آغاز گرديده است و با بودجه ۱۵۰ ميليارد مارك سال ۱۹۷۷ آماده بهره برداري خواهد گرديد . در قسمت مذکور با اختلافات ارتفاعي تا ۱۰۰ متر ، بايد بيش از ۵۰۰ پل ، هشت بندرو يك دريا چه ساخته شود .

عرض كانال اروپا بين ۲۰ تا ۵۵ متر است و كشتيهاي تا ظرفيت ۱۵۰۰ تن قادر به عبور از آن خواهد بود . در طول كانال سه آبگيره بزرگ هر يك بارتفاع ۲۵ متر ساخته شده كه بلند ترين آبگيره ها ي اروپا بشمار مي آيند .

# بحر انسيو بادركشيه

## زمين لرزيد و ...

در قسمت ها ي جنوب تايلند دور جو ار دهكده نانوت سمعدي قرار دارد كه شيا نكاهان هزاران نفر تايلندي از دورو نزديك سهره در آن سهره مي برند ودر انتظار كشايش هستند .

اخيرا يك دهقان برنج كار ۵۱ ساله بنام خلاني باسمه فرزند خويش شبي را دريسن معبد بروي يك ذخيره پنهاني آب بسريزدند اتفاقا زمين لرزيد چنانكه گويي زلزله شدیدی بر فوج پيوسته باشد و فتيكه شدت اين حادثه رعب انگيز و در عين زمان طبيعي پايدار يافت و پنج دقيقه بعد از اينكه لرزش زمين آرام شد دهقان مرعوب متوجه گرديد كه قسمتي از ساحه اي كه بروي آن نشسته است فرو رفتني پيدا کرده و در همين ساحه كه پنهانش سه متر وعقبش نيز سه متر بود سآب شفاف ايستاده و فرش نقره اي را پديد آورده است .

خلاني بسرعت باسمه فرزند خود بدهكده شتافتند و فقيره را با اطلاع مردم رساندند . بعد از شنيدن اين خبر پيرو جوان زن و مرد دهكده نانوت و بعدا اهالي ساير شهر ها ي تايلند بسوي چشمه مقدس بقيه در صفحه ۶۰



غسل درآب پاک



مردم از دهكده ها ي دور و نزديك بسانجا شتافتند

## سهم دودسيگار در آلودگي محيط زيست

معمولا موتر را عامل شماره يك در آلودگي محيط زيست مي نامند اما گزارشي كه اينك كار خانه اتومبيل سازي پود شهبه بدنيال يك سلسله مطالعات منتشر نموده است گويي داستان ديگري است : در گزارش مذکور گفته ميشود كه گاز ها ي اغراس موتر فقط سببي در آلودگي هوا دارند و به هرحال هيچگاه محدود پتهاي سي دوشرايط زندگي بوجود نمي آورند . جاي بحث نيست كه در تقاطعي مانند لوس انجلس ۸۵ در صد آلودگي هوا ناشي از اتومبيل مي باشد ، ولي عمين نسبت براي همه ايالات متحده امريكا از ۴۵ در صد تجاوز نمي كند در آلمان فدرال وضع مساعد تر است . مثلا در شهر كلن كه ترافيك موتر آن فوق العاده است ، فقط ۲۰ در صد از آلودگي هوا ناشي از گاز ها ي اغراس است سبب گاز ها از صنايع و حرارت منازل در آلودگي هوا ، بهراتب بيشتر مي باشد . به موجب نظر متخصصين كار خانه پورته ، آلودگي هوا ناشي از تيكو تين سيگار ت بيش از گاز اتو مي باشد . اگر واحد يك را «بنای محاسبه فراردهيم ، آلودگي هسوا از كارين مونو كسيد اتو مي باشد دريك چهارراه پرامد وشدنقطه ۲ واحد است در حاليكه دريك كه در آن سيگار كشيده شود .

و در اتومبيل باد وسر نشين كه سيگار ت بكشند در حدود ۹۰ واحد مي باشد . يك پوك سيگار ت ۴۰۰۰ واحد آلودگي كوتاه مدت بوجود مي آورد . بنابر اين متر اكترين آلودگي هوا در لوس انجلس ميتواند آنقدر اختلالات روا نمو توري را موجب گردد كه كشيدين ۴۰ سيگار ت درروز با وجود تكاتي كه بنفع اتومبيل در گزارش پوشه بچشم ميخورد ، كار خانه نا ميرده سر گرم مطالعه براي حل عملي مسله گاز موتر مي باشد . بنظر ميرسد كه فعلا موتور ديزل كمتر از ديگر انواع موتر ها مو جيب آلودگي محيط زيست ميگردد . موتور سيستم جديد وانكل نيز در اين زمينه دردي رادوا نمي كند . ساختن و نگاهداري موتور ها ي گازي والكر و موتور ي براي اتو مبيل هنوز آنقدر گران تمام ميشود كه ، نميتوان آنرا راه حلي در آينده نزديك تلقى نمود .

ايمنى بيشتر براي مسا فران هواني يك سيستم هدايت الكترو نيكي نويسن ها ي هواني و فضائي آلمان ابداع نموده اند كه ميند سان انستيتوت تحقيقاتي و آزمائش امنيت پرواز را بر رات بيشتر خواهد كرد . بر مبنای سيستم معروف به «ارزيابي پنجه اي غلام» بگونه ايكه امروزه در كامپيو تر همه رشته ها ي اقتصاد و علوم رايج مي باشد سيستم جديد هدايت استوار گرديده است . دستگاه خود كار مزبور ضمن نظارت كامل بر هدايت طياره ، هر گونه نقص احتمالي را نشان مي دهد و عالي ترين ايمنى پرواز را تا مئين مي نمايد . پس از دولت هسندار ، بيلوت ميتواند با يك حر كت دست ، هوا خد الكترو نيكي يديكي تعويض نمايد . دستگاه جديد ب مدت يك سال در كشتي تحقيقاتي «پلاته» تحت آزمائش دائم بوده است .


 اثر: هنری سلیزر  
Henry Slesar

## بخش دوم

ترجمه س. وهاب

شیشه پنجره‌ها ضخیم و درو بهرفته بسته بود. هر دو وارد سالون مربع شکلی شدند که موبل گلفت آن نماینده ذوقهای استادان پیشین بود و درین سالون هم با کج سلیقه عجیبی چیده شده بود. یگانه رنگ خوشایندی که بدخل سالون جلب نظر میکرد، در لایلهای گلدای قالیته نهفته بود که درست میان سطح برهنه اتاق هموار شده بود. خانم پیر خود را به آغوش یک چوکی گپواره مانند الگند، انگشتانش را بهم وصل کرد و گفت:

«خوب، اگر چیزی گفتی دارید، پیشنهاد میکنم که لطفا شروع کنید.»  
مرد چاق مکشی کرد، بدیواره های سالون نظر افکند و بعد اظهار کرد:  
«خانم گریمز، من قبلا بارهنگامی معاملات شما مذاکره کردم...»

خانم گریمز بهرغش درآمد، گفت:  
«اینرا میدانم. ولی تصریح این نکته را لازمی میدانم که آرون هاگر یک موجود واقعا احمقی است و چه دلیلی برای حماقتش ازین روشتر که شما را اینجا فر ستاده تا فیصله قبلی مرا در مورد قیمت خانه تغییر بدهید. برای اینگونه معاملات، خاصا که نقض فیصله های قبلی باشد، من خیلی پیر شده ام آقای وائر بوری.»

«من... من... همان نمیکم با چنین روحه‌ای نزد شما آمده باشم، خانم گریمز... راستش اینکه خواستم از نزدیک با شما صحبت کنم... همین.»

خانم سالخورده به عقب تکیه زد و آواز (چرق چرق) چوکی بلند شد.

«پس درینصورت حرف تا نرا بزنید...»  
مشتري چاق بار دیگر عرقهای صورت خود را پاک کرد و نیمه دستمال شکری رنگ خود را بچیب کشید:

«اجازه بدهید خود را بهتر معرفی کنم، خانم گریمز. من یک مغازه دار هستم.»

سالهای طولانی زحمت کشیدم، عرق ریختم و تروتی نه آنقدر بزرگ بدست آوردم...»

خوب، تروت چه بدرد انسان میخورد جز آنکه حداقل وسایل راحت انسان را در دوره کپولت فراهم سازد...؟ حالا، خانم محترم من میخواهم با این اندوخته... نه آنقدر سرشار چند سال از حیات خود را که به نیمه اخیرش رسیده، آسوده سیری کنم و پس درد سر باخر رسانم... خاصا بهحلی که ازهر نگاه آرامش بخش باشد و اخلاکگران آسایش در آن رخنه نکنند. شپرشما (ایوی کارتر) نقطه رویا انگیزی است که مرا واقعا پسند می‌آید. چند سال پیش که بعزم البانیا سفر بودم، مزارم اینجا افتاد و هماغاه باخودم عهد بستم که دوره کپولت خود را اینجا بگذرانم...»

خانم گریمز چون دید و قله صحبت طویلتر شد، گفت:

«بعد؟»

مشتري عجول گفت:

«... و امروز وقتی بشپرش دلپذیر شما گردش می‌کردم، منزل خموش و دور افتاده و مزاحم گریز شما نظرم را بخود کشید...»

زده شدم و رهائشگاه شما را بهترین آسایشگاه برای خودم یافتم.»

بقیه در صفحه ۵۹

خانم گریمز؟  
«خیلی از دیدن تان خوشحالم. یقینا میخواهید داخل عمارت رابینید.»

وائر بوری آهسته خندید و گفت:  
«بیرون خیلی گرم است.»

«خوب، درینصورت خواهش میکنم بفرمایید. من قبلا جک لیوناد را در یخچال گذاشتم...»

ولی امید وار هستم آقای وائر بوری، شما تصور نکنید که مرا در مسایل تجارتی بتوانید بقناعتی که خود آرزو دارید، برسانید من از آنگونه افراد نیستم!»

مرد چاق و چله در حالیکه بدنبال زن معمر بدخل تعمیر قدم میگذاشت اظهار کرد:

«بلی، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

«بله، این موضوع قابل درک است.»  
داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

وائر بوری زنجیر رنگ زده دروازه را دوبار حرکت داد...

زنگه در را پرروی مشتري گشود، جثه کوچکی داشت. موهای سپیدش طول عمر او را افشاء میکرد و چین و چروک چهره اش شیارهای نامنظمی از نواحی چشم بسوی زنج، کشیده بود. باوصف هوای داغ و گلو گیر این زن خانه بالاتنه ضخیم پشمنی برداشت.

وی تگاهی بسر و صورت مرد اجنبی افکند و گفت:

«شما حتما آقای وائر بوری هستید. مستر هاگر قبلا بوسیله تیلفون آمدن شما را بمن اطلاع داد.»

مردک چاق تبسمی کرد و گفت:

«بلی خودم هستم... شما چهل دارید»

مردک چاق تبسمی کرد و گفت:

«بلی خودم هستم... شما چهل دارید»

مردک چاق تبسمی کرد و گفت:

«بلی خودم هستم... شما چهل دارید»

مردک چاق تبسمی کرد و گفت:

«بلی خودم هستم... شما چهل دارید»

مردک چاق تبسمی کرد و گفت:

«بلی خودم هستم... شما چهل دارید»

مردک چاق تبسمی کرد و گفت:

«بلی خودم هستم... شما چهل دارید»

مردک چاق تبسمی کرد و گفت:

«بلی خودم هستم... شما چهل دارید»

مردک چاق تبسمی کرد و گفت:

«بلی خودم هستم... شما چهل دارید»

مردک چاق تبسمی کرد و گفت:

«بلی خودم هستم... شما چهل دارید»

مردک چاق تبسمی کرد و گفت:

«بلی خودم هستم... شما چهل دارید»

مردک چاق تبسمی کرد و گفت:

«بلی خودم هستم... شما چهل دارید»

مردک چاق تبسمی کرد و گفت:

«بلی خودم هستم... شما چهل دارید»

مردک چاق تبسمی کرد و گفت:

«بلی خودم هستم... شما چهل دارید»

مردک چاق تبسمی کرد و گفت:

«بلی خودم هستم... شما چهل دارید»

مردک چاق تبسمی کرد و گفت:

«بلی خودم هستم... شما چهل دارید»

مردک چاق تبسمی کرد و گفت:

موتور سیودتی وائر بوری آهسته بروی جاده خلوت پیش میرفت.

درختان انبوه و پر برگسکه از دوطرف بروی جاده خمیده بود، سایه گوارا و مطبوعی برپادی موتور میکشید و منظر گریزنده درختان را بر شیشه موتور منعکس میکرد.

موتور قوی بقدری آهسته میتالید که برچپچه پرندگان نمیتوانست مسلط باشد... و این آوازه باشروش دلپذیر باد آمیخته، نوازشگر بی نظیری بود بگوشهای وائر بوری... همان مرد چاق و چله و همروزی که میرفت با مالک یک عمارت کهنه درباره فروش آن عمارت صحبت کند.

تاگاهیکه به عمارت دور افتاده سادی گریمز رسید، بسیج موتوری و هیچ انسانی پرنخورد.

مشتري عجول موتور سیودتی را بزرچند درخت کهن که مانند ردیف ناموزون محافظان ناشی و خواب برده، در مقابل عمارت پهلوی هم ایستاده بودند، متوقف ساخت.

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید، شدم بود



# حادثه در نیمه شب

و خلافت قوانین اجتماعی خبرهایی داشت. هنگامی که لی در این باره فکر میکرد نگاه هایش سوی مقابل کشانیده شد و قسمی معلوم میشد که آرزو دارد در میانجا باشد. در این لحظه چشمانش روی نگاه های ویلسون که در آینه عقب بین موتور منعکس شده بود میخکوب گردید. لی برای يك لحظه سوزشی که انسان رامیسراسند در خود احساس کرد. چشمان ویلسون طوری بود که انسان از آن بوخت می افتاد اما خود ویلسون میخواست که چشمانش را دیگر نبیند و یا توسط دیگران این نکته افشاء نشود. در آن لحظه آن يك جفت چشم مانند فولاد سخت و مانند یخ سرد بود.

امانی، این يك فریب بود. آخرین انعکاس آفتاب که روی شیشه های عینک موتور رانی ویلسون در آینه مقابل پخش گردیده بود. در عقب آن عینک چشمان ویلسون مستقیماً سوی مقابل و به سرك دوخته شده بود. نگاه هایش پر الرجی مینمود و خودش مردی بود بتمام معنی مرد. قسمی که در این باره آنتی گفته بود:

– ویلسون يك ستونی از قدرت است. همیشه لی مشاهده کرد ویلسون سوی قریه که در نشیب سنگلاخی که در کنار دریا موقعیت داشت به پیش میراند خود را جمع و جور کرد. بعد آنها دوباره وارد شاهرهای کسوی قصر امتداد داشت شده و برآه خود ادامه دادند.

از مشاهده قصر که در بلندی سنگلاخی کنار دریا واقع گردیده بود لی برخود لرزید. او نمی توانست بخود بقبولاند که افلا برای چند لحظه بخندد. اگر دیگران میدانستند که در آن داخل تاجه اندازه زمینه برای مسخره گی و حماقت مساعد است مطمئناً موجودیت آن قصر را آنقدر جدی نمی گرفتند.

داخل قصر به سبک کاملاً فراموش شده زمان کهنه آمریکا تزئین گردیده بود. آرام چوکی ها و چوکی های عادی به شکل کسربند های بدقواره در آورده شده بود. موبل های ضخیم و شیشه های که رنگ های خنده دار داشت و چوکی های دیگر که بنام موریس یاد میگردید در آنجا گذاشته شده بود. پنجره های قصر از شیشه های ضخیم و مات ساخته شده بود در اطراف بلبارد جای نشستن را از پاهای میان پرفیل ساخته بودند و در آن بالا تصویری از بستر برون و سبکش که تایکت نامیده میشد بچشم میرسید.

اما نسبت به تمام تزئینات و خزائینی که در قصر وجود داشت یگانه چیز مورد پسند و دلخواه لی عبارت از قطار آهن کوچکی بود که از پدرکلان کاکا هاریس اپلیتون بجامانده بود. آن قطار آهن تقریباً يك نمونه بود و برای وزن کردن توت های مواد چرخنده که در قطار های آهن وجود داشت از آن استفاده میشد و بنام سواتی ورس و یگو یاد میگردید. میل هارین موقعیت دلخواه و دوست داشتنی تمام سرزمین صنعتی هاریس اپلیتون بود. او خط های آهن را يك بار دیگر در زمان تشویش واضطراب سال ۱۸۹۳ یعنی هنگامی که طبقه پائین و مسادون گرفتار شده و به مزدوری گرویدند و یابه قتل رسیدند بکار انداخته بود. اپلیتون پاداشتن سواتی ورس و یگو و میل هارین زمینه را برای پیشرفت خود آماده ساخت.

بقیه در صفحه ۵۸

ژوندون

و تنهایی و نداشتن هیچ نوع نقطه اتکاء و دنیای درونی سرگردان و آواره میگردید.

ولسون که موتور آن آنتی بود در ایستگاه قطار آهن انتظار لی را میکشید:

– من سوگند میخورم که شما سرف خوشی داشتید دوشیزه لی.

او این کلمات را در حالیکه دستش را به لبه کلاهش نزدیک میکرد و یکس های سفری لی را حمل مینمود ادا کرد.

لی در جواب گفت:

– تشکر ویلسون. همین طور است. در اینجا خبرها است؟

– همه کس و همه چیز در شرایط خوشنود کننده بسر میبرند. تشکی دوشیزه لی.

ویلسون این کلمات را ادا کرد و جملات آشنای هنگامی که لی در داخل موتور قسم گذاشت بگوشش رسید.

لی در آن دهلیز ناشناخته زندگی اش قدم گذاشته بود. دهلیزی که بنام زندگی و دنیای آنتی و یاد دنیای دوشیزه گلوزیا اپلیتون یاد میگردید.

در حالیکه در داخل موتور ولس رویس در چوکی اش آرام گرفته بود یکنوع شرم و تشویش مسخره را که همیشه دامن گیرش بود در خود احساس میکرد. همیشه میگوشتد جهت مقابلش را طوری نگاه کند که از گزند چشم دید دیگران در امان بماند. همیشه از مشاهده اینکه شخصی در خارج موتور به او نظر انداخته و دقیقانه او را تماشا میکند برآشفته و عصبانسی میگردید. همینطوری که آنها به پیش میرفتند افکارش را به مرور و مطالعه گذشته هانسلوف ساخت. این افکار زیاد تر به منبع پولی که توسط آن ویولی ساخته شده بود متمرکز میگردید.

در زمان های گذشته کتابی درباره این قصر نوشته بود. البته این کتاب بصورت بسیار خلاصه و فشرده بعد از مرگ هاریس اپلیتون به چاپ رسیده بود و مانند کتابهای که

درباره واقعات بزرگ و چشمگیر بچاپ میرسد این کتاب تاجای که فکر اجازه میداد و میدان تاخت و تازشته های فکری وسیع میبود افتراء آمیز و دروغ پرداز بود. لی هرگز درباره این کتاب چیزی نمیدانست و هرگز بخاطر ندانست که

این کتاب بالاخره از دیگران بدست آنتی رسیده و او میتواند که در این باره به لی معلومات ارائه نماید. اما برخلاف برای آنتی پدرش تا اندازه خیلی کم تبعیض طلب بود. او مردی بود که زیاد تر خون قهرمانی و نجاست در رگ هایش جریان داشت. او مردی بود که باید احترام میشد و یا خاطره بود که باید همیشه در ذهن نگهداری و حفاظت میگردید. و باید همیشه از عواقب سؤ بدور نگهداشته میشد.

امالی يك نسخه از کتاب هاریس اپلیتون و خزانه اش و یا از پس رفتن شیطان را در کتابخانه پدرش پیدا کرد. از اینکه آن کتاب تاجه اندازه متناسب و صحیح بود سخنی در بین نیست اما آن کتابی بود که زیاد تر از آن بوی تب و لرزش، هذیان و پاوه سرانی که ستراتیژی گذشته را شمار میکرد و دسیسه هارا آشکارا می نمود بشام می رسید. این دسیسه هانسه دو طرفه و از شراکت در امور نامشروع

تمام این واقعات چون فلم سینما از جلو چشمان لی در حالیکه طیاره غرش کتان دل آسمان را میشکافت گذشت. و بعدتر در حالیکه در داخل قطار آهن سوی ویولی میرفت افکارش سمت جریان اش را تغییر داد و به مسیر دیگری متوجه شد و آن این بود که اگر پدرش زن دیگری

بگیرد چه واقع خواهد شد. او از مردی این فکر بخود لرزید و در بحر افکارش که از گذشته هانسلوف داشت غرق گردید. بعضی اوقات در این باره از خود تشویش و نگرانی نشان داده بود. به يك شکل تقریباً اسرار آمیز و مبهم مانند رفتگی زنج لی فرو برد و بعد به او اجازه داد عمه بزرگش در دنیای بی تفاوتی، بی آرزو بودن

لی در جریان این پیش آمد در خود یکنوع حسارت خارق العاده احساس کرد. با او بنوعی برخاست و در اخیر توانست که او را از کشیدن اندامش سوی خود بازدارد. اما پسر جوان سرش را شور داد هنگامی که سوی لی نظر دوخت. گفت:

– تو مانند زیبا روی خفته ای هستی که در افسانه های پریها از آن ذکر رفته. و به آرامی ادامه داد:

– یگروز مرد تو از راه خواهد رسید. این مرد هر کسی که باشد و از هر جایی که باشد ترا خواهد بوسید و بیدارت خواهد ساخت.



از: شری جوزجانی

# ابوعلی جان الیروی



۱۴۹ هـ يك ثلث این کتاب معروف خود را پسر رسانید .

همانطوریکه سابقاً یادآور شدیم يك نسخه این کتاب در کتابخانه سلطان فاتح استنبول موجود است و دارای ۳۴۰ صفحه میباشد. برخی از مستشرقین معتقدند که این نسخه خطی بقلم خود بیرونی نگاشته شده و متشابه این فکر نیز عباراتی است که در ذیل نسخه قید گردیده، اما احتمال دارد این عبارت از ناسخ کتاب باشد نه مؤلف آن .

کتاب مذکور حاوی يك سلسله قواعد و آموزشهایی در باره مسایل مربوط به فلک شناسی تطبیق میباشد .

مثلاً در فصل اول طرق مختلفی برای استخراج عرض البلد های اماکن بدون استفاده از زاویه میل اعظم ذکر میگردد و فصل دوم موضوع ایجاد میل اعظم را بدون استفاده از عرض البلد در بر میگیرد .

بیرونی درین اثر خود بعد از آنکه طرق گوناگون و اسالیب متعددی را در زمینه تعیین طول البلد های اماکن بیان میدارد و خطا و اشتباهاتی را که در منابع مختلف درین ساحت روی داده میشود ، ازینکه نمیتواند از شهری بشهر دیگری سفر نماید تا طول البلد های هر محل را جداگانه بسنجد و جدولهای سابقه را تصحیح نماید ، اظهار تاسف میکند .

او مساعی بزرگی در راه تصحیح طول البلد های اماکن بکار برده اما باوجود آن در اثر اختلاف روایات نتایج کارش پدستی انعکاس نمی یابد . این امر خشم و تالوش را بر آنالیکه طولی وار مطالب را انتقال میدهند و غث و سمین را از هم فرق نمیکذارند ، برمی انگیزد . این خشم او بیشتر از همه متوجه دانشمندان خراسان و مخصوصاً معاصرین خودی است که بعضاً از راه تحقیق دور میروند و به تقلید از دیگران تن در میدهند و مال را بر علم برتری قایل میشوند . (۵۵)

(۵۵) دکتر جمال ... دکتر امام ابراهیم ...

«البیرونی» ص ۹۹

بقیه در صفحه ۵۷

صفحه ۲۷

در ۳۱۸ صفحه بطبع رسیده است . بیرونی این اثر خود را درائی تماس مستقیم با دانشمندان و حلقه های علمی هند و استفاده مستقیم از منابع کهن سانسکریت تالیف کرد و طو آن خصوصیت های طبیعی سرزمین هند و مدنیت و فرهنگ مادی و معنوی مردمان آنجا را وسیعاً مورد بحث قرار میدهد .

بیرونی همانطوریکه در مقدمه کتاب ذکر مینماید براساس اینکه شنیدن مانند دیدن نیست ، تمام آنچه را که به چشم سر مشاهده میکند و بگوش خود از اهل این سرزمین میشنود و صحت آنها را متیقن می گردد بقید تحریر می آورد و این کتاب خود را مینویسد و تمام مطالب آنرا با عقل يك دانشمند ریاضی دان و فیلسوف موشکافی که بطرق بحث علمی وارد است ، شرح و تفصیل میدهد .

بیرونی کتاب الهند خود را به هشتاد باب و بافصل منقسم ساخته و طو این فصول پیرامون مهمترین موضوعاتی که در آن زمان دقت يك دانشمند گنجگار را بخود میکشاند است ، بحث مینماید و مهمترین این موضوعات عبارتند از :

- معتقدات و مذاهب هند ...
- احکام عبادات در نزد آنها ..
- نظام طبقات در جامعه هندی و احکام آن .
- انواع خط و طرق کتابت .
- گهر ، شعر و طور عموم تمام میراث های ادبی و علمی .
- جغرافیای این سرزمین .

- علم فلک ، انواع سالها و ماهها و روزها و احکام تنجیم در نزد هند و عقاید آنان درباره برخی از ظواهر طبیعی چون منوچتر و خسوف و کسوف .

### ۳- الآثار الباقية عن القرون الخالية :

این کتاب اثر تاریخی- اتنو گرافیک مهمی است که روی زندگی زمامداران و رجال معروف ملل مختلف روشنی می افکند و مراحل مختلف مدنیت آنان را منعکس میسازد . به عقیده اکادمیسین س. ب. تولستوف کتاب مذکور این امکان را بوجود می آورد که روی يك دوره کامل قبل از اسلام در خوارزم روشنی انداخته شود . بیرونی درین کتاب گاه شماری یونانیان ، رومیان ، ایرانیان ، سغدیان ، خوارزمیان ، حرانیان ، قبطیان ، مسیحیان ، یهودیان و اقسام اعیاد و ایام معروف اعراب را که تا زمان ظهور اسلام رواج داشت به تفصیل بیان میدارد . این اثر حاوی يك سلسله معلومات گرانبایی درباره حیات معنوی و تاریخ بسا اقوام میباشد .

۴- تعدید يد لنبایات الاماكن ، تصحیح مسافات المساکن :

بیرونی هنگامیکه توسط محمود غزنوی از خوارزم به غزنه آورده شد ، فعالیت های علمی خود را همچنان ادامه داد و در سال

بزرگ پسی ببرند ، طس فهرستی نام يك قسمت زیاد مولفات او را در رشته های مختلف علوم با استفاده از منابع دست داشته یاد داشت میدهم :

### ۱- كتاب القانون المسعودی فی البیئة والنجوم :

این کتاب از مهمترین تالیفات بیرونی در علم فلک و حساب مثلثات بشمار میرود . کتاب مذکور در حقیقت يك دائرة المعارف نجومی است و يك جزء كوچك آن (مقاله سوم) به حساب مثلثات از نقطه نظر اینكه اساس براین و محاسبات نظریات نجومی میباشد ، اختصاص داده شده است . این جزء صرف نظر از كوچکی آن متضمن نظریات كاملاً ابتکاری میباشد که مورد نیاز جهانیان قرار داشت . قانون مسعودی مشتمل بر ۱۱ مقاله بود و هر مقاله به چندین باب منقسم میگردد و مجموعاً به ۱۴۲ باب بالغ میگردد .

قدیمترین نسخه این کتاب در کتابخانه بادلیسن اگسفورد موجود است که در سال ۴۷۵ هـ کتابت گردیده است . این کتاب نفیس و جامعیت دائرة المعارف عثمانی هند بعد از مقابله نسخ متعدد و تصحیح بطبع رسانده است . (۵۲)

ابوریحان بیرونی مباحث ریاضی و فوالمولهای را که در مقاله سوم آورده ، بعداً مورد تطبیق و استفاده قرار میدهد و طو مباحث ژرف این بخش کتاب ، نبوغ ریاضی او میدرخشد . درك عمیق دقیقترین مسایل این علم ، حل و اثبات پیچیده ترین مسائل باطریقه های کاملاً ابتکاری و منطق قوی و شگفت انگیز او ، مایه تحیر میگردد (۵۴)

### ۲- كتاب تحقیق ما للهند من مقولة مقبولة فی العقل او مرذولة :

این کتاب یکی از ره آورد های سفر طولانی او در هند میباشد که در محرم ۴۲۳ هـ (۱۰۳۱ م) در ۵۸ سالگی از تالیف آن فراغت یافت .

مستشرق آلمانی ادوارد سخاوکه برای اولین بار در سال ۱۸۸۷ - این کتاب را به نشر رسانده طو مقدمه ای که بر آن نوشته یادآور میشود که این کتاب از چند متضمن معلومات مهمی است که مسلمانان تا عصر بیرونی و اروپائیان تا قرون جدید از آنها اطلاعی نداشتند و کتاب مذکور بنام «تاریخ هند» شهرت یافت حقیقتاً هم خواننده از مطالعه آن معلومات سودمندی بدست می آورد که اکثر ما تاکنون هم از آنها واقف نیستیم .

ظاهراً بیرونی این کتاب خود را بدفعات مختلف نوشته است . تاریخ قدیمترین نسخه خطی این کتاب به سال ۵۵۴ هـ (۱۱۵۹ م) میرسد که برای اولین بار توسط ادوارد سخاو

(۵۳) دکتر جمال ... دکتر امام ....

«البیرونی» ص ۱۱۶

(۵۴) اکادمیسین سراج الدینوف ، جریده «آیدین» تاشکند ، شماره ۳ (۱۶) ۱۹۷۳ .

و ابوعلی حسن بن علی الجیلی ، بسیاری از حوادث تالیفات وی تلف شده و آنچه از گرداب حوادث زمان سالم مانده ، اکنون در کتابخانه های جهان پراکنده است . دائرة المعارف عثمانی در هند مساعی بزرگی در راه احیای میراث علمی او بخرج داده تا آنچه را باقی مانده از نابودی نجات بخشد .

تالیفات بیرونی گوناگون است ، در برخی از آنها که نظریات معاصرین و یا متقدمین را محل مناقشه قرار میدهد ، حتی جزئی ترین مسائل هم از نظری پوشیده نمی ماند و بشرح و تفصیل همه جانبه میپردازد ، و برخی از آنها مختصر بوده ، متضمن بیان مختصر اصول و نظریات ، بدون استدلال و مناقشه میباشد . برخی از آثار او رساله ها و مقالات کوتاهی است که فقط یکی از نواحی علمی را در بر میگیرد .

بیرونی تمام آثار خود را (جزعه معدودی) بزبان عربی نوشته است و ازینکه زبان مادریش «زبان خوارزمی» زبان علمی و ادبی نبوده و او ناگزیر بوده به مقتضای زمان آثار خود را بزبان مادری ننویسد ، شدیداً اظهار تاسف و تالم مینماید ، چنانچه میگوید : « هر قومی همان زبانی را دوست میدارد که خودش فرا گرفته و وسیله آن میتواند با کسانی که از حیث نیاز مندیها بوی شباهت دارند ، رابطه برقرار نماید . من درین باره نسبت بخود می اندیشم : هرگاه من یکی از آثار خود را در زمینه یکی از علوم بزبانی که خودم حرف میزنم مینویشتم در آن صورت همانطوریکه از ... دیدن زرافه در گله اسبان تازی دچار حیرت و تعجب میشدند ، برین عمل من نیز میخندیدند لذا من بنوشتن بزبان عربی و فارسی شروع نمودم ، لیکن هیچ يك ازین دو زبان هم بزبان مادری من نیست » (۵۲)

برخی از آثار علمی او بقدری ارزشمندند که دانشمندان غرب ناگزیر شده اند آنها را بزبانهای فرانسوی ، انگلیسی ، آلمانی و روسی ترجمه نمایند و حتی همین اکنون هم (دهه هفتم قرن بیستم) محققان و دانش پژوهان شرق و غرب بهر آنچه به آثاری احساس ضرورت مینمایند .

اکثر آثار او با در نظر داشت محتوای آنها در زمینه علوم طبیعی و نیز در زمینه حیات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی مللی که تا آن زمان زیسته اند ، هر يك بحیث دائرة المعارف در خدمت دانشجویان قرار داشته است .

در میان انبوه تالیفات بیرونی چند کتاب خیلی مهم که مایه افتخار ابدی او گردیده و نامش را جاودان ساخته اند ، برجستگی خاصی دارند . مانعست این کتب را مختصراً بخوانندگان محترم معرفی نموده و بعداً برای آنکه علاقمندان لااقل بکمیت میراث بزرگ علمی این دانامرد

(۵۲) عیسی جباروف ، راز خرابه های کهن ، ص ۱۶۱ ، تاشکند ، ۱۹۶۸ .

## واک او ژواک

اجناسو پریمانی اوارزانی ددی معنا  
ورکوی چه هرڅوک پخپل وارد دی

نظام داحکامو په مطابق دو ظیفو  
په سرته رسولو کښی څان پخپله  
مکلف بولی دوجدانی رهنما یی په

رڼاکښی هر څوک په هره وظیفه  
کسب او کار کښی چه وی، څان

ته اختیار ورکوی چه په اجتماعی

خد ماتو کښی برخه واخلی او په  
عملي توگه اخلاص څرگند کړی .

په رسمی او غیر رسمی ادارو او

موسساتو کښی کارونه دا سی

دېر مختک په حال کښی دی چه

دچاشکایت ندی پورته شوی او نه

دکار په جریان کښی خنډ او خنډ

پیدا کیږی، دایو مسلم حقیقت دی

چه په هر کار کښی چه دخلکوواراده

او ارادت دخپلوی اود ټولنی لهخوا

بی ملاتړ و شی هغه دښو او میټو

پاتی به ۵۹ مخی

افغانان حق لری چه داملی اختر

په اتنو نو، سندرو او دزړه لهکومی

دښو احساساتو په څرگند ولوسره

ونمانځی او ددی نظام د ټینگښت

دباره یی دهر راز همکاري، زحمت

او فداکاری لپاره متی راوښاری او

په پوره جدیت سره زیات کاروکړی

هرڅوک دخپلی وظیفی سره ارادت

ولری او لکه څنگه چه ښایی دخپلی

ټولنی لپاره خدمت وکړی .

دجنگاښ دمیاشتی لهشمېرویشتمی

څخه را هیسی په ښکاره ډول گورو

چه زمونږ خلک په عمو می ډول

څومره دزړه لهکومی او څومره په

صادقانه امانت داری او پوره اخلاص

سره خپلی وظیفی سرته رسولی .

پیغلی او نجونی، هلکان په منظم

ډول ښوونځیو ته ځی په پوهنتنو نو

کښی تدریسی جاری په ښه نظم

سره مخ په وړاندی روان دی او د

توکم چه دزمانی په اکثر دو رو کوی یی .

کی دخپلواک ژوند څخه برخورداره

او ددی خدایی نعمت شکرانه یی په

ځای کړی، دنوی جمهوري نظام په

قدر او اهمیت ښه پوهیږی او پدی

باور لری چه په جمهوریت کښی

واقعی دیمو کراسی تحکیم مومی،

درښتنی آزادی خوندي ساتل، د

اجتماعی دښمنگو اودو طن د ترقیو

لاری برابرول، دفردي اوټولنیزژوند

نیکمرغی، تامینول ددی نظام د سترو

اهدافوڅخه دی نوپه دی ځای په کار دی

چه افغانان پدی مناسبت دملی اختر

نتایجو څرگندوی گڼل کیږی اوس

په ښکاره ډول وینو دوطن دزور او

ځوان، نارینه اوښځو پیغلو اوزلمو

له خوا دافغانی جمهوریت غږ چه د

اسلامی شعایرو په سیروی پورته

شوی، په خورا شوق او ذوق سره

خوشالی اجراکوی او هر کلسی

دژوندون خوندي په حرکت کښی

دی، دمثبت حرکت له برکته انسانی

کرامت خوندي پاتی کیږی اوانسان

دعالی مدار جو او دژوند ارتقا یی

پراوته رسیدلی شی .

ژواک (ژوندون) دواک سره همردیف

او مستقیماً تناسب لری، بی اختیاره

هلی ځلی دبل چا اوپردی لپاره خولی

تویول دمرگ یوبل تعبیر دی، څوچه

واک او اختیار دخپل وی نوپه

هرڅومره زحمت ارزی .

دخوندنکی هم داجتماعی خدمت

په تکل دفردي آزادی او فردی

مسئولیت په رڼاکښی د څان اوټولنی

چوپړ (خدمت) سرته رسول دی چه

دزړه په اراده اجرا کیږی .

افغان ولس دخپلواک ژوند دساتلو

دپاره زیاتی قربانی و رکړی داسارت

ژوند یی په مرگ حساب کړی او

دلویو قدرتو نو په مقابل کښی داسی

بسی تر لاسه کړی چه نری

والو ورته گوته په غاښ شوی دی.

داوسنی زلمانی دتقاضا اودنننی

ژوند دغوښتنی په مطابق بیا هم په

یوه ستره ازموینه کښی لوی

بریالیتوب یی لاس ته راوړ او هغه

دافغان ملی قهرمان ښاغلی

محمد داؤد ترقیادت لاندی دافغانی

اسلامی جمهوري نظام گڼل وچه په

داسی توگه منځ ته راغی چه دهیواد

ټول وگړی په هر ځای کښی چه وو

ددی خبرپه اوریدو سره دپیږی

خوښی او خوشحالی له کبله په

کالیو کښی نه ځاییدل او د خوشحالی

احساسات یی په اتنواو مبارکیو

سره څرگندول داخبره ددی شاهدی

ورکوی چه زمونږ ولس څومره

ژواک او واک تر منځ رابطه ټینگه

ساتی او مننه یی کوی .

دافغان ولس دپکت او پښت لوی



# هنر و مطلبها



## پیروزی جان وین ...

جان وین رادر آمریکا بعضا (دو) صدا میکنند این هنرمند محبوب و پراوازه سینما که بخصوص در فیلم های سترن بیشتر ظاهر میشود چندین سال قبل مواجه باخطر سرطان گردیده اما با نطوری که در فیلم های سترن دشمنان تفنگچه دار خود را مغلوب میکند توانسته به کمک داکتر مخصوص خود داکتر جونز بر غده سرطانی ای که درشش چپ او بوجود آمده بود غلبه حاصل کند اکنون که سالها از آن عمل جراحی گذشته اثری از سرطان در وجود او دیده نمیشود و جان وین همچنان تفنگچه میکشد دیوانه وار فیر میکند و آدمها را میکشد (البته در فیلم های سترن) در ضمن این نکته هم باید یادآوری شود که

جان وین خانه او از پیرو بار ترین خانه هاست زیرا با دخترها ، پسر ها و نواسه های خود یکجا زندگی میکند .

## ناراحتی فوندا

بزرگترین ناراحتی برای يك پدر اینست که فرزندان خود را نتواند طور دلخواه تربیه نماید در بین هنر مندان معروف و برجسته هالیوود این ناراحتی گریبانگیر هنری فوندا شده است به این معنی که هنری فوندا همیشه از دست دختر و پسرش رنج میبرد .

پسر فوندا پسر هنری فوندا بطور وحشتناکی به مواد مخدره معتاد شده است تا آنجاییکه نجات دادن او از جنگ اعتیاد مشکل بنظر میرسد ، ناراحتی هنری فوندا به همین جا خاتمه نیافته مشکل دیگری هم او را بشدت رنج میدهد



بوب هوپ

بوب هوپ میگوید :

- برای آنکه تن سالم و عمر دراز داشته باشید مثل گاو وار کنید مثل عقاب فکر کنید مثل خرگوش عشقنازی کنید مثل گربه نظافت داشته باشید و سال دو دفعه هم به داکتر حیوانات



چین فوندا

با وجودیکه وی مانند دخترش چین فوندا در آمریکا پسر میبرد بعضا حتی برای دو سال هم نمیتواند دخترش را ببیند چین فوندا به علت فعالیت ها و ماجرا هایی که دارد بعضا دستگیری میشود و افتضاحاتی به بار میآورد و این دستگیری ها معمولاً با خطر مسایل سیاسی است . هنری فوندا که فیلم پنج حرفه ای او اخیراً در سینما های پارك آریانا به نمایش گذاشته شد در مورد دخترش گفته است : وقتی که دختری به نصایح پدر توجه ندارد و از او دوری میجوید بدون اینکه احساس ندامت کند آنوقت پدر احساس میکند که همه چیزش را از دست داده است .



(سوفیا لورن)

یگانه مطلبی که سوفیا لورن ستاره طنز ایتالی را ناراحت کرده بود قد علم نمودن مادرش رومیلدا بحیث هنر پیشه بود که میخواست در سن شصت سالگی در فیلم بازی کند .

هم سوفیا و هم کارلویونتی شوهر او از این ناحیه ناراحت و عصبانی شدند و سوفیا گفت : مادرم میخواهد از موقف مادر سوفیا لورن بودن به نفع خود سو استفاده کند و تهیه کننده ای که میخواهد او را در فیلم خود حصه بدهد هم به همین علت وی را برای بازی در فیلم دعوت کرده است در حالیکه اینکار او شدیداً به شهرت من لطمه وارد میکند و بهانه ای برای خرد گیری و تبصره نمودن در روز نامه نگار ها میدهد .

مادر سوفیا به سر سختی و پافشاری میخواهد علیرغم خواسته دخترش درین فیلم بازی کند و تشویش سوفیا را درین زمینه پس از آنکه میباید برای استی گرا حق نگذویم ناراحتی سوفیایی جهت نیست . اگر يك بار شوق آرتیست سینما شدن بسر مادر پیر هر کس بزند ، او ازین ناحیه دچار تشویش میشود :

## صرف چهار دقیقه

ستاره ها و هنر پیشه های معروف سینما آدم های عجیب هستند علاوه از بازی شان در فیلم ها که بعضا انسان را به شگفتی میاندازد حرکات عادی و روزمره و غیر سینمایی شان هم جالب است بخصوص تمامیم شان .

ادری هیورون آشوبگر سینما بعد از اینکه با يك داکتر روانشنا س ازدواج نمود تصمیم گرفت دیگر با استدیوهای فلمبرداری سروکاری نداشته باشد و خود را وقف شوهر و فرزنداناش نماید (البته فرزندان شوهر سابق) در همین ضمن تلویزیون جاپان بوی پیشنهاد کرده برای نمایش دادن یکنوع کلاه گیس چهار دقیقه مقابل کامره قرار گیرد و مبلغ چهارصد هزار فرانک دریافت نماید .

هیورون که تصمیم جدی گرفته بود حاضر نشد حتی چهار دقیقه هم مقابل کامره قرار گیرد و آن مبلغ مزایا رادر یافت نماید .



ادری هیورون صحت چپ

# کوت. دلچسپ. خواندنی

برای شما خواننده ایم

## سر جنبانی

جولاهی در خانه دانشمندی ودیعتی نهاده بود چون یکجندی برآمد بان محتاج شد، پیش وی رفت دید که بر دسرای خود بر مسند تدریس نشسته بود و جمعی از شاگردان پیش او صف بسته، گفت: مولانا بان ودیعت احتیاج دارم! گفت: ساعتی بنشین تا از درس فارغ شوم؛ جولاهه بنشست مدت درس اودیر کشید مولانا عادت داشت که در وقت گفتن سرخود می جنبانید جولاهه را تصور آن بود که درس گفتن، همانا سر جنبانیدن است. گفت: ای استاد برخیز مرا تا آمدن نائب خود گردان تا من بجای توستر جنبانم تو ودیعت مرا بیرون آر که تعجیل دارم! دانشمند چون این سخن بشنید گفت:

که آشکارو نهان علوم می داند

اشارتی بکند یا سری بجنباند

«از بهارستان جامی»

فقیه شهرزند لاف آن بمجلس عام

جواب هر چه از و پرسى آن بود که بدست

## در نقش دختر دهقان

لیف او للمان هنر مند ۳۳ ساله، میگوید که وی «بازی در نقش دهقانان را خیلی دوست دارد». زیرا زندگی دهقانان نزدیکی زیادی با روح انسانی داشته و آنان از چال و فریب زندگی شهری، بدور اند.

ستاره فلم های نارو یانی لیف اوللمان، اکنون در امریکاست تا فلم «عروس زندی» را بیایان برساند. در این فلم وی نقش یک زن اسکاتلندی را بازی مینماید که در ۱۸۷۰ در کالیفورنیا اقامت میکند. وی در این فلم رول یک عروس آسیایان را پوش دارد. یکی از خبر نگاران که همیشه لیف اوللمان را در نقش هایی که لباس درازی میپوشیده بود از او پرسید که:

«آیا شما پاهای خوب ندارید؟»

در جواب لیف او للمان دامنش را بالا نموده و از زیر آن پاهای خوش تراشش را نشان داد. این حرکت بهترین جواب برای خبر نگار شده بود.

## عکس جالب



حکیم باشی کوچک!؟

## نمایش جدید

بزرگترین واقعه هفته گذشته در حلقه های فرهنگی نیویارک، محفل افتتاح نمایشی بود که توسط اس. هراک ۸۵ ساله سناریو نویس معروف برپا شده بود.

این محفل در تماشاخانه اپرا متروپول نیویارک برگزار گردید. و در آن وان کلیبرل و ایلون نواز، مارگات فونین بالرین معروف، اساک استون پیانو نواز و چهره های دیگر هنری در برآه انداختن نمایش نامه ایرایی سهم گرفته بودند. در این محفل چهره های دیگری چون ژاکلین اناسیس، اری کریستان فورد، هاتری وروزکندی، پاول نیومن و غیره دعوت شده بودند. هراک در آخر بیانیه اش گفت که: «من کار های هنری ام را در همین شهر شروع نموده و در همینجا به پایان خواهم رساند».



## ریگ شویی طلا

با بلند رفتن سرسام آود نرخ طلا باردیگر سرزمین کالیفورنیا را که زمانی محل هجوم جویندگان حریر طلا بود، زیر پا گذاردند. اکنون فروش ظروف برای ریگشویی طلا،



بازار گرمی بدست آورده و بسیاری کمپنی های طلاکشی امریکا و کانادا چشمان آزمندانه خویش را به آنجا دوخته اند. این تبطلایابی نه تنها سران کمپنی های بزرگ را فرا گرفته بلکه اشخاص مفرد نیز خیمه های کوچکی در کالیفورنیا زده اند تا با ریگشویی طلا، مقداری رابدست آورند.

در تصویر بالا جردی ویلپلم که وظیفه پیوندگری فلزات را در سان فرانسیسکو دارد به همین طمع، کار و بار را رها نموده و راهی این سرزمین طلاخیز شده است.

اوپاخنده گفت که: «ممکن هیچ نتوانم، چیزی را بدست آورم ولی همین خود یک تفریح است و در عین زمان چه کسی میداند که ممکن روزی ثروت مند شوم؟»

## تایپست باسواد؟!!

یکی دویز پیش رفتیم نزد یکتی از دوستان برای اجرای کاری... دیدم سخت بالای سگرتش عصبانی است و فریاد میزد.

«تو که ادعا میکردی بهترین تایپست جهان هستی و سوام عالی داری؟!»

سگرت پاپرویی اظهار کرد:

«هنوز در ادعای خود صادق استم، صاحب! آمر که بکلی پرافروخته شده بود، گفت:

«چطور صادق استی که در اینجا کلمه صالح را به «س» نوشته ای؟!»

سگرت لیخنه مظفرانه ای زد و گفت:

«گناه من چیست صاحب، از دیروز باینطرف حرف (ن) در ماشین تا یپ من خراب شده...»

## پنجه های پا

خانم جاق وچله در محفل بدوستانش میگفت:

«دائر توصیه دکتور من هر روز صبح ادمان میکنم. دکتور عقیده دارد که اگر به ادمان ادامه بدهم در همین روزهای نزدیک خواهم توانست انگشتان پایم را بنوک پنجه های دستم تماس دهم....»

یکی از شنوندگان محفل باهیجان گفت:

«عالی است! تاجه حدی پیشرفته ای؟ آیا به انگشتان پای نزدیک شده ای؟»

خانم جاق گفت:

«فقط همینقدر شده که حالا میتوانم نوک پنجه های پایم را از بالای شکم ببینم...»

## قطار پنج صبح

زن عصبی به نامزدش گفت:

«اگر علاقه نداری بامن ازدواج کنی، یقینا خود را بزر قطار آهن ساعت پنج صبح می افکنم!»

نامزد سگرتش را روشن کرده، با آرامی گفت:

«بگذار کمی فکر کنم، آخر بساعت هشت صبح هم يك قطار حرکت میکند!»



مشتری - حال دیگری تان کامل شده باشد که این قلم خود درنگ بیشتر بدرد خو دشما میخورد!

# بیدار شو



زیر نظر جمهوری

((اینکه میبینیم -

به بیدار یست یارب!

یا به خواب؟))

مهربانان شید برون از پرده نیلی سحاب  
یا به یکسوزد زوخ، آن آرزوی دل، نقاب

بخت خواب آلود ما بیدار شد از خواب مرگ  
اینکه میبینیم به بیداریست یارب یا به خواب؟

کز سمنگان، تافراه و زابل و بلخ و تخار  
وز بدخشان، تاهرات و یکتیا و فاریاب

وز کندها، تابه ننگرها و غورو نیمروز  
وز ارژگان، تابه گایسا و هلمند و تگاب

وز زمین بامیان تابادغیس و کندهار  
وز محیط غزنه، تاپروان و لغمان و سراب

وز دیار جوزجان تالوگرو کابل زمین  
همگندوز، تادل میدان و بغلان و دواب

هر که را بینی، دل اندر سینه، و قصان از خوشیست  
مردوزن، خورد و کلان، نادار و دارا، شیخ و شهاب

وین خوشی از فرجه بویست، کاندرمک ما:  
- شدمه، تایید خدای ذوالجلال، فتح باب

نعمه جان پرور جمهوریست، از هر طرف:

مینوازد گوش جان را خوشتر از صوت رباب  
یکدیگر را تنهیت گویند اولاد وطن

تنهیت بر این نظام دلپذیر و مستطاب

تنهیت بر اینکه طی شد روزگار خود سری  
تنهیت بر اینکه پایان یافت دور اضطراب

تنهیت بر اینکه آمد در کشور رادوا  
شد ز لطف حق، دعای دردمندان، مستجاب

تنهیت بر اینکه آیین سیاست، تازه گشت  
گه نشد الفسانه اسکندرو افراسیاب

تنهیت بر اینکه اردوی فدakar وطن:  
- در نجات مملکت، پیروز گشت و کامیاب

همه داد و دلا را نازم که با عزم متین:  
- کشور ما را به جوی خشک، باز آورد آب

آفرین بر فکر این فرزانه فرزندان وطن  
کز نبوغش ثبت شد یک فصل دیگر در کتاب

در کتاب افتخاراتی که حاصل کرده بود:  
- پیش ازین، بهر وطن برای همچون افتاب

آمد آن روزی که فرزندان این کشور شوند:  
- متحد با هم، بی اصلاح هر وضع خراب

آمد آن روزی که بدخواه وطن از بیم جان:  
لرزد و گوید بخود: (بالیستی گشت تراب)

بعد ازین، بر پایه تقوای ملی، متکرامست  
دروطن هر انتصابی بنگری، یا انتخاب

بعد ازین خائن، نخواهد ماند از کفر، مصون  
بعد ازین خادم نخواهد شد پشیمان از توابع

بعد ازین هر گفته را بینی صاحب باعمل  
بعد ازین هر زره را بینی مقارن با حساب

وای بر آنکس که بگوید راه تبعیض و نفاق  
وای بر آنکس که سر بر تابد از راه صواب

سر بلند آنکس که در راه وطن، خدمت کند  
نیکنام آنکس که از پستی نماید اجتناب

یارب استقلال و جمهوری ما را حفظ کن  
در پناه لطف خود، ای حافظ این خاک و آب!

«بشیر هروی»

## بهر پیروزی جمهوری، بیاید کرد، کار

شاد باش و شاد زی تا گرد این لیل و تبار  
وز هوای دلنشینیست، شاد اهل این دیار  
چون نگارین خانه مانی پرازنقش و نگار  
عشق، روید جای لاله، مهر، خیزد جای خار  
هم برای خاک پاک ماتیوی محکم حصار  
دامن پر فیض تو میدهزاران مرد کار  
بلکه هم پرورده آغوشت زنان نامدار  
صغره ها و دره های، شاهد بوس و کنار  
دختران آفرین، چون اختران بر قسطار  
تابی دلدادگان کردند پیمان استوار  
زان لوی مجد ماهرکز تکیه اتکسار  
از فراز قلهات، اندر نسیان و آشکار  
لشکر یونانیان و جنگجو یان تار  
ابجد آموز دستان توشد آموزگار  
«هیرمند» آن ناز پروردی که داری در کنار  
اوستادی، چون به شاد گرد هنرمند، افتخار  
در امان باد از گزند روزگار، گاهوار!

صبحگاهی چند از چور سپهر کج مدار  
کی تواند باخت با اهل دیار ما قمار  
مید دانش پروان و مرکز عز و وفار  
هروجب خاکی که دارد کشور، دکنار  
کشور ما را بشرق و غرب بودی اعتبار  
پر بنای دانش و حکمت بود چون استوار  
از نیکنان هنرمند است، ما را یادگار  
در گذر گاه زمان و زیر پای روزگار  
دست های آزمندان دغای ناسکار  
صد شکن در پیکرش اتحاد چون قلب فگار  
گرد بیرون عاقبت از روزگار ما دمار  
مسکنت پاکر باشد، زندگی شد و نچهار  
شعته، فاسد گشت و دودزدی سر آمد دایار  
لرزش اندامها، چون لرزش برگ چنار

یافت پایان رنج و یافان پایان انتظار  
داد مرد مبین و مام وطن را جان نثار  
از رگ جانست آفرارشته های بود و تار  
تنهیت هایشواکنون از صفار و از کبار  
بهر پیروزی جمهوری بیاید کرد، کار  
حسین هدی کابل سانسد ۱۳۵۲

ای گنجهای پنهان ای جمهوری مبارک  
ای مبد علم و عرفان ای جمهوری مبارک  
بر عامی و متمدن، جمهوری مبارک  
از لطف پاک یزدان، جمهوری مبارک  
«دوق نادری»  
صفحه ۳۱

مر جاهد و کوش ما، جدا ای کوهسار!  
از نسیم روح بخش، زنده جان آفرین  
دامت اندر بهاران، خوش تما شایی بود  
مر غزوات، گلستان راز شک باشد کاندرو:  
باستانی مبین ما را تویی چون تیر پشت  
ای مبین مامیکه در اعصار فطرت بوده است  
مر زو بومت نیست تنه امید مردان بزرگ  
مبیط عشق و صفا بود است در طول قرون  
پایکوب و دست افشان، از پی «هوما» و «وان»  
اختران، چون با سیانان، دیده بانی کرده اند  
بیرو «بخدی» برنگ قله ات شد سیمگون  
قدرت پرواز نبود بر عقاب نیز پر  
در نبرد زندگی، گشتند معو عظمت:  
در طریق ارتقا و سیر حکمت شرق و غرب:  
همجو نقاش هنرور، هر طرف رنگین گشت:  
افتخار از اوست گونزد خردمندان گشت:  
دور باد اخسگی از پستان مامت: هیرمند!

«بست ویران شد ز رنگ از بافتاد و طاق ریخت»  
نی غلط گفتم، سپهر دون و چرخ و ازگون:  
زانکه بوده مبین ما از «اوستا» تا «قر»  
یادگاری از تمدنهای دیرین بوده است  
تابلند آوازه بود از مبین ماسمرفت  
جاودانی سرزمین است آنکه هریاروی آن  
نقش تهبیبی که مبینی درین مرز و محیط  
صدجو دارالعلم غزنی شد بنیان در زیر خاک  
تابسوی کشور باشد دراز از آستین  
شد علیل و ناتوان این مرکز تهبیب شرق  
حکمران نسان دغا و از مندان دغل:  
رشته های اقتصادی تازه پاشیده شد  
دامن بیداد شد گسترده دهر بوم و بر  
بود از ترس بلای فقر و استبداد وجود:

صبح صادق، جیره شد بر صبح کاذب، عاقبت  
از قیام خویش با پلنج و نصرت را گشود  
فرش جمهوری که شد گسترده در کاخ وطن  
از قدم پاک جمهوری، بکشور، عید شد  
درازای شکر این نعمت - جوانان وطن!

ای عزمهای راسخ ای کوههای شامخ  
ای گلزمین زیبا ای نامست شبیر دنیا  
بر فرد فرد کشور، بر فاضل و هنرور  
(رواق) فرود برخاک، گویم و زدل پاک

## مبارک باد پیروزی

ای پور پاک افغان! جمهوری مبارک  
ای نسل داد مردان! جمهوری مبارک  
ای کشور کهنسال! ای مبد فتح و اجلال  
ای کوه و دشت و دامن! جمهوری مبارک  
ای مردمان محاج! ای آبهای موج! جمهوری مبارک  
ای دشتهای سوزان! جمهوری مبارک  
ای مرز سوز و آتش! ای توده مستمکن! جمهوری مبارک  
ای مردم پریشان! جمهوری مبارک  
ای دره های خار! ای جامه های پاره! جمهوری مبارک  
ای جسمهای غریبان! جمهوری مبارک  
ای عاشقان این خاک! ای صادقان دراک! جمهوری مبارک  
ای ملت مسلمان! جمهوری مبارک  
داؤد باشیست، شایسته زعامت:  
بگذاشت طرفه بنیان، جمهوری مبارک  
با عزم صیحه گامی، رفت آن رژیم شامی  
بر قاید جوانان، جمهوری مبارک  
بر افسران لایق، بر عسکران صادق  
گویم از دل و جان، جمهوری مبارک  
بر اردوی قندایی، بر سر قوه هوایی  
بر جمله دلبران، جمهوری مبارک  
بر مردم و طنخواه، بر توده های آگاه  
بر گزینندگان و دهقان، جمهوری مبارک  
ای توده فسرده! ای طفل و سالخورده  
شد نفس خلق، جبران، جمهوری مبارک  
ای لاچورد کپسار! خاکت بود گه ریبار  
لعلت چو لعل خروبان، جمهوری مبارک  
ای (جوزجان و لغمان)! ای «نیمروز و بغلان»  
ای (کابل و بدخشان)! جمهوری مبارک  
ای (بادغیس) با فرا ای خاک فصل پرور  
ای (پکتیا و پروان)! جمهوری مبارک  
ای (بلخ) بامی ما! ای شیر نامی ما!  
ای (کندهار و سمنگان)! جمهوری مبارک  
ای (کندهار و لغورات)! ای (ننگرهار و هرات)  
ای مدفن شهیدان! جمهوری مبارک  
ای (لوگر و کندهار)! ای کوی سیم و زرهار  
ای (هلمند و میدان)! جمهوری مبارک  
ای (غزنی) مطنطن! ای افتخار مبین!  
ای خوابگاه شیران! جمهوری مبارک  
ای (کاپیسی) زیبا! هر منظره فریبا  
ای (زابل و ارژگان)! جمهوری مبارک  
ای (فاریاب) مشهوران! ای (تخار) معشورا  
ای مامن ادیبان! جمهوری مبارک  
هان ای (کلات) کشور! ای سرزمین پر زور  
سمیل زرت بدامان، جمهوری مبارک  
ای دلریا (فراه و وردا) نامت بهر کجا بود  
خوش گشت چرخ دوران، جمهوری مبارک

# پوزورا

نویسنده: یوردان یو فکوف

ترجمه: زلمی نورانی

کالودا پیرزن کولی اشیای مختلفی را می فروخت - پولی که ازین راه بدست می آورد تا اندازه می توانست از گدایی گردشی جلوگیری نماید - او گل سفید و گل سرشوی و اشیای دیگر را که زنهای محلات مختلف به آن ضرورت داشتند می فروخت. گرچه زنهای دایما جگره می کردند و پول کم برایش میدادند - اما اینهم او احساس میکرد که کاروبارش روز بروز رونق بیشتر پیدا میکند همراه او همیشه دختری دیده میشد دختر جوان و زیبایی که «پوزورا» نام داشت. زما نیکه پوزورا بسیار کوچک بود در روزهای سرد لباس های خود را میکشید. البته مادرش او را به اینکار وادار میکرد تا دلتسوی دیگران را بخون جلب نمایند.

اما حالا پوزورا دیگر جوان شده بود. چشمان سیاه و بزرگ پیر زن کولی دایم بطرف او بود - دختری جوان مانند گل های وحشی زیبا و بانشاط بود. حالا حس ترحم نی بلکه تحسین زنان بخاطر زیبایی پوزورا و دارشان میکرد تا بیشتر از پیر زن چیز بفروشد و کمکی باوی بنمایند.

شاید زیبایی پوزورا حس حادثات نا ترا بر می انگیزفت و آنها با دادن پول بسوی این حس را تسکین میبخشیدند. این وضع برای کالودا پیر زن کولی منفعت آور بود و او را از موفقیت خود را درین تجارت میدانست و از همین جهت پوزورا همیشه با او بسود منتهی پیر زن نمیتوانست مانده دورا ن کودکی بالای او امر و نهی کند - دیگر دختر جوان و سرکش شده بود. پوزورا بعضا با دختران کولی به بازی های مخصوص خودشان میرد و دخت را هر روز او شوخ ترود لوبا تر میشد. اندام زیبایش سنگینی لباس را احساس نمیکرد و مانند پرنده گان وحشی میت باد جوانی بود. او بخانه همسایه ها میرفت و زنان پیر را باحرکات عجیب و جاکتی خود سرگرم می ساخت و گاه گاهی با اطفال هم بازی میکرد. پیر

زن که میدید تقاضای دختر همراه بسا لقا فتن روز بروز بیشتر میشد. یگان دستبند و گلو بند بوی میداد تا با آن خود را بیاراید. پوزورا بعضا يك گل سرخ گرا نفیل را خودش بهوی خود میزد و در آن وقت زیبایی او جندین برابر میشد. وقتیکه در خانه «ولگو» پیرزن همراه زنها مشغول چنه زدن میبود - پوزورا کنار گمانیلا دختر جوان و لکورفته يك شاخه گل بهوی اوهم میزد بعد در کنار او مقابل آینه ایستاده شده خود را با او مقایسه میکرد پیر زن ضمن خرید و فروش از زیر چشم هردو دختر جوان را تماشا مینمود.

هاجی ولگو پدر گمانیلا که مرد بلند قامت بود و چهره رنگ پریده داشت بالای سر مزدور کاران ایستاده بود. آنها در حویلی او يك چغوری حفر میکردند و ولگو تصمیم گرفته بود در وسط حویلی خود حوضی بسازد - زیرا خانه فشن او فقط همین يك حوض گم داشت. او جز گمانیلا فرزندی نداشت. از همین جهت گمانیلا دخترش نازدانه وی پوزورا بار آمده بود. حاجی ولگو گاهگاهی نگاهش را از مزدور ها باز گرفته متوجه دخترش و آن دخترکولی یعنی پوزورا میکرد که مقابل آینه ایستاده بودند و زمانی به حرکات و مپ های پیر زن فروتنده دقیق میشد.

پوزورا قبول داشت که گمانیلا هم زیبا و فشنگ است. فکر میکرد چرا این دختر زیبا تا حال همه خواستگار های خود را رد کرده و حتی کما نرا که از دل و جان او را میخواستند به همسری خود قبول نکرده است ... پس او به انتظار چه کسی خواهد بود ....

پوزورا به تمام نقاط دهکده رفت و آمد داشت و در تمام گمها - تیرنگها و مسا یل با خبر بود. میدانست که راجع به گمانیلا چه حرف هایی میزنند و در باره او چگونه قضاوت میکنند. وقتی که نظر دیگران را به گمانیلا میگفت و از اسرار مختلفی آگاهش می کرد. گمانیلا خیلی از او راضی و خرسند می شد. برای خود اوهم این مطلب جالبست بود. این مطلب که عکس العمل گمانیلا در برابر قضاوت دیگران چگونه است گمانیلا در برابر حرف هایی که شنید معمولا خونسرد و بی اعتنا باقی میماند و هیچانی از خود نشان نمیداد و در همین وقت در چشمان پوزورا دختر کولی شعله های کینه و نفرت مشتعل میگردد. این بی اعتنایی گمانیلا او را عصبانی میساخت با خود می گفت: شاید دودل این دختر بعوض قلب سنگ گذاشته اند ...

پوزورا با طنازی و عشوه راه میرفت و نگاه های مشتاق و پرازتمنای جوانان را بدنیال خود میکشید جوانانی که تقاضای های زیادی می کردند و دایما بفکر راضی ساختن مادرش

یعنی کالودا بودند. اما پیر زن کولی به همه جواب رد میداد او به هیچصورت راضی نبود بو زورای قشنگ را از دست بدهد تا بر آن جوانان را مایوس میساخت - زمانیکه او دخترش را از عشوه گری منع مینمود گفتگوی شدیدی بین مادر و دختر کولی در میگرفت. اما بالاخره بعد از اینکه پیر زن وعده مینمود که او را بخانه حاجی ولگومی برد دختر آرام میشد. با تمام این احوال پوزورا دوست داشت تا از گمانیلا دیدن کند مثل اینکه خوش داشت باوی در برابر آینه قرار گرفته خود را باوی مقایسه کند. شاید بخاطر اینکه از کودکی به این خانه رفت و آمد داشت برایش عادت شده بود. دیدن فالین های رنگا رنگ آن خانه وی را به تعجب و امید داشت همچنان چوب های حکاکی شده که ساخت بیت المقدس بود و خیلی چیز های دیگر. اما حالا دیگر هیچ چیزی در خانه ولگو پسر گمانیلا او را به شگفتی اندر نمیگرد. صرف بدیدن گمانیلا میرفت. بخاطر زیبایی خود بطرف زنان دیگر به نظر حقارت میدید صرف گمانیلا را از لحاظ زیبایی همسویه خود فکر میکرد.

اما ازینکه باوجود زیبایی خود چرا گمانیلا مغرور نیست تعجب میکرد. احساس او در برابر گمانیلا يك احساس تنگ و مبهم بود. نمیدانست که این دختر رادو ست دارد یا اینکه بوی حیات میوزد. مسلما او را دوست نداشت زیرا او هیچکس را دوست نداشت و به هیچ چیزی بطور دوام دار دل بسته نمیکرد - اما او وجود گمانیلا چیزهایی را میبافت که خودش فاقد آن بود و میخواست داشته باشد. جلد سفید و موهای طلایی او که چون رشته ابریشم میدرخشید. حیات و پرا بر مایه شفت بعضا او جان بطرف گمانیلا نگاه میکرد که گمانیلا از نگاهش متبرسید. به پرنده وحشی شباعت داشت که شکار خود را تماشا کند. چشمانش خاموش و مشتعل بود. او گاهگاهی دستان سفید گمانیلا در میان دستان گندمی رنگ خود گرفته نوازش میکرد و با آن چندان میگرفت و میگفت: - اوه گمانیلا... تو چقدر سفید هستی ... گمانیلا فقط می خندید.

يك بار نزدیک شام پوزورا با مادرش از طرف جنگل بر میگشتند در عقب خانه حاجمزاری بود که در انتهای آن جنگل قرار داشت. آنها دونفر سوار رادیدند که لباس های سفید پوشیده بودند و بالای سرشان دود به نظر میرسید زیرا چند قیر هوایی کرده بودند. این رسم از قدیم مانده بود و مسافرین با چند قیر هوایی مردم قریه را متوجه آمدن خود میساختند. مادر و دختر بدون اعتنا به آنها براه خود ادامه دادند. آنها از جای دوری گل سرشوی برای فروختن آورده بودند - و وقتیکه به قریه رسیدند هواتاریك شده بود.

اولین چیزی را که مشاهده کردند کله کشد زنان ازدروازه های بود. کالودا پیش میرفت و به زنها توجهی نداشت بعضا به چپ و راست نگاه میکرد تا مبادا کدام پارچه گل سرشوی بزمین افتاده باشد. از عقب او پوزورا روان بود - او باری را که حمل میکرد بنظرش سنگین نبود. راست و چالاک راه میرفت. دختران جوان از او چیزهایی میخواستند و اطفال از عقیش میدویدند.

پوزورا در حالیکه به حرف ها و غالمغال های اطفال توجهی نداشت و بی اعتنا راه میپیمود گاهگاهی به بهانه ای میایستاد و به حرف های زنهاد قیق میشد. از میان نجوای زنانه او بیشتر اسمی را میشنید «واسیلجو» ... در کوجه دیگری هم او این اسم را شنید و فهمید که همه درباره این مرد صحبت میکنند. او همراه با اسم واسیلجو نام گمانیلا را هم شنید. يك زن که نسبت به دیگران فهمیده تر بود و «پوزورا» او را خیلی خوب میشناخت به دیگران میگفت:

- در برابر او نی نخواهند گفت ... حرف مرایا نداشته باشید به او جواب رد نخواهند داد .... خود حاجی ولگو دخترش را برای او خواهد داد ... برای همین و واسیلجو شریا بخور ....

حسن کنجکاوای پوزورا بشدت تحریك شده بود او بعد از مدتی نزدیک رستوران و مسافر خانه بانجوسید از گلکین های رستورانست نورزد رنگی روی سرک افتاده بود و لسی دروازه آن تاریك بود. دونفر سوار گسار مسافر در تاریکی و روشنی سالون گاهی پیدا و گاهی ناپدید میشدند. پوزورا خیلی آرزو داشت بداند که کداميك ازین دونفر واسیلجو است.

او خود را بدیوار محوطه رستوران چسبانده بود و قیافه بدرون رستوران نظرمی انداخت با خود میگفت: (آن مرد با قیافه پیر نمیتواند «او» باشد ولی .. اوه .. آندیکری ... ها ... مرد سیاه چهره و عصبی .. همین شخصی باید واسیلجو باشد .... مثل اسب خود عرق کرده. موهای زردش از زیر کلاه نمایان بود. آن مرد يك میلاس بزرگ مشروب را بلند کرده مقدار زیادی از آن را بیک بار می نوشید پوزورا سینه اش را روی سنگ دیوار فشار میداد و در آن حال متوجه شده که قلبش بشدت میتپد. اسب های دوسوار در طولیکه باهم هستی میکردند هردو سوار چند دقیقه بعد بالای اسب های خود سوار شده بطرف کوجه بالا سرازیر شدند.

پوزورا از عقب آنها نگاه میکرد او ازدیوار جدا شده با خود گفت:





تیرزن پدرش بگوشش میرسید. آفتاب بهمه کرده باز خواهد گشت ... ؟  
اوحتما روز کوفت دن باز خواهد گشت.  
(کوکوف دن نام روزیست که هیچوقت نمی آید  
و این ضرب المثل شبیه همان ضرب المثل  
وطني ماست که میگویند. وقت گل نی. مترجم)  
بوژورا با آواز مرتضی جواب میداد :  
- او بر میگردد ... چطور امکان دارد که  
برنگردد ... ؟  
این حرفهای زننده برای بوژورا ناراحت  
کننده بود و او را عصبانی میساخت ... به زنان  
میگفت : بلی ... او آدم بدی هست ...  
دایم الخمر است ... اما من او را همینطور که  
هست میخواهم بگذارید دیوانگی نماید ...  
بمن فرقی نمیکند ... بگذارید مرالت و کوپ  
نماید اوه واسیلجو ... واسیلجو .  
بعضی اوقات دم دروازه و لگو او این قصه  
هارا به گانیلا میگفت. اما بدرون آنخانه تفرقت  
چون دیگر در آن خانه سیاهی بود و تاریکی  
تنها سنگ های مرمر سفید حوض روشن  
معلوم میشد که آب شفافی درین آن بود  
بوژورا باپ میتورا میدید که روی لوحه کنار  
حوض مشغول نوشتن است . او در آن لوحه  
نوشته بود «این چشمه از حاجی و لگوپسر  
پیتوف است» باپ بایک جام مسی از حوض  
آب نوشید و چون متوجه بوژورا شد جام را  
دوباره پر کرده به او داد و گفت : بنوش دخترم ...  
توهم بنوش بوژورا ... بنوش و بگو خداوند  
حاجی و لگورا بیمارزد ...

هنوز سه ماه از مرگ و لگو نگذشته بود که  
شوهر گانیلا (دادول) هم مرد و گانیلا جوان  
بیوه شد. او مثل سایه ای در حویلی خود رفت  
و آمد میکرد در بین لباس سیاه سوگوار سیاه  
تر از هروقت دیگر بنظر میرسید. بوژورا  
به او دل نمی سوختند زیرا خودش هم غم  
بزرگی داشت. آنقدر بزرگ که دیگر در دلش  
جایی برای دلسوزی دیگران باقی نمانده بود  
او زیادتر به آوازه عایکه در فریه بخش میشد  
گوش میداد. گرچه این حرف ها او را اذیت  
مینمود. زیرا میدانست که برای آزدن او  
باینکه گمی زده باشند. دروغ هایی میبافند  
و قصه هایی میسازند. با حرف های مختلف  
آنها او را به هر طرف میکشیدند. او شاخچه ای را  
مانند بود که طوفانها و بادها به هر طرف خم  
و راستش نماید. یکروز شنید که واسیلجو  
میرد ... اما می آید. تابا گانیلا ازدواج کند  
گرچه بوژورا نمیخواست به این حرف ها  
توجه نماید اما بازم تکان خورد و اندکی باور  
نمود. با خود گفت :

بقیه در صفحه (۶۰)

به انراصابت سبب جوری او شکست ولی  
باز هم بوژورا بطرف مردنگاه نکرد. بوژورا  
ایستاده شد بدون جهت میخواست خود را  
قهر نشان بدهد .

ابروهای خود را بهم نزدیک کرده بود تا  
چینی درپیشانی قشنگ خود ایجاد کند .  
اما نتوانست تبسمی را که روی لبانش نشسته  
بود پنهان سازد . دفعتا بصورت غیرارای  
گفت :

- واسیلجو ... خوب نشان دست هستی ...  
اما چرا نشان خود را روی من آزمایش میکنی ...  
من دختر گولی فقیری هستم ... خیلی فقیر ...  
بعد از گفتن این جملات بوژورا تکانی به مو  
های خود داده رویش را برگردانیده بطرف  
خانه خود روان شد .

واسیلجو که بطرف او دقیق شده بود متوجه  
وجاهت و زیبای او گردید. بعد از دور شدن  
بوژورا او دوباره جامش را بلند کرده نوشید  
و بدون نوازا دوباره به نواختن نغمات مست  
مشروع کردند و دهل نواز باشند بیشتر  
به دهل زدن پرداخت بعد از آن روز واسیلجو  
هر روز در همانجا می نشست گاهی برایش  
و بدون میتوانستند و گاهی نمی توانستند ولی  
او دیگر بطرف خانه و لگو نگاه نمیکرد. بلکه  
متوجه خانه بوژورا بود .

خزان فرارسید روز های خوب کار آغاز  
گردید. بوژورا باید و مادرش بطرف جنگل  
روان شدند. پدرش شاخه هایی از درختان  
قطع کرده بود تا از آن چوب هایی برای  
ریسندگی درست نماید و بفروشد. بوژورا  
گل ها و بته های طبی جمع آوری می نمود  
و کالودا ریشه نباتات را از اینجا و آنجا بدست  
می آورد. روزی در آنای کار که احساس نموده  
بود خیلی خسته شده همانطور آهسته آهسته  
از جنگل گذشت و بطرف دریاچه روان گردید.

سنگ های بزرگ در راه پیمایی او مانعی  
ایجاد نمینمود. ولی او از بالای سنگهای و بکنار  
آن گذشته خود را به ساحل دریاچه رسانید .  
بالای پارچه سنگ بزرگی برآمده ایستاد  
شد. رو بروی خود آب فراوانی را مشاهده  
میکرده اشعه آفتاب روی امواج آن میتابید.  
صرف یک قسمت آب فراوانی را مشاهده  
بود قسمت هایی از دریاچه که عمق زیادتر  
داشت تیره بنظر میرسید. در ساحل دریاچه  
ریشه های درختان زیر آب مثل مارهای طویل  
بنظر میرسید. سنگی که بوژورا روی آن ایستاده  
بود یکی توسط آفتاب سوخته بود و اطراف آن  
را آب شفافی که به آینه میماند احاطه کرده  
بود .

بوژورا بطرف پائین رفت و در قسمت آخر  
سنگزار کنار آب نشست زانوهایش را در بغل  
گرفت. او بطرف آب شفافی نگاه کرد و صورت  
او در آن دید. در همین چند روز او هیچوقت  
بنظر خود را به دقت ندیده بود. او گاهی  
بود در آینه خانه و لگو دیده بود. در آن  
وقت تصور میکرد که خیلی سیاه است. مانند  
ود چوب. آنوقت بغاطر اینکه کنار گانیلا  
ایستاد سیاه معلوم میشد. اما در اینجا و تنها  
بود و این حالت برای او خیلی خوش آیند بود  
چون موهایی داشت عینا مثل ابریشم ... سیاه  
زبراق. این چشمها و چهره میبایستی ... او  
غریبانه تبسم میکرد زیباتر میشد و سفید  
نمود ولی آنقدر سیاه نم نبود. روی صاف  
و مقبولی داشت و انگشتان دست هایش را  
به همدیگر بافته بود سینه های برجسته و تن  
تیز او در زیر پیراهن چین میتود که میخواهند  
پیراهن را بشکافند او در حالیکه چشمانش را  
بسته بود آهی کشید. بعد تکانی خورد و با نجله  
چهار طرف خود را دید اما نتوانست کسی را  
ببیند گوه از دور آبی رنگ معلوم میشد  
و دامنه نزدیک آن زرد بود از بین جنگل آواز

- پس گانیلا منتظر همین آدم بوده ...  
درین لحظه نفرتش نسبت به گانیلا به انتضا  
درجه رسیده بود ....

حرف زن دیگری را بغاطر آورد که گفته بود :  
و لگو هیچوقت دختر خود را به این آدم میخواهد  
نخواهد داد .

بیاد آوردن این جمله او را دوباره خوشحال  
ساخت. از آن دیوار دور شده بطرف خانه خود  
براه افتاد خوشحال بود. میخواست آواز  
بخواند برقصد و به هر طرف بدود . ستاره ها  
برجسته تراشید های دیگر بنظر میرسیدند و  
بطرف او چشمک میزدند از جنگل آواز هایی  
بگوش او میرسید. او قیلاهم این آواز ها را  
شنیده بود منتصبی حالا لکر میکرد که آواز مذکور  
آواز مرد هاست .

این حادثه روز پنجشنبه اتفاق افتاده بود  
و روز بعد آن که رخصتی بوده همه در کنار چشمه  
مجلس کرده بودند و لباس های رنگارنگ  
پوشیده بودند . وقتی که روز رخصتی گذشت  
قریه دوباره از سر و صدا افتاد و خاموشی مطلق  
خود را بازیافت فقط گاهی آواز فیرهای  
تنگ شکاری ها بگوش میرسید .

نزدیک دروازه میخانه چند نفر ویلسون  
مینواختند و واسیلجو میتوشید . با وجودیکه  
واسیلجو مجلس خوشی برپا کرده بود اما بازم  
نمکین و بریشان بنظر میرسید . چشمانش فرو  
رفته بود. هر باریکه جامش را بلند میکرد بطرف  
خانه و لگو میدید و بفکر فرو میرفت .  
گانیلا بازم فرستاده های او را رد کرده بود.  
بعضی اوقات ویلسون نوازان در حالیکه میتواختند  
از مقابل دروازه و لگو گذشت دوباره پیش روی  
میخانه می آمدند . آنها نغمه های عاشقانه  
مینواختند . واسیلجو هم گاهی آنها را هم

همراهی کرده بود. در روز و لگو میرفت و بعد دو  
بار به میگشت . دروازه همچنان مسدود بود  
و بروی کسی باز نمیشد . دیوار های خانه  
بلند و مانند قلعه بود. در پنجره های  
نیم روشن خانه چیزی دیده نمیشد و خانه در  
سکوت عجیبی فرو رفته بود . این وضع  
واسیلجو را مایوس و متاثر میساخت .

این جریانات از چشمان بوژورا بدور نبود  
دخترک از زیر درخت گیلاس که نزدیک خانه اش  
بود مخفیانه این وضع را تماشا میکرد .  
در بالای میز مقابل واسیلجو کنار گیلاس  
مشروبش چند دانه سبب گذاشته بودند .  
واسیلجو یکدانه سبب را برداشته بطرف  
بوژورا پرتاب نمود اما نتوانست با سبب او  
را بزند. سبب بدست بوژورا خورد و به زمین  
افتاد و دختر خود را بی اشتنا نشان داد . گرچه



## جمهوری نظام

دژوند نظام کښی لوی سمون راځي  
اصلو اساس کښی ئی بدلون راځي  
تاریخ ته‌ډیر نوی مضمون راځي

چه زړه غوښته هغه ژوندون راځي  
نوی نغمه ده سر اوتال نوی

نوی سالی او خط وخال نوی  
جمهوریت نه بیه نظام نشته

پکښی بډار ، بنده غلام نشته  
شخصی قدرت علی‌الدوام نشته

قانون نه پورته لوی مقام نشته  
دغه نظام لوی حیثیت راځوی

دکار قدرت او حریت راځوی  
جمهوریت مونږ ته ډیر کار غواړي

قام او وطن ته خدمتکار غواړي  
غلامان نه غواړي احرار غواړي

اهل دکار امین سر کار غواړي  
دهیجا هیڅ راز خود سری نه‌منی

مشری منی خو باداری نه منی  
نوی نظام ملی غرور را بښی

زړه ته سرور ستر گوته نور را بښی  
داصلت حق به ضرور را بښی

نوی نظر نوی شعور را بښی  
دهرجا کار او اهلیت ته‌گوري

استعدادونو شخصیت ته‌گوري

دا نظام مونږ ته اهمیت راځوی  
واک په کارو کښی د دولت راځوی

هم آزادی هم شهادت راځوی  
اچر د کار او د زحمت راځوی

جمهوریت په دی معنا پیژنو  
ملی رهبر خو له سیمما پیژنو

## پرې نښوده

گویا تماوه خښو ته می پرې نښوده  
اوښکه په‌نښتوه بښدو ته می پرې نښوده  
شونډی می دبی په‌ټکی بندې و ساتلی  
ناخاپه توبه راغله وتو ته می پرې نښوده  
کاردسو خښو ته په‌کار دوصل شپوه  
خلنده ډیوه وه بښدو ته می پرې نښوده

خوچه سبه ماسره جلیل نشوه په‌اور کښی  
نیغمه شمله وه‌گریدو ته می پرې نښوده

هود پوښتنی تصور خه‌پوښتنی له مانه  
ستادمخ‌سپور می وه‌خیلو شپو ته می پرې نښوده

خوکه‌وه جزیبه می ستا دغم څیو زپلی  
ته‌که موسیدی‌خو تیر وتو ته می پرې نښوده

ماحمزه خوانی چه‌که بیدایخیل غزل کښی  
زوې شوم‌ولی هغه زږیدو ته می پرې نښوده

— استاد حمزه شیتواری —

## د مینې کر

چه عشق په گرانه لار کښی ډیر خطر دی هر قدم چه پکښی اخلم دار د سردی

ستا دمعې باران ته اوری چه شین شی  
زه له عشقه خبر نه‌یم چه عشق خدی

صبر مه غواړه له مده‌عشق په کار کښی  
زما طالع ښی نه‌دی یار جفاکسا

دعشق غم له خلکویت لسه خوشحاله

(خوشحال خان خټک)



## مترگی

دریغه بیاولیدی داشنا مترگی  
دژبه‌سودمی پوځره‌بری ته‌کپړی

جهنمی پتی دغه‌ستر کی‌تیار در اسی  
دغه‌ستر که هم‌شی پته دفره شاته

لکه‌لمر ته‌شی رڼا د ډیوی ته  
دغه‌ستر گوته اوچت‌کانه ډیرگران‌دی

پوړی پوړی مخلوقات پریوزی له‌شرمه  
نصرو! هسی‌دی چوپ‌گری‌خان له‌نول‌دی  
چیرته ستاچیرته دهغه آشنا‌مترگی

چهارچتی ورته کړی دحیاسترگی



## د غره غروب

سپینو دتگو غرونو شاته  
زیرې لمر وروږو پټیږی  
زماهیږ اوږه یا دونه  
بیامی زړه کښی ژوندی گیري

ماژدیگر ورهه چلیږی  
ډیوی وحشی گلونه  
سرد روکښی انکاژه کړی  
دژبو شپو غروکښی

دکړدی میرمنی بیایی  
سیرلکی په‌شتو وښو کښی  
پوکمکی ماشوم ویده دی  
کیردی لاندی په‌زانگو کښی

دنښتر وږی خنگله‌کښی  
کپوونکی سندری وایی  
صحرايي ښایسته پیغله  
پوچونکی اوپوته بیایی

دشلق وروستی وړانگی  
مچوی اوچت ښا خونه  
زه‌لاهی چرت کښی ناست یم  
خوړوی می‌تیر یادونه

## ملی آرزوگانۍ او

### جمهوریت

ته‌رهبر دلولی افغان یی ته‌سالار دلولی کاروان‌یی  
ته‌تصویر دلولی جهان‌یی ته‌شعل دلولی ارمان‌یی  
تارنیا دژوندون راوړه ، دزخمی‌ژونوسروړشوی  
دیوسف دحیات زبړی دیقوب دسترگونوړشوی  
افتخار دنوی ژوند دی داوولس په‌تندی‌کښیښود  
دشلم قرن افغانه جاودانه نوم دی پری ښود  
قربانی بویه همدومره چه تاگری نښاده  
ستا دتوری له برگسته په وطن رڼا وړنه ده  
مړنی هغه ته وایی چه ددهر افسانه شی  
دخپل قام ولس په‌شونډو زمزمه شی‌ترانه شی  
په‌رښتیا چه‌ته لیدر یی ته ناجی د افغانانو  
نه خطا شوم ته حامی ئی دی وژلو انسانانو  
دملی هڅو رڼاکي بریالی په خپل قیام شوی  
دجمهور علمبر داره په رښتیا غمخور دقام‌شوی  
انقلاب په تاگری لغر ته‌کړی لغر په‌خوانانو  
دملت په باتورانو داردو په‌شتو زم‌ریانو  
دا اقدام دی مبارک وی دانظام دی مبارک وی  
داساقی دی تل ژوندی وی دغه جام‌دی‌مبارک وی

عبدالله غمخور

## بدگمانه‌شوه

راغله دستم په‌خیال ودریده پشیمانه شوه  
اوښکی یی په‌مخ شولی روانی اورواڼه شوه  
عشق کښی می‌شکونه خدایه عقل نه‌سواشوله  
ماوی دیقین دنیاودانه شوه شوورانه شوه  
زړه‌کښی می‌وه غلاشکه‌می نیغ ورته‌کتی‌نشول  
شومره‌چمی شان‌ساندو هومره بدگمانه‌شوه  
وصل کښی‌لل‌گل‌شم چه‌شه‌وايم زبده‌می‌ونښلی  
ماته دهجرانه د وصال بدحالی‌کرانه شوه  
ښکاری پخپل خان‌یی آینه‌کښی زړه‌بايللی‌دی  
خکه خوبه ما باندی ناسترمه مهربانه شوه  
(مفتون)

# هنرمندان خارمساح

## نقاشی سارا دختر چرچل

هیچوقت فکر نمی شد که خانواده چرچل با از حلقه سیاست فرا تر گذارد و به سوی هنر و آنهم هنر نقاشی آمده باطنز روی آورند.



سارا در پهلوی یکی از آثارش

ولی اکنون ادوینا سندیسز ۳۴ ساله دختر بزرگ سر وینستون برای اولین دفعه نمایشگاه نقاشی را در نیویارک بر پا نمود. این حرکت او غوغای را بر پا نمود زیرا در مجموعه آثار نقاشی او تابلوی سیاه و سفیدی وجود داشت که آن را بنام (وینستون و کلمنتین) یاد نموده و هر دو را روی دریاچه تایمز در حال عشقبازی نشان میدهد.

این تابلو خشم بسیاری از اعضای خانواده اسرافنی را علیه نقاش جوان برانگیخته است. در مجموعه یاد شده میتوان از تابلوهای «مردی در پنجره»، «روز مقدس» نام برد. همه این تابلوها باطنز تندآمیخته است. او در جواب سوالی بیان داشت که:

«در نقاشی هایم سعی می کنم جای کشیدن خطوط گنگ شخصیت هارا بنمایانم».

## تقارن روزهای تولد

تاریخ پیوندی بین سرایندة معروف خانم کاراباش و آهنگساز بنام انریکو کرو سو بو جود آورده و آن اینکه هر دو هنرمند در ماه



جیمی دورانت



ایوبی بلاک

فروردی با به عرصه زندگی گذارده اند. امسال در ماه یاد شده هر دو هنرمند سالگرد تولدشان را در اپرا خانه سترو پو لتین نیویارک برگزار نمودند. جالب است که همین موقع جیمی دورانت کمیدین و سناریوس معروف نیز هشتادمین سالگرد تولدش را جشن گرفت. همچنان ایوبی بلاک پیانونو از معروف سیاه پو ست در همین ماه ها پایه سن نودسالگی گذارده و جشن بزرگ سالگرد تولدش را در نیویارک بر پا نمود.



واین هر دو هنرمند است که در یکماه با بر عرصه وجود گذاشتند

## تازه ترین چهر های هنری

در فیستوال فلم که درین تازگی ها در مسکو دائر گردیده هنر مند ها از هشتاد و شش کشور جهان شرکت ورزیدند.

اینها عبارت اند از بازیگران با فلم برادران و ستاره های مشهور سینمایی در جمله این هنرمندان دو طفل (یک دختر بنام لولو ستاره سینمایی رومانی) و یک پسر



لو لوی بریچیدا (در حال همراهی با فوتو های شان مصاحبه با نماینده اخبار) بشما معرفی مینمائیم.



ایلینا ستاره معروف مکسیکوئی.

(بنام سینفان از نیسگان) نیز شرکت دارند.

واینک بعضی از این هنرمندان را که در فیستوال شرکت نموده اند



سینفان از نیسکال



لولو ستاره مشهور رومانی.



ژوزفین بارقص قلبهایش

بازگشت خواننده ورقاصه قدیمی ژوزفین باکر ۶۷ ساله گزمانی خواننده ورقاصه مشهوری بود. با وجود پیری هنر سفر کو تا می از ویلا پیش در فرنج رویورا در پیش گرفته و با ۱۲ طفل پسر خواننده و دختر خواننده اش به نیو یارک آمد. این بازگشت بخاطری است که پس از ۹ سال دور ماندن از دنیای هنر دو پاره بان کامزند. در حال کار نیکی و روی سن رفت و با وجود اینکه نه سال از جهان هنر اومانده بود با سحر آفرینی آهنگی را خواند و بدلیال آن نه پایکو می آغاز کرد. زمانیکه اورقص معروفش را بنام رقص با گل های عشق آغاز نمود. تماشا چنان مدتی بیا ایستا دند و برایش چاکچاک نمودند. به این ترتیب او نشان داد که پس از ۹ سال کناره گیری از جهان هنری می تواند هم چنان سرزند و بسراید و پایکوبی کند.

# هزار و یک گپ



- ۲۳ -

باو چودیکه تلاشش برای پول است از فقر توده هاحرف میزند ، شخصیتی ندارد ولی راجعه شخصیت هابرا نظر کرد «بائرازی» «عقل منطقی و دانش» خود ایشا در «تول و ترازو» می نماید .

من وامثال مرا چرندنویس میگوید و با بزرگواری خاصی که دارد میخواهد «راهنمایی» کند ولی وقتی که اثری از خامه «توانای» خودش تراوش میکند آدمرا ... میگیرد .

اوبگران بسیاری از جوانان حق استادی (!) دارد بگردن آنها یکی که از خوب حرف زدنش فریب خورده اند ، اوبراستی خوب حرف میزند خوب دلیل و مثال می آورد ، خوب ادبیاتی میکند امانه به این دلایل و نه به این امثال خودش توجیهی دارد و نه عملاً آدمی است که بتواند یک عیب از هزار عیب خود را باینکه در کتاب ها خوانده و در دیگران دیده درخوشتن اصلاح کند و بداند . و این شخص کیست ؟ باید عرض کند و بداند . و این مشخص نیست اگر شمادرا طرف خود دقیق تر نظر اندازی کنید از این تپ آدمها زیاد می بینید . مگر نکته جالب توجه اینست که کس تاحال به اینگونه اشخاص نگفته «بیار آنچه داری زمردی نشان» اینگونه آدمها در میدان عمل هم کاری ندارند جز توجیه بیکاری خود با حراف و ...

- ۲۵ -

چند روز قبل باجمعی از رفقا درباره شعر گفتگویی داشتیم باید عرض کنم که مخلص تان خیلی چیزها را نمیداند ولی شعرا را بکلی نمیداند ، بهر حال چاره نبود جز اینکه در بحث شان شرکت کنم ، از جمله رفقا دو تن آن بیشتر خود را در شعر و شاعری وارد دانسته از قرار معلوم پارچه های منظوم شان در جراید و مجلات به نشر رسیده .

دوست دیگر ما که خیلی ظریف است و از همین سبب نوشته های مرا مزخرف میگوید هسته بدون اینکه دیگران متوجه شوند بمن چشمکی زده کاغذی را از جیب بیرون کرد و مقابل دیگران گذاشت . من از اشاره او فهمیدم

و چون خروس آواز داد ، کاکانظر از خواب بیدار شد اولین چیزی که در آن لحظات به آن می اندیشید خروش بود و اگر کسی مقابل او می نشست و می پرسید کاکا چه چیزی را بخواب دیده ای ؟ مسلماً جواب میداد که : ای جان پسر خواب دیدم که خروس سم را در زیر بغل گرفته با کاکا بدوی سماوارچی شرط بسته ام و بعد خروس مرا با خروش گسو نموده ام . روز های دراز تابستان کاکانظر کاری نداشت جز اینکه بنشیند و با خروس سرگرم شود جنگ کردن آن خروس بی زبان با خروس های دیگر نه تنها بزرگترین سرگرمی او بود بلکه حرفه و شغل او هم بشمار میرفت و ازین درک عایدی هم داشت زیرا هنگامی که او را جنگ می انداخت باد یگران شرط می بست و چون خروش میزد او هم شرط را برده از حرف پول میگرفت . او اسم خروش را کاکه گذاشته بود و کاکه همانطور مانند اسم خود براستی کاکه بود منتبمی نمیدانست که از غریزه جنگی بودن او دیگران استفاده میکنند یا شاید هم عاقبت گریختن را میدانست . معمولاً امثال کاکانظر که مرغ کلسگی جنگی نگاه میکنند اگر مرغ شان در میدان می بازد نتیجه اش اینست که کارد با گلوش آشناسده شبانگاه زیر پلومیشود و اسپردگی خاطر و سرافکندگی برای چند روزی برای صاحبش باقی ماند .

اماچه وحشیانه است جنگ و چقدر وحشیانه تر است دیگران را بجنگ وادار کردن و تماشا نمودن آنها یکی که پرنده کوچک و مقبولی را در قفس می اندازند و ناله های او را به نام «خواندن» به لذت می شنوند اگر اندکی گوش های خود را باز کنند و خوبتر آن صدرا بشنوند آنگاه بدرستی میتوانند تشخیص بدهند که آن آوازه ها فغان هائست برای آزادی و جدایی از هم جنسان ولی هیچ عجیب نیست ، درد نیای ما انسان هایی هم وجود دارند که ملت هارا بجان هم انداخته جنگ شانرا تماشا میکنند و لذت می برند ، جنگ خانمان بر انداز ویتنام سالها بطول انجامید و هنوز هم بیایان رسیدن آن بصورت قطعی مشهود نیست ، با حمایت های بیجا از اسرائیل آنها را به غصب حقوق دیگران ترغیب و دشمنی و کینه را میان آنها و اعراب تقویت میکنند تا آتشی که افروخته شده افروخته بماند و انسان هایی که درین آتش میسوزند به همان پرندگان شباهت دارند که بجنگ هم وادار میشوند ، چون درین جنگ منافع دیگران دخیل است ...

- ۲۴ -

آقای که خود را در همه فن وارد میداند و از ادبیات سرشته دارد خیلی بغود مغرور است ، حرف ها و کلمات کلان و «جاق» از زبانش باد میشود و شنونده نابله در اولین برخورد او را دانشمندی مینماید متبهر و نویسنده ای میداند توانا ، ولی ایکاش این آقای همه چیز دان در همین جا و به همین شهرت اکتفا کند ، او از سیاست و مردم شناسی سخن نمیگوید و راجع به بزرگترین شعرا و نویسندگان دنیا برا نظر کرده مطابق مودروز برخی را «بچل» و بعضی را نابغه بر همتا خطاب می نماید .

که حتماً می خواهد رفیق آزادی کند و دونفر متشاعرا اندکی خمیرمایه بسازد . او گفت : - من یقین کامل دارم که این شعر بیدل را هیچکدام تان تاحال ندیده اید ولی این شعر بیدل از جمله همان اشعار پیچیده و خطرناک اوست .

رفقای شاعر ما که شعرا خواندند ابتدا اندکی بفکر فرو رفتند ، من که درک کرده بودم موضوع از چه قرار است گفتم :

- ها ... کدام شعر است ... بلی بلی ... من این شعر بیدل را دیده ام ، مگر تنها کسانیکه بیدل شناس هستند میتوانند بفهمند که این شعر بیدل است یا نه ، زیرا در جمله اشعار بیدل این شعر از قلم افتاده و نقل نشده است و من این شعرا بصورت تصادفی درجایی دیدم .

چون جلی حرف میزدم آن دو نفر که نمیخواستند در شعر و شاعری بیخبر معرفی شوند هر دو بیک آواز گفتند :

- ها ... این شعر باید حتماً شعر بیدل باشد .

من در دلم میخندیدم و فهمیده بودم که شعر مذکور را که در حقیقت غیر از شعر هر چیز دیگر بود خود آن دوست ظریف ماساخته و بجه هارا آزار میدهد . مطلع شعر چنین بود :

تاسحرگاهان بساط نورپاشی های ماه پهن بود افتاده بود قوس قزح افتاده بود .

بعد یکی از رفقای شاعر ما قصیده (!) را تا آخر خواند و در هر بیتش دیگران واه واه میگفتند و من هم واه واه میگفتم ، بعد نوبت معنی کردن شعر فرا رسید ، ما گفتیم که چون در شعر و شاعری آنقدر وارد نیستیم باید این شعرا را فلاسی و فلاسی (رفقای شاعر ما) معنی کنند .

السوس در آن مجلس نبودید تا میدید که طفلك حاجه جان کنی داشتند و باجه خواری و زحمت آن اشعار بی معنی را معنی میکردند و در ضمن از بیختگی کلام بیدل توصیف ها بعمل می آوردند ، آخر چون مادوسه نفر دیگر که اصل موضوع را میدانستیم بیشتر ازین نتوانستیم خود را نگهداریم و صدای بلند خنده را سر دادیم و آنوقت بود که رفقای شاعر ما متوجه اشتباه خود شدند . و من در همان مجلس بیاد قصه دیگری افتادم ، نمیدانم صنف هشت یا نه بودم یکی از همصنفان ما گاهگاهی شعر

میگفت و به معلم ادبیات دری میداد تا اصلاح کند و معلم صاحب ما هم تا میتوانست در آن دستکاری میکرد ، یک روز آن همصنفی مایک شعر حافظ را روی کاغذی یاد داشت کرده بود ، وقتی معلم صاحب ما آنرا دید گفت :

- این شعر خودت است ؟ همصنفی ما که حرف معلم را درست نشنیده بود گفت :

- بلی از خودم است . آنگاه معلم ما شروع کرد به اصلاح کردن آن شعر و در آخر گفت :

- ببین به اثر راهنمایی من روز بروز شعرت خوبتر شده میرود .

مسلماً اگر معلم ما می فهمید که آن شعر شعر حافظ است هرگز جرات نمیکرد طرف آن چپ نگاه کند ، چه رسد به اینکه آنرا اصلاح (!) نماید .

- ۲۶ -

و چون پیاله چای را بزمین گذاشتم آن مرد گفت :

- ای شرمندوك دیدی که چه شد ؟ گفتم :

- نفهمیدم ، منظورت چه باشد ؟ گفت :

- ای ژوندونیست جوان ، مگر توهمین وضع را نمیخواستی و آرزو نداشتی ؟ ... بارها خوانده بودم که بغاطر سوء استفاده از موتو های سرکاری قلمفرسایی کردی . گفتم :

- بلی بیاد دارم و اکنون می بینم که آرزویم برآورده شد .

آن مرد لبخندی زده گفت :

- ای شرمندوك ، بعد ازین آقا زادگان و ناز پروردگان در موتو های الف بر پیاده گردان نازونفره نفروشد و دیگر موتو الف بی بی ... جان و بی بی ... جان را تا آرایشگاه و سرای لیلای نبرد ، موتو سرکاری را پسر شانزده ساله فلان آمر اینسو و آنسو ندواند .

گفتم :

- بلی ، تا به دنیا بكام سوء استفاده کنندگان نچرخد .

گفت :

- سالانه لكها افغانی از بودجه هروزارت بمصرف روغنیات و ترمیم موتو های بی زبان سرکاری رسیدی ، و این موتو ها گاهی در یقمان و گاهی در لقمان به اقتضای موسم دوانیده شدی مگر حال بنگر که شبانگاه چگونه موتو ها نفس راحتی کشیده پیشروی وزارت خانه ها استراحت می نمایند تا برای کار فردا تجدید انرژی و ذخیره قیل نمایند .

- حالا بسیاری از کار های ناشد که ناشد بودندش بعلت کم پولی بود با استفاده ازین صرفه جویی به کارهای شدنی مبدل میگردد خندید و گفت :

حال تماشایی است قیافه هایی که درین موتو ها به ناحق لم میدادند و ترکاری و گوشت را از بازار با این موتو ها خریده به خانه حمل میکردند و در شب نشینی های شان دیو در بیچاره تانصف های شب در میان موتو دم دروازه فلان آقا منتظر می ماند .



بدون شرح

زهره زن بادیه نشین پس از قتل شوهرش با دو دختر خود بشهر می آید و دو سال بعد آن شهرشوم را ترك میگوید. دختر کلا نش هنادی توسط ناصر، ما مایش بقتل میرسد. آمنه دختر کوچک مدتی بعد از خانه پدری میگریزد و دوباره بشهر بخانه ما مور مرکز که سابقا در آنجا کار میکرد پناهنده میشود و میخواهد از انجنیر جوانی که خواهرش را به آن سر نوشتشوم کشانده انتقام بکشد و برای این منظور مراسم نامزدی خدیجه دختر مامور را با وی بهم میزند و خود در خانه فامیل ثر و تمندی بحیث خادمه استخدام میگردد و در صدد آن می افتد تا بهر وسیله ای ممکن باشد، بمنزل انجنیر مذکور راه بیابد و پلان خود را عملی سازد.

# آمنه شاد

خودش غرق نشاط و مسرت بود: چه خدمه شایسته ای که یکی بعد دیگر باین جوان تقدیم نمود و در مقابل هر کدام چه اجر و پاداشی که از وی تقاضا کرده است! اما هیچگاه نتوانسته بود دختری نظیر من برای او تقدیم بدارد، دختری مانند من زیباروی، موزون قد، خردمند، چیره دست درکار، و آشنا بروحیات و نیاز مندیهای جوانان آسوده حال. بنابر آن بدون کمترین تردید در بدل این کار دو چندان اجر خواهد گرفت و من نیز بنوبه خود در آن منزل زیبای قشنگ و در خدمت آن جوان توانگر مرفه که به تنهایی در منزل زیست مینماید، از سعادت و آرامش برخوردار خواهم شد. در تحت امر و نسبی بانویی که ما فوق من قرار داشته باشد قرار نخواهم گرفت و خدمتگذاران منزل با من سربرخاست نخواهند گذاشت.

در آنجا به تنهایی حکمرانی مطلق العنان منزل او خواهم بود و در صور تیکه دوستش بدارم، ملك دلش را نیز تحت سلطه خویش قرار خواهم داد، زیرا دریچه قلب او برای کسی که بتواند رزم گشودنش را بیابد باز خواهد شد و در تحت فرمانش قرار خواهد گرفت.

با گفتن این جملات نفسی عمیق کشید و خنده ای بلند سر داد و خود را بار دیگر رویم افکند و بشدت در آغوشم کشید و گفت:

من اکنون سخت مسرورم و در عین زمان نسبت به تو حسد میورزم مسرتم ازین جهت است که دوستم میدارم و حسد ازین جهت می برم که آرزو مینمایم تا کاش خودم بجای تو میبودم و بر نعمت های کم نظیر این خانه دست می یافتم.

من سخنانش را میشنوم و برویش تبسم میکنم و بلطف و مهر با نی مقابله مینمایم، اما برایش نمیگویم که من خودم برای برآورده شدن

توانست هشیارانه حرف بزنند و من توانستم که سخنانش را بشنوم و به طلبش پی ببرم، بقرار گفته او دنجنیر بخدمتگذار احتیاج دارد و از وی خواسته است تا درین مورد کمک نماید و در جستجوی خادمی برآید و در برابر معرفی او پاداشی نیکو در اختیارش خواهد گذاشت او هم بخاطر من و هم بخاطر

تمام حرکات شگفت انگیز به من اجازه نداد حتی کلمه ای هم بربان آورم و حرکتی با اراده خود انجام دهم. او کاملاً بیگ دیوانه ای مبدل شده و اطاق حیثیت میدانی را برای حرکات دیوانه وار او اختیار کرده بود، قط زمانی آرامش خود را باز یافت که دچار سرگیجه شد و بامن روی صحن اطاق افتاد.



آمنه، فردا خواهمی دانست که چه کاری انتظارت را میکشد، فردا بکاری گماشته خواهی شد که کاملاً اسباب رضایت رافراهم خواهد ساخت و پیش از آن هیچگاه بکاری نظیر آن دست نزده ای. منزل ما مور را بخاطر نیلور، و خانه ای را هم که احماقانه در آن مر تکب این گناه بزرگ شدی فرا موش کن. تو دیگر به کاری راحت خواهی پرداخت. کاری که سود زیاد، نعمت های فراوان، برایت خواهد آورد... آری کار خواهی کرد... کار خواهی کرد و خوشبخت خواهی شد. اینجا ش من بجای تو میبودم و میتوانستم بسن کنونی تو پرسم. بلی، کار خواهی کرد و خوشبخت خواهی شد؟ زانو به هنگام میکه این سخنان را بمن میگفت سخت بیقرار بود، شادمانیش حدود نداشت، و از فرط خوشی حرکاتی آمیخته با رقص و جست و خیز و مملو از جدیت و هزل انجام میداد. حرکاتی که گاهی با دست و گاهی با روی و گاهی با تمام عضلات بدن صورت میگرفت این حرکات بجنون و اختلاط مزاج بیشتر شباهت داشت تا با خوشی و مسرتی که از یک انسان عادی ظاهر میگردد.

زنوبه بدون آنکه بتواند با این جست و خیز و اظهار جنون آمیز خوشی خود اکتفا نماید، خود را بر من افکند و غرق بوسه ام ساخت و از دستا نه گرفته پیاستاده ام گرد و رقص داد و بسر غیت گرد و اطاق دورم داد تا حدیکه هر دو روی فرس افتادیم. او در جریان

اختراعات های جدید

پروج کنٹرول

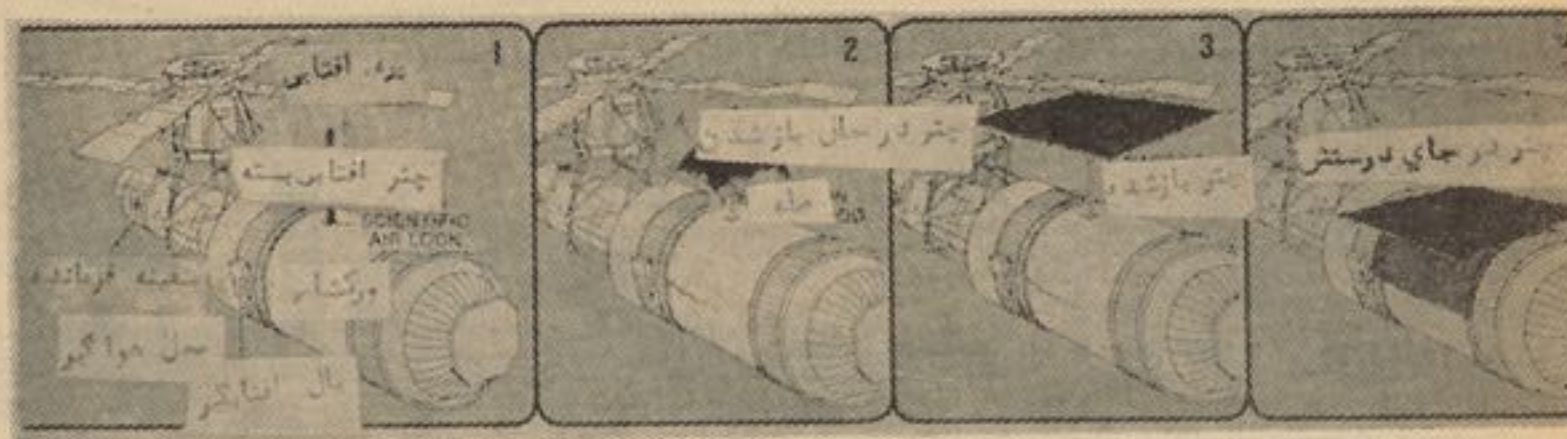
صاحبان صنایع ایس و یسیون از مونترال  
کانادا به تازگی دست به ساختن برج کنترل  
ترافیک زده‌اند که می‌تواند بروی یک موتورلاری  
جای بگیرد.

این برج میتواند تا ۲۶ فوت ارتفاع گرفته و توسط لاری آنرا می‌توان به جای هایی که مورد نظراسم انتقال داد . این وسیله بیشتر در حالات اضطراری مانند سیلاب ، زلزله و غیره بکار گرفته شده و تا اندازهٔ میتواند کاربرد رهنمای طیاره را نیز بدهد . قیمت این برج در حدود ۱۵۰۰۰ دلار تخمین شده است .



زورق بادپیما

يك نوع زورق برای مسابقه كشتی رانی كه تركيبي از باد بان موج گیر و كشتی كوچك است از طرف كمپنی ویند سورفینك در سان فرانسيسكو ساخته شده است . این زورق راكه باد پیمای نام گذارده اند دارای پادبان ۱۲فـت بوده و پهنای زورق آن ۲فـت است بادبان آن طوری نصب شدی كه زورق ران میتواند بدلخواه خود وحسب وزش باد آن را تنظیم كند . به ادعای كمپنی این باد بان كه از پلاستيك پوقانه ئی ساخته شده میتواند تا ۲۰میل در ساعت سرعت بگیرد . وزن این زورق فقط ۶۰ پوند است در حالیکه فقط باد بان آن ۴۰ پوند وزن دارد . قیمت این زورق ۳۶۵ دالر میباشد .



در تصویر مراحل مختلف باز شدن چتر را می بینیم .

## ہیات نجات آزمایہ گاہ فضا یی

خطوط

برای رفع این نقایص کنترل کنندگان به  
میان یک سلسله فرمان های برای تخلیه کابین  
انجام داده و تصمیم گرفتند تا فضا نوردان را با  
ماسک ضد گاز مجهز نموده و وسایلی را برای  
خشی کردن اثرهای گاز زهر آگین بکار ببرند.  
ولی هنوز شربه اساسی در پشت پرده بود.  
دروست هفت، دانشندان فهمیدند که مانورهای  
اولیه برای نگهداری آزمایشگاه از افراتور مستقیم  
اقتاب آنتنان سایه ایی را بوجود آورد که آبهای  
داخل تل به یخ زدن شروع نموده و خطر ترکیب  
آنها میرفت. این افراتان نوردان را به آن  
واداشت تا دست به مانورهای زده سکای لب  
راطوری تنظیم نمایند تا حرارت داخلی تنظیم  
بود.

همچنان وضع خراب می‌شود. انجیران  
دروزمین مجبور شدند تاوسایل جدیدی را برای  
میان نجات آماده سازند.

## : ٥٨

همچنانکه فضانوردان برای نجات آزمایشگاه تلاش کرده و به سختی کاری کردند دکتران در هوستون راتوس شدید فرا گرفته بود .

برای ناسا روز های بحران ، زمان آزمون بزرگ بود. اگر نجات آزمایشگاه به علم پیروزی منجر می شد کانگرس تمام پول مصارف تحقیقات فضایی را پند می کرد ، ولی خوشبختانه فضانوردان با تلاش فراوان توانستند تا آزمایشگاه را از خطر متلاشی شدن نجات دهند.

ترمیم‌کننده نسخه‌های خطی

دستگاه اکتشافی پوهنتون هیریو به تازگی  
دست به ساختن ماشینتی زده است که به آن  
میتوان کتب قدیم و نسخه های خطی گذشته

راترمیم نموده و از خراب شدن جلوگیری نمود.  
 در اول آثار گرانپایه ساخته شده، روی  
 پرده ایویشمی در داخل ماشین گذاشته میشود.

بعد فیر کاغذ و اضافہ میشود و ماشین بکار  
می افتد . طی چند دقیقه ، ماشین به صورت

انومات کاغذ راطوری تنظیم می کنند کہ محل  
ہایارہ شدہ وسوراخ ہابہ همان اندازہ قبلی  
مطابق اصل پر کنند .

بالاخره ماشین آب بکاررفته را کاملاً خشک می نماید. به این وسیله حتی میتوان توتوهای کالغد را دوباره باهم چسبیانده و به حالت اول برگردانیم.

بیرون کشیده و چتر ۲۲ در ۲۵ فنی رایسن  
بساژند . بعد میبایست که چتر به پایین کشیده  
شده و از خود آزمایشگاه فقط چندانچ فاصله  
داشته باشد .

این مأموریت ابتدایی می توانست زمینه را  
برای نجات سگای لپ آماده سازد .  
در مدت ۱۱ روز، آزمایشگاه فضایی از بحرانی  
به بحران دیگر داخل شد .

درمستون مرکز قضایی سعی بعمل می‌آمد  
مشکل بازبودی حل نمایند ولی متأسفانه  
باجل یک مشکل درد سردگیری پیدا می‌شد .  
مشکل اساسی هم چنان باقی بود و آن اینکه  
«چگونه حرارت داخل آزمایشگاه کنترل شود؟»  
مشکل دیگر کمبود انرژی لازم بود که از خواب  
شدن پره های آفتابی بمان آمده بود .  
مشکل کمبود انرژی را می توانستند از طریق  
مقیسه فرمانده رفع نمایند .

در هتسویل یکتوناد، ژوزف کساروین و  
یاول و پتتریک سلسله تطبیقات انجام دادند  
تا نامادگی بیشتر برای حل مشکلات بیابند. برای  
یکنه درس های دیگری بوجود نیاید. آنان  
به همه وسایل از قبیل لباس بیرون، مخزن های  
آب و بتری های آفتابی مجهز شدند. در شروع  
مفتحه انجنیران سعی نمودند تا طریقہ جدیدی  
برای کنترل درجه حرارت داخل آزمایشگاه  
نسایم بدست آورده. بر علاوه در داخل  
آزمایشگاه بخاطر درجه حرارت زیاد، گازهای  
هراکین چون کاربن مونواکساید، نولن -  
یکسونادو های پروژن میاناید پراکنده شده

زمانیکه برای اولین بار وقت نان چاشت برای کارکنان آزمایشگاه فضایی رسید وضع در پایگاه فضایی کنیدی ناآرام میشود. ناما تصمیم گرفت تا ماتی را به منظور نجات پروژه آزمایشگاه که ۲۶ میلیون دالار ارزش دارد بفرستند. ولی آنان نمی دانستند که هنوز خطرات دیگری آزمایشگاه فضایی را تهدید می نماید.

فقط هفت ساعت بعد از پرواز سفینه فرمانده  
به آزمایشگاه نزدیک شد.

اول فضاوردان مذبحخانه تلاش نمودند تا پره های آفتابی صدمه دیده لایبراتور را باز کنند . بعد پس از تلاش های مداوم فضاوردان موفق نشدند که به آزمایشگاه فضایی لنگر اندازند . بالاخره آنان سفینه فرمانده را پس از مانورهای زیادی به مشکل لنگر انداخت . سپس فضاوردان زلزله وخسته سفینه را توقف دادند تا چند ساعتی بخوابند .

صحيح، برای ورود به آزمایشگاه تلاش کردند.

مجلسی اولین فرمان اژداسا صادر شد .  
ناجتر آقایی رایس نماینده نازشدت گرمای  
زیاد که نتیجه کار نکردن درست دستگاه سرد  
کننده آزمایشگاه بود بکاهند .

در صورت این شدن چتر آفتابی فضانوردان  
می‌توانستند تا به صورت آرام روی نقاط خراب شده  
کار کنند و در غیاب این کاربکلی عملی نبود.  
اولین اقدام فضانوردان این بود تا یک  
اله چتری مانندی را که روی پایه ۴۱ فسی  
نصب شده بود بیرون بکشند. فضانوردان  
مجبور بودند تا این پایه را از مورام ۲۵۰۸۱۲۱



لفسانوردان پس از ترمیم سنگای لب مشغول جمع آوری چتر هستند .

## چیش از افکده طبیب چه میسید



علت ریختن موی سر چیست ؟

حبیب الله از شهر آراء

ریختن موی سر علل زیاده دارد که باین مختصر نمی گنجد. بهتر است شما بدکتور جلدی مرا جمع کنید تا علت را در یابد و بتداوی نان ببر دازد.

.....

طفلم در وقت غذا بی دربی تقاضا نوشیدن آب می کند آیا کدام ضرری ندارد ؟

ح، ص از شیر شاه مینه

بعضی از مادران فکر میکنند که اگر طفل در آنای غذا آب بنوشد اشتهاش خراب میشود در حالیکه این اطفال بنابر اینکه مقدار آهن و جو دشان کم است لذا مقدار بیشتر آب را تقاضا دارند. پس لازم است باین نوع اطفال در بین غذا آب داده شود و بهتر است عوض آب چای سرد را که چند قطره لیمو در آن انداخته شده باشد بدهید. تا با اشتها ی کامل غذا بخورد.

اگر طفل شما از اندازه عادی زیادتر آب مینوشد در آن صورت بهتر است او را به طبیب معالجه ببرید تا بشما مشوره دهد. زیرا نوشیدن مقدار زیاد آب دلائل به کدام مریضی در وجود طفل شما میکند که باید هر چه زود تر تداوی گردد.



و قتیکه خریدار کاغذ تشناب، آدم شکاکی باشد !

نظیر آنرا انجام دهید بهتر است مریض را چند لحظه بحال خودش بگذارید تا نفس راحت کشیده و بصورت راحت سرفه نماید. سرفه کردن بهترین وسیله است که بواسطه آن پارچه غذا از گلو، جائیکه بند مانده جدا میگردد و اگر متوجه شدید که حالت او بهتر نشد در آن صورت دهان مریض را باز کرده و انگشت خویش را که پاک باشد بگلویش داخل نموده و پارچه غذایی را که در گلویش بند مانده بکشید و اگر امکان آن نبود که غذا را از گلویش بیرون کنید در آن صورت با همان انگشت خویش که در گلویش فرو برده اید پارچه غذا را بسوی معده برهانید تا جای خود را تغییر داده داخل معده گردد. و اگر این کار شما نتیجه مطلوب نداد در آن صورت مریض را رو بروی زمین خوابانیده و آهسته آهسته به پشتش بزنید. اگر کودک شما باین عارضه دچار شد در آن صورت بدون اینکه عمل متذکره را انجام دهید یا های طفل را بلند کرده و سرش را بزمین قرار دهید و لحظه صبر کنید تا طفل سرفه نماید آنوقت پارچه غذا که در گلویش بند مانده است پائین میاید.

## اگر پارچه غذا در گلو گیر کند

بعضی در وقت صرف غذا حالتی برای یک شخص رخ میدهد که غذا در راه گلو بند شده و شخص را دچار تکلیف زیادی میسازد. این حادثه نزد بزرگان و اطفال رخ داده میتواند در خانواده ها عموما عادت باین است که بمجرد وقوع حادثه یکی از اعضای فامیل برای اینکه تکلیف شخص را رفع ساخته باشند بادست به پشت او میزنند در حالیکه باید ملتمس باشند که این کار شان عوض اینکه کمکی به شخصی مورد نظر نماید خطراتی را برایش بار میآورد - زیرا در نتیجه این عمل امکان آن میرود که پارچه از غذا بداخل شش ها گردیده و خطرات زیادی بار بیاورد.



## نقش شیر گاو در سرگ اطفال

می آید که موجب شوک میگردد. البته در همه موارد، در موارد عدیده در اثر ورود مکرر مقدار اندک غذا به ریه اختلالات اضافی پیش می آید مثلاً سر ما خوردگی که قابل دفع و جبران نبوده است. چون بدن طفل در سال اول زندگی بسیار ضعیف است - از جمله قلب او نمی تواند متحمل فشاری گردد و گروه های سرخ خون او اندک است انسداد حتی قسمت های کوچکی از ریه هایش میتواند عواقب وحشتناکی ببار آورد.

برای جلوگیری از اینگونه رویداد ها دکتوران طب رعایت حد اعلا ی صحت اطفال را توصیه مینمایند از آنجمله تغذیه با شیر مادر تا وقتی که ممکن باشد.

(د. آ. د)

البته اینگونه تحولات ریوی در بیماریهای سرما خوردگی نیز روی میدهد ولی در بسیاری از شیر خوران ناشی از قبلی مواد در ریه میباشد مثلاً در قسمتهای مسدود ریه ها وجود اجسام مریکب از ذرات کوچک چربی با ثبات رسیده است. طبیبان احتمال میدهند که هنگام غذا دادن بطفل در خواب مقدار کمی از غذا به گلو بر میگردد و وارد ریه میشود بدون اینکه در اثر سرفه خارج شود و ذرات پروتئینی شاخه های نازک ریه را امسلود میسازند بعلاوه اورگا نیسم طفل در صد حمله به پروتئین بر می آید و اجسام دفاعی میسازد. بدن با ل بر خورد چند بار با پروتئین شیر عکس - العمل های الرژیک شدید بوجود

تا بحال برای مرگهای ناگهانی اطفال توضیح رضایت بخش نیافته بودند و فکر می شد که مرگ در اثر کمبود اکسیژن روی میدهد. اکنون دو طبیب جمهوریت اتحاد آلمان پس از تحقیقات فراوان باین نتیجه رسیده اند که در مرگ ناگهانی اطفال حساسیت آنان در برابر شیر گاو نقش موثری بازی میکند. در اتو پسی اینگونه اطفال - طبیبان متذکره متوجه تحولات شدیدی در ریه هاشده اند. این آسیبهای ریوی عبارت از انسداد شاخه های نازک ریه میباشند که در اغلب آنها بلغمهایی بچشم میخورند. در نتیجه این انسدادها قابلیت جذب اکسیژن تقلیل مییابد تا اینکه بالاخره مانع تنفس شده و موجب مرگ میگردد.

# مردی بانقلاب

نشان بدهید!

آنمرد بدون تاخیر اجازه نا مه ایرا که از طرف پولیس صا در شده بود به الک نشان داد. او مطابق لایسنس اجازه داشت دستفروشی کند. لایسنس بنا م «جا سو پرودو» ترتیب یافته بود و در صحت آن تردیدی وجود نداشت.

الک گفت: «شما از جور جیا نیستید. اما عیبی ندارد. شاید از ها مپ شایر یا ماسا چوست بیا یید.

مرد با لحن کرختی پاسخ داد: به صورت دقیق از کنکتیکو می آیم اما در جور جیا زندگی کرده ام. شما به زنجیر کلید ضرورت ندارید، در نگاهش آناری از شوخی پیدا بود.

نه. من هیچ چیزی قابل پنهان کردن ندارم و بنا بر این هیچوقت با خود کلید نمی گردانم. الک به دنبال حرفهایش به اشیای داخل تبنگ نظر انداخت و گفت: «این محل جای مناسب نیست که برای فروشندگی انتخاب کرده اید.» مرد فروشنده در جواب اظهار داشت: میدانم آقای الک! به دفتر اسکا تلند یارد نباید بسیا رنز دیک شد.

«شما از کجا مرا می شناسید؟» مرد فروشنده بدون احساس پشیمانی اضافه کرد: «اکثر مردم شما را می شناسند همین طور نیست؟»

الک متوجه بوتهای کری بلند فروشنده شده سر تا قدمش را از نظر گذشتا ند و سر خود را تکان داده از مقابل او رد شد.

فروشنده مامور پولیس را تا جایی با چشم تعقیب کرد که از نظر نا پدید شد و آنگاه دستمال مرطوب را دوباره به روی سما ن روی تبنگ هموار کرده گوشه های

آنها محکم بست و بهمان سمتی حرکت کرد که الک رفته بود.

وقتی رای بنت از عمارت مایتلند بیرون آمد تا برای خوردن نان چاشت پرود مردی را دید که در گوشه پیاده رو ایستاده است نگاه تندی بصورتش انداخت اما نتوانست الک را بشناسد و گمان هم نمی برد که از طرف کسی تعقیب شود. در مهما نخانه کوچک سر کوچه رای وفیلو جانسن نان چاشت ساده شانرا صرف می کردند کسی که در تعقیب رای بود میز مقابل را انتخاب کرد. رای کنار جانسون نشسته اظهار داشت: «اینها شیطان پیراز معاشات ما کارگران بنام اعانه ده فیصد را وضع میکنند و روز از معاشی من شروع میکنند و روز نامه هافردا سر صبح خبرش را نشر میکنند که مایتلند مبلغ پنجصد پوند استر لنگ مثلاً بکلنیک فورد اعانه داده است. جانسون در جواب رای گفت:

او یکمرد خیر خواه است اما آنچه به وضع ده فیصد معاشات ارتباط می گیرد، شاید او می خواهد از شر شما خودش را برهاند او چه کمکی می تواند بکند؟ تجارت در حال رکود است و بازارهای پولی بی موازنه تر از هر وقتی لابد پیر مرد عقیده دارد که وجود شما به نحوی زاید است. امارای در صورتیکه شما صفحه اید ه آل زندگی را فرا موش کنید ...!

رای جوان بینی خود را کش کرد در حالیکه رنگ صورتش سرخ شده بود جواب داد: «صفحه ایدال زندگی؟ من کمترین معاش را میگیرم وفیلو تو میدانی که من به پول بیشتر احتیاج دارم.»

«اگر من مثل تو فکر می کردم یقیناً دیوانه میشدم و یا لا اقل یک جانی بزرگ از من ساخته میشد. معاش من هم پنجاه فیصد بیشتر از شما

## تا اینجا جای داستان:

گفته مامور ورزیده پولیس که پس از تپ و تلاش دو ساله توانسته بود به سازمان بقه ها راه یابد به اثر یک اشتباه کو چکس کشته شد.

اکنون الک به تشویق دیک گاردون در پی جمع آوری معلومات راجع به شغل اصلی جان بنت و اتحادهای مایتلند برآمده است. الک در نزد دفتر اسکا تلند یارد بامرد مر موزی مواجه میشود که شغل فروشندگی دارد.

نمی باشد اما باز هم این پیر مرد صد ها هزار پول خود را بالای من اعتبار میکند. هنر خوشبخت زیستن درین است که احتیاجات خود را به صفر باید تقلیل داد و آنکاهست که آدم همیشه پول بیشتری می داشته باشد. خواهر شما در چه حال است؟

رای با بی تفاوتی پاسخ داد: تشکر خوب است. ایلا هم عین عقیده شما را دارد. کار بسیار ساده است که آدم مشکلات و غمهای دگران را فیلسوفانه قضاوت کند درین لحظه رای متوجه مردی شده که درمیز مقابل شان نشست و از ویلو پرسید «این مرد عجیب کیست؟» ویلو که قو دیدش بفاصله های دورتر کمی ضعیف بود عینک خود را به چشم گذاشت و در جوابش گفت:

«او الک از ماموران اسکا تلند یارد است» ویلو پس ازین توضیح بطرف تازه وارد خندید. این تجدید آشنا یی بود و در عین زمان باعث نا راحتی و خشم رای بنت شد. ویلو، مامور پولیس را به میز خود دعوت کرد و بمعرفی هر دو طرف پرداخت: «دوست من آقای بنت...





حافظی نموده حرکت کرد .  
فیلو از الك پرسید شما قبلا هم  
ایلابنت را می شناختید ؟

بسیار سطحی می شناختم و  
تقریبا همه مردم را بصورت سطحی  
می شناسم . مردمان خوب و خراب  
همه را . و هر قدر يك آدم خوبتر  
باشد ، همانقدر کمتر او را می  
شناختم . خوب خدا حافظتان

وقتی جانسون از زینه های عمارت  
مایتلند بالا رفت الك بدون هدف  
به راه روان شد . جاده را قطع کرده  
ایستاد تا برای خودش سگرتی  
روشن کند ساعت چار بود و يك  
تکسی به مقابل دروازه مایتلند منتظر  
کسی بود هنوز چند دقیقه سپری  
نشده بود که الك متوجه پیروان  
آمدن مایتلند پیر شد او عجله داشت  
نه بطرف راست و نه بسمت چپ  
می دید الك با دلچسپی خاصی او را  
نگاه کرد الك این مرد را صرف از  
طریق دیدن می شناخت و یکی دوبار  
هم با او در دفترش بخاطر یکی دو  
فقره سرقت خانم های که  
نزدش کار می کردند ملاقات کرده  
«باقی دارد»

اما پدرم باز هم به یکی از تفریحات  
خود رفت و بسیار خنده آوراست  
که اگر از حرکت دو ساعت پیشتر  
ترنی که پدرم با آن مسافرت کرده  
مطمئن نمی بودم حال قسم میخوردم  
که او را در يك موتر سرویس دینده  
ام جانسون کمی غیر ماهرانه به  
معرفی پرداخت :

«دوست من آقای الك» .

الك اظهار داشت : ماد مواز لبنت  
خوشحالم که با شما معرفی شدم .

رای خدا حافظی کرد و پیش از  
اینکه حرکت کند ایلا چیزی در  
گوشش گفت .

الك دید که پسر جوان چگونگی  
پشیانی اش را ترش کرد . و با

صدای نسبتا بلند که کمیسر هم  
هم شنید جواب داد : نه ، نه من دگر  
ناوقت بر نمی گردم سپس کلاهش  
را بسر گذاشت و از آنجا دور شد

ایلا با حرکت دادن گوشه لبش  
که ناراحتی ویرا میرساند رفتن  
برادرش را تعقیب کرده سپس بافیلو  
دست داد و باخم کردن سر از الك خدا

را ترك کرد از پشت سر او امیدید .  
الك همراه جانسون به طرف دفتر  
روان شد و وقتی آنها به شعبه بانك  
اتحادیه مایتلند نزدیک شدند دفعتا  
جانسون ضمن تشریح دلچسپ فلسفه  
اش از صحبت باز ایستاد و قدمهای  
را تیزتر ساخت الك در پیاده رو  
خیابان مقابل خود رای بنت و در  
کنار او سیمای لاغر دختری را دید .  
آندختر پشتش را بطرف آندو مرد  
برگرداند اما الك فوراً متوجه شد  
که او کسی جز ایلابنت نبود و  
پیش از آنروز دو مرتبه ایلا بنت

را دیده بود و استعداد نهادی برای  
شناخت مردم حتی از پشت سر  
داشت وقتی جانسون به طرف آنها  
رفت ایلا با اشاره دلپذیری به او  
سلام کرد .

قیافه خوشحال جانسون به  
سرخی گرایید و با سرعت زاید الوصفی  
اظهار داشت . ماد موازل  
بنت دیدن شما برای من يك سعادت  
غیر منتظره است .

الك متوجه شد که جانسون با  
چه حرارتی دست داد .

ایلا بنت اظهار داشت . امر و  
اصلا نمی خواستم به شهر بیایم

و اینها هم آقای الك کمیسر پولیس . الك  
حرف فیلو را تصحیح کرد : بهتر است  
سر جنت بگو یید زیرا من همیشه  
در مواقع ترفیع بد شانس بوده ام .  
نمی دانم آدمی که می تواند به  
آسانی مشقت دزدان را باز کند چرا حتما  
بداند خاوج واشنگتن در کدام سال  
تولد یافته و یا تا پلیون بنا پارت  
به کدام تاریخ مرده است چه ضرورتی  
به حافظه سپردن تاریخ و سنوات  
دارد ؟

هیچ نمی فهمی چرا از من می  
خواهند تاریخ تولد و مرگ مردم  
را به خاطر بسپرم شما آقای بنت  
همیشه در همین هتل غذای تانرا  
صرف می کنید .

رای با سر اشاره کرد .  
الك به صحبتش ادامه داد : «تصور  
میکنم پدر شما آقای جان بنت را  
هم می شناسم ...»

رای متردانه از جایش برخاسته  
نسبت کمی وقت معذرت خواست  
و آندو را تنها گذاشته از هتل  
خارج شد .

الك به فیلو گفت : «جوان مقبولی  
است» ولی تا وقتی رای بنت هتل

# زندون

# دخوات

## از دنیای جوانان

بو هنمل غلام جیلانی یفتلی

### فکر کردن چیست و چگونه انجام می یابد؟

#### تحصیل در آلمان

گابریلا تر است که در یک صومعه ترتیب شده با اعضای خانواده اش در برلین زندگی میکند پیش از آنکه به تحصیل خود ادامه دهد به حیث مو دل عکاسی در نیویارک کار می کرد اما دفعتاً تصمیم گرفت به تحصیل ادامه دهد و هم همان بود که در رشته مهندسی تعمیرات به تحصیل پرداخته سر انجام پس از توفیق دو رشته مورد نظر اکنون سمت معلمی را دارد.



گابریلا تر است زمانیکه بحیث یک مودل عکاسی کار میکرد

انسان در هر جایی که باشد در هر موقعیتی که قرار بگیرد خواسته و ناخواسته و عمدتاً و یا بدون اراده به تفکر کشانیده میشود. زما نیکه ما بیکار می مانیم و با اصطلاح چرتی میشویم، هنگامیکه می خواهیم تصمیم بگیریم و با لای مغز خود فشار آورده راه های مختلف حل یک پرا لم

و مشکل را جستجو کنیم، و وقتی که اراده می کنیم چیزی بنویسیم، شعری بسرانیم، و یا پلان یک مهانی را طرح بنماییم در حقیقت در همه این حالات فکر میکنیم. فکر کردن عبارت از آن عملیه دماغ است که در آن مفاهیم و نظرات مربوط، بر اساس یک احتیاج پدید آمده و به

(باقی دارد)

از عظیم نیازی

### لوای جمهوری

طلوع صبح سعادت ندای جمهوری شنیده شد همه جا نغمه های جمهوری درود بر تو و ایثار ت ای زعیم بزرگ که گشت از تو میسر بقای جمهوری ز فیض همت از دوی جان نثار و غیور به اهتزاز در آمد لوای جمهوری هزار تهنیت و شاد باش میگوئیم بر هبران غیور فضای جمهوری تمام مردم افغان اعم ز خورد و بزرگ بوجود آمده اند در هوای جمهوری بحال زار همین ملت فقیر و مریض

نبود چاره یی غیر از دوی جمهوری



و حالا گابریلا تر است سمت معلمی را دارد.



## نامه های رسیده

### شاگردان ممتاز



اسم پشتون  
صنف ۱۲ ج  
مکتب رایعه بلخی  
نمبر صنف اول  
آرزو میخواد معلم شود



و این هم عده از شاگردان ممتاز  
صنوف ده الی دوازدهم لیسه بفلان  
صنعتی

#### تصحیح

در شما ره ۱۸-۱۹ در صفحه  
جوانان و در ستون معرفی شاگردان  
ممتاز عکسیکه بنام شهبلا (نظامی)  
معرفی شده اصلا مربوط به پیغله  
سیما و عکسیکه بنام سیما معرفی  
شده مربوط به شهبلا (نظامی)  
میباشد. به این ترتیب تصحیح  
شود.

و اما اکنون باید متوجه باشید که فقط با قطار کردن چند لغت پیهم وبدون در نظر داشت معنی و سایر روشهای نویسنده نمی شود نام خود را نویسنده گذاشت. امید مایوس نشوید. بناغلی نورالدین!

یک قسمت از مضمون تا آنرا در اینجا نشر میکنیم باتیصره ما بخوانید:

جوانان باید باتهذیب باشند درست ما هم این حرف را تأیید میکنیم.

جوانان باید آداب معاشرت را همیشه و در هر کجا مد نظر بگیرند (که میگوید که نی) جوانان نباید پیش مکتبها استاده شوند «از مدتها ست



## درد دل جوانان

سال گذشته دوره لیسه مکتب را به پایان رسانیده و بعد از سپری کردن امتحان کانکور بیکی از پوهنخی های پوهنتون کابل شامل شدم و اکنون فقط مصروف تحصیل هستم.

و اما درین هنگامیکه باید فقط متوجه تحصیل خود باشم پدرم بفکر آن است تا از دواج نمایم آنهم با کسیکه اصلا توافق روحی بین ما وجود ندارد.

بهر حال من تا امروز در برابر والدین از هیچ نوع بی احترامی کار نگرفته ام و آرزو ندارم که در برابر شان گستاخ باشم اما حالا که مخصوصا پدرم این توقع را از من نموده حیرانم چکار کنم زیرا در قدم اول سعی کردم تا بخاطر وارد شدن

بقیه در صفحه ۶۰

محترم پیغله پیروزه از خیرخانه مینه!

نامه شما که به عنوان صفحه جوانان نوشته بودید بد فتر مجله رسیده به خاطر تراکم نامه ها نامه شمارا به این صفحه نمیتوانیم مفصلا به نشر برسانیم اما قسمتی از آن را چاپ میکنیم قهر نشوید:

روزها پیهم سپری میشه و شبهای ظلمانی هم یکی پس از دیگری می آمد و میرفت... روز ما نیز کم از آن شبها نبود زیرا ابر سیا و پر دمه بی فضای کشورمانرا مسالا مال گرفته بود اما ما باشندگان این سامان هنوز هم به انتظار بودیم... به انتظار آنکه روزی این ابر تیره و تار از روی آسمان مابدور میرود و نور خورشید بر دیدگان ما به آسانی میتابد.

حالا... حالا دیگر آن ابرهای قیرگون فضای کشور ما را ترک گفت... حالا دیگر همان روز رسید و چشم ما به نور خورشید درخشان شده است... این روز را باید گرامی داشت و احترامش نمود... زیرا با تدبیر مردان بزرگی که ناسمها نرا تاریخ بدرستی می نویسد این روز بدست آمده نه رایگان.

محترم مه دو شیزه رخشان از مزار شریف!

احساسات تان قابل تحسین است زامتش صفحه جوانان به خاطر نشر درد دل جوانان، نشر مطالب تر بیوی و سایر مطالب معلوماتی برای جوانان ترتیب میشود و اما مضمون شما با آنهمه کیفیتی که از نظر خود تان داشت به نظر ما قابل چاپ نبود البته به اثر سعی و کوشش و مطالعه تان روزی خواهد رسید که مضامین بکر شما بزیور طبع مزین شود.



## آداب معاشرت

## اندک رنجها...

حسادت پدیده خود خواهانه ایست که سعادت انسان را برهم می زند و این مکرر کدورت سایه نا باوری و عدم شناخت در زندگی زنانشو هری است. بعضاً حسادت ها باعث از هم پاشیدن زندگی آرام و بی دغدغه فامیل ها شده و میشود.

حسادت اصلاً اگر به شکل منطقی و طبیعی اش باشد زبانی از آن متصور نخواهد بود ولی اگر حسادت راه افراط را پیمود و از بدگمانی ها و سوء ظن های پیهوده سرچشمه گرفت آنوقت است که شیرازه زندگی را بر



هم زده نه تنها يك موجود یعنی شوهر را بلکه چندین موجود بیگانه را نیز به خاک سیاه خواهد کشانید. اکثراً زن ها موجودات حسود و اندک رنج اند و از کوچکترین رویه شوهر شان ولو خیلی ساده و بی ریا باشد حسادت میکنند مثلاً اگر زن و شوهری که بهم عشق و علاقه عمیق دارند، روزی زن به

## بخت و یسر

## پودین



در آغاز پنج زرده تخم مرغ را در ظرفی ریخته خوب بهم بزنید بعد سه سفیده آنرا نیز بدان علاوه کرده با هم مخلوط نمائید آنگاه يك و نیم پیاله شیر را با شکر یکجا کرده و اگر خواسته باشید يك دوم پوست لیمو ترش را تراش کرده به آن اضافه کنید و این مخلوط را با حرارت ملایم بجوشانید بعد از روی آتش برداشته بگذارید کمی سرد شود سپس با مخلوط تخم مرغ که آماده کرده اید اضافه کنید و مخلوط نمائید.

۶. گرم قند را در ظرف فلزی که عمیق باشد بریزید و روی آتش قرار دهید تا اینکه قند آب شود و کم کم قهوه ای رنگ گردد. بعد يك چهارم حصه يك پیاله آب به آن علاوه نمائید همیشه چند جوش زرد و آتش تمام شد آنرا بهم بزنید و در قالب بریزید و تکان دهید تا تمام قالب را بپوشاند. بعد در بین قالب مایع آماده شده را انداخته و سرش را بپوشانید. قالب در بین ظرف بزرگ آب جوشی که روی آتش قرار دارد بگذارید البته طوری که در آب فرو نرود و مدت نیم ساعت آنرا بماند تا نسبتاً سخت شود و بعد از روی آتش بردارید. سپس روی قالب يك بشقاب را گذاشته و قالب را چپه کنید پودین از قالب جدا شده روی بشقاب قرار میگیرد سپس پودین تهیه شده را بماند تا سارود شود.

## ماسه چیست؟

ماسه در ظاهر ماده غذایی است که از شیر بدست می آید لیکن در واقع دارای تمام مواد و خواصی است که در شیر وجود دارد.

ماسه بهترین غذا برای کسانی است که نمیخواهند چاق شوند و گذشته از آن ابو مین چربی، راکتوز و املاحی چون کلسیم، فاسفر، پتاسیم، آهن سئگانیزم، منیزیم و گوگرد هم در آن موجود است. این

## آداب زندگی

زندگی از خانه و خانوادہ شروع میشود. لیکن این بدان معنی نیست که افراد خانوادہ همدیگر را تحمل کنند بلکه باید کو شش نمود در خانوادہ محیطی بو جود آید که همه افراد احساس خو شبختی کر ده و زندگی آرامی را بگذرانند تا روز بروز زندگی شان شیرین شده باشد.

باینکه خصوصیات اخلاقی افراد در ایجاد پیوند هایشان اهمیت زیادی دارد ولی فواید و آداب زندگی نیز نقش مهمی درین میان به عهده دارد به این صورت از تباط های موجود بین افراد در مرتب و منظم میکنند

و هر فرد آنرا در زندگی شخصی و اجتماعی باید رعایت کند. همه افراد باید اینرا رعایت کنند که هیچوقت کار های شخصی خود را به دیگران محول نسازند، اگر هر کس شانه از کار خود خالی کند هیچکاری صورت نخواهد گرفت و یا اینکه این بار سنگین بطور ناعادلانه بر دوش چند نفر سنگینی خواهد کرد.

هر گاه در خانه خدمتکاری دارید که وظیفه وی پاک کردن و مرتب کردن بقیه در صفحه ۵۸



زنان مانند کوه های خوش منظره هستند که باید آنها را از دور دید و از مناظر شان لذت برد.

(ضرب المثل جاپانی)



## نقش شکر در غذای کودک

وقتی طفل شما بین سن ۹ و ۹ ماهگی می‌رسد می‌خواهید تدریجاً شکر را از فارمول غذایی اش دور سازید. ولی باید گفت که این موضوع به اشتباهی طفل مربوط است. اگر از یک مرحله کم اشتباهی در سن ۹-۱۰ یا ۱۱ ماهگی سپری می‌شود پس وقت خوبی برای پس کردن شکر از فارمول غذایی طفل محسوب می‌گردد.



از طرف دیگر اگر طفل شما طوری است که هیچگاه سیر به نظر نمی‌رسد و مدام قبل از وقت معین گرسنه می‌باشد در آن صورت بوره‌ها از غذای طفل تا وقتی که ۷ یا ۸ ماهه نشود کم نکنید.

ماست خوری بوره را از فارمول غذایی طفل کم سازید تا آنکه بکلی باقی نماند.

مترجم: محمد حکیم نا هض



این سه نوع لباس زیبا برای خانم ها و دانشجویان انتخاب شده.

## آیا رشد طفل شما سریع است؟

رسید. از نگاه فیزیکی ذهنی و احساساتی در هرگروپ بعضی اطفال نسبت به عدد دیگر پیشقدم اند و بعضی در بسیاری ساحات انکشافی عقب مانده تر اند.

برای اینکه به این مسئله دسترس یابیم و به اطفال کمک نمائیم ضرورت داریم تا درجه رشد فردی را بدانیم آیا این طفل از زمره اطفالیست که زود به بلوغ می‌رسد و رشد میکند اگر چنین باشد وی مجال اینرا دارد تا از بعضی اطفال هم سن خود پیش‌روود. اگر از جمله گروپ اطفالی است که به آهستگی رشد می‌نماید. باید در مورد وی محتاط بود تا از حد اعظم رشد گروپ هم سن خود عقب نرماند.

رشد اطفال همیشه بطور مناسب به پیش‌می‌رود این دوام داراست ولی همیشه ثابت نمی‌باشد بعضی اوقات هفته‌ها و حتی ماه‌ها خواهد گذشت تا در دوران آن رشد اطفال بهوقفه می‌گراید.

طوری‌که یک طفل از یک سال به سال دیگر تغییر می‌کند ضروریات وی نیز تغییر می‌یابد برای صحت، سلامت و رشد وی رهنمایی و درک والدین و مربیان ضروری است و نوع محیط خانه، مکتب و جامعه که امکانات مستحتمندی و رشد وی را بار می‌آورد تاثیر بزرگی دارد. (ترجمه استالی)



طفل جوان کوچکی نیست. آنها چون بزرگسالان فکر و حسی کرده نمی‌توانند و عکس‌العمل نشان نمی‌دهند. بهراندازه که یک طفل از نگاه فیزیکی و ذهنی تقویه می‌یابد به همان اندازه ضروریات نیرو و استعداد وی نیز تغییر می‌نماید. بعضی اوقات بزرگان آنها را شنیده سر زدنش می‌توانند و از ایشان توقعات زیادی دارند، اکثراً والدین در مورد اطفال شان چیز بهتری نمی‌دانند.

اولین مسئولیت والدین و مربیان که صمیمانه و زودمند اند تا در رشد اطفال شان کمک نمایند نیست تا ضروریات جداگانه هر طفل را بفهمند هر کودک با خود وراثت خود را بار می‌آورد و هر طفل در محیط خاصی تولد می‌گردد این مشکل است تا تاثیرات هر دورا از هم جدا کنیم و باید همیشه این دو فکتور را مدنظر داشت. طفل با نیرو و استعداد فطری خاصی بدنی می‌آید و این تغییر یافته نمی‌تواند. بطور مثال چگونگی فهم و ذکاوت وی محدود به مغزیست که در دوران تولد دارا می‌باشد.

بعضی از آنها نسبت به یک تعداد دیگر بسیار به آهستگی و دیرتر می‌آموزند، درحالی‌که یک تعداد بسیار زود و آسان تر می‌آموزند. والدین و مربیان باید از تفاوت های بین اطفال شان که برای آنها اعطا گردیده است و تفاوت های فطری و ذاتی که اساس انکشاف ایشانرا تشکیل میدهد، اطلاع کامل داشته باشند.

همه اطفال تا رمل - طور طبیعی ردیف مشابه رشد را تعقیب میکنند. درائی تفاوت زیاد در آنچه از ولادت، تجربه و عکس‌العمل آنها به میان می‌آید دو طفل در عین فامیل از این ردیف از عین نقاط خواهند گذشت بعضی‌ها به زندگی بسیار مشتاق است دیگران بی اعتنا اند و کمتر علاقمند اند.

هرگاه قادر شویم تا طفل ما را بشناسیم و در موقع رشد به آنها کمک نمائیم در سلسله تا رمل بعضی اطفال بطور متوسط بسیار زود و بعضی از آنها بسیار آهسته نمو می‌کند. وی بایست که سن مجبوعی آنها به جوانی طبیعی خود خواهند

# تسخیر ناپذیر

پسر خوب ولی بی تصمیم است بالاخره العالی هافاتج بودند کجاست سربازان فرانسوی ؟ بلی انگلیس هائیزه را گذاشتند و مانند سوش خرمایا به خانه های خود فرار کردند . المانیها فاتح شدند و چیزی که خواستند گرفتند . آیا همینطور نیست... اما ویلی دوسال در خیاط خانه های پاریس کار کرد به فرانسوی خوب حرف میزند و از همین سبب است که او را اینجا فرستادند . ولی زندگی بین فرانسویها مردم دست و لبازی هستند . المانیها نمیتوانند بین آنها زندگی کنند .

پیرزن دو بوتل شراب آورده و بالای میز گذاشت . ویلی بیست فرانک از جیب بیرون آورده به پیرزن داد . پیرزن حتی تشکر هم نکرد . هانس به فرانسوی مانند ویلی باجرات صحبت نمیکرد اما پس حال اندکی آموخته بود . آنها این خود به فرانسوی صحبت میکردند . ویلی همیشه اشتباهات هانس را اصلاح میکرد و از همین نسبت هانس با ویلی دوست شده بود . این آشنایی بسیار بمقاد هانس بود و از طرفی هانس میفهمید که ویلی مفتون او است . بلی او مفتون قد بلند و رسا شانه های پهن موهای مجعد و چشمان آسمانی او شده بود . هانس همیشه از موقعیت استفاده کرده و به فرانسوی تمرین میکرد . اینجا هم بسا صاحب خانه به فرانسوی صحبت میکرد اما آنها هر سه خاموش بودند . مثل اینکه آب در دهان داشتند . هانس به اطلاع آنها رساند که پدرش دهقان است و وقتیکه جنگ پایان بیاید او به مزرعه پدری اش باز خواهد گشت هانس مدرسه را در موشن تمام کرده بود مادرش میخواست تا او تاجر شود اما دل هانس نمیخواست و از همین سبب بعد از سبزی کردن امتحان آخر به آموزشگاه کشاورزان ثبت نام کرد .

دختر جوان آنها را مخاطب ساخت - شما اینجا آمدید که راه را بپرسید و به شما جواب داده شد شراب را بنوشید و خارج شوید . هانس آنگاه طوری که لازم است دختر را تماشا کرد . بسیار زیبا بود چشماش قشنگ و تارک بینی راست و چهره اش بسیار رنگ پریده بود . لباسهای بسیار ساده به تن داشت ولی بیک دختری عادی دهقان شبیه نبود از طرفی کدام خصوصیت هم نداشت اما در او خشونت دهانی نیز دیده نمیشد . هانس از آغاز جنگ از سایر سربازان راجع به زنهای فرانسوی داستانها شنیده بود زن های فرانسوی کیفیتی دارند که دختر های المانی از آن بی بهره اند . چیزی که ویلی گفته بود ولی وقتی فهمید که هانس چه چیز را مخصوصا در نظر دارد جواب داده بود هرگاه دیدی آنگاه میفهمی . هانس چیزهای دیگری هم راجع به زنهای فرانسوی شنیده بود به او گفته بودند که زنهای فرانسوی بسیار طماع هستند که انگشت نیاید در دهان آنها گذاشت . بلی یک هفته بعد خودش به پاریس خواهد رفت و همه چیز را با چشمهای خود خواهد دید . میگفتند که فرمانده راجع به محلات خوشگذرانی اوامری صادر کرده است .

ویلی به هانس گفت : شراب را بنوش و برویم . ولی هانس خوش بود و نمیخواست او را به عجله وا دارند .

شده ...  
- حماقت نکن تو که مرد هستی . چه فرق میکند که دیر شده . ماراه را کم کرده بودیم اینطور خواهیم گفت :

هنوز تارک نشده بود آفتابیکه بطرف باختر فرو مینشست نور خود را به دریچه های آشپز خانه دهقان میریخت و ویلی صورت کوچک مو های تیره و اندام پرک داشت . قبل از جنگ بصفه مودل خیاط کار می کرد . ویلی نمیخواست که هانس او را انسان آلوده حساب کند . ویلی برخاسته و بطرف دروازه ای که چند لحظه قبل هانس از آنجا داخل آشپزخانه شده بود قدم گذاشت . پیرزن وقتی فهمید که او برای چه منظوری می رود چپ کشیده و خود را در مقابلش پرتاب کرد .

پیرزن فریاد کشید ... نه ... نه ... نه . هانس بیک جیب خود را به پیرزن رساند از شانه پیرزن گرفته و با قوت او را بطرف دروازه هل داد . پیرزن به دروازه خورده و افتاد هانس تلفنگچه را از ویلی گرفت .  
- هر دوی شما خاموش بمانید .  
او این کلمات را به فرانسوی که لیریز از لهجه المانی بود ادا کرد و بعد ویلی را بطرف دروازه برداند .

- برو - من اینجا آنها را مراقبت میکنم .  
ویلی داخل اتاق مجاور شد ولی یک لحظه بعد دوباره برگشت .  
- او بیوش است .  
- چه فرق میکند .  
- من نمیتوانم . ارزش ندارد .  
- تو احمق هستی . زن .

ویلی سرخ شد - بهتر است برویم . هانس متفکرانه شنه هایش را بالا انداخت .  
- بوتل را تا آخر بنوشم بعد میرویم .  
هانس دلش نمیخواست عجله کند . کمی استراحت برایش لذت بخش بود . او امروز تمام روز از موتو سایلر پیاده نشده بود بسود باهاودست هایش درد میکرد .  
قرارگاه آنقدر هادور نبود تنها تا شهر سواسون (۱۵) پانزده کیلومتر راه است . شاید طالع یار باشد و یک پستر پاک و مناسب نصیب شود .

اگر دختر آنطور احمقانه پیش آمد نمیکرد طبعاً هیچ چیز اتفاق نمی افتاد آنها را را کم کردند . دهقانی را که در مزرعه کار میکرد صدا زدند و دهقان عمداً به آنها دروغ گفت و همین سبب شد که آنها راه را اشتباه آمده و به این روستا برسند در مزرعه تنها برای پرسیدن راه وارد شدند و بسیار مودبانه سوال کردند اما مرشد بود که با اهالی احترام کارانه پیش آمده بود . مگر در صورتیکه فرانسویها خود بد رفتاری نکنند دختری دروژه را کشود . و به آنها حالی نمود که نمیتواند در دادن نشانی کمکشان کند ولی آنها ترجیح دادند داخل آشپزخانه شوند و از پیرزن پرسش کنند . مادر دختر راه را به آنها نشان داد . دهقان و دختر و خانمش چند دقیقه قبل نان شب را خورده بودند روی میز هنوز هم بوتلی از شراب باقی مانده بود هانس حس کرد که از تشنگی میمیرد . گرماییداد میکرد و هانس تنها یکبار در نیمروز نوشیده بود او خواهش یک بوتل شراب را از آنها کرد و ویلی اضافه نمود که پولش را میبرد ازند . ویلی

ویلی تبسم کتان بهانس گفت :  
- عزیزم ترا خوب رنگ آمیزی کرده اند . در چهره اش اثر پنج انگشت با ناخن های تیز که خراشیدگی های عمیقی ایجاد کرده بود دیده میشد .

هانس با احتیاط روی خود را بادست مالش کرد .

- توله سركم بود چشم های ما را از حدقه بکشد .  
تینجر باید مالید فعلاً داد و فریادش تمام شده میتوانی بروی .  
- آری میفهمم .. باید رفت . اما خیلی دیر

اوبه آشپزخانه بازگشت . پیر مرد هنوز هم در صحن اتاق چاییکه هانس او را از یاد آورده بود افتاده بود . صورتش پر خون بود و نالش میکرد . پیرزن پشت به دیوار ایستاده بود و با چشم های از حدقه برآمده بطرف ویلی دو سیمت هانس می تگرست وقتی هانس داخل آشپزخانه شد پیرزن آهسی کشیده سخت گریست .

ویلی عقب میز بالای چوکی نشسته تفنگچه را در دست میفشرد . در مقابل او گیلان نشویده ای شراب دیده میشد هانس نزدیک میز آمده و گیلان برای خود ریخته یکدم سر کشید .



# خواندیمر گکو حید

یا

## دلیکو ال، شاعر، مترجم او حساس خواندیمرینه

حبیبالله رفیع



مرحوم وحید

چه یادی تر خپلې کټې پورې کاندې  
تر خپلوی په دښمنۍ یې خوشا لیرم  
دېلو په خیال چه غوښتنې دېرو خوری  
وری ښیم نه بهدی شان خو شا لیرم  
چه دنورو جامې وکاپې خان پټ کا  
خدای دی نه کچه له هغو حسا لیرم  
هره هرچا ته گوته نیسی خان دی هیری  
بس «وحیده» ستا انصاف ته حیرانیزم  
دی دخپل ژوند تصویر دویا مرگ ترس  
لیک لاندې داسې راکاږې :

چه زړا سره پخولادی هغه زهیم !  
هرور چه لهخندا دی هغه زهیم !  
بیژندلی چه ښادی یې تروښه نهده  
چه لهلم سره پیدا دی هغه زهیم !  
چه هیلې یې په خوانی شوی خوانیمرگی  
چه هوس یې نیمه خواندی هغه زهیم !  
که مری هم دجا پروا ور باندې نشی  
چه یې مرگ دومره وړیادی هغه زهیم !

غوږمالي چه یې غندلي گناهکار دی  
چه محکوم بهدی گناه دی هغه زهیم !  
به امید امیدگی خدا پرو چه که تگ ته  
تیل وعلی هره جراحی هغه زهیم !

چه یې در دو ته بی قدره غونډی ښکاری  
د درد منو همنا دی هغه زهیم !  
چه یې کس او بی ملگری دی «وحیده»  
چه یوازې یکتشادی هغه زهیم !

وحید رښتیا هم دخپل سوی زړه فروښونه  
له خان سره قبرته یووول اودهغې ناکامی  
خپره یې به مخ وخوړه چهده یې پخوا به یوه  
شعری بېشکوبی کړی وه :

آمو فریاد سلگۍ راوړلې آشنا په آخر  
ناکامی وایی خه چه غوړته ارمانونه یوسم  
نه بشپړی پېښگری ژوند «وحیده» امید  
راخه مرستون له چه دسوی زړه عرضونه یوسم

خو وحید زماخوږ دوست او ملگری دی  
ډیر مینه ناک او وفادارو خو افسوس زه  
بی وفام .

- مادده وروستی وصیت وانه ورید .  
- مادده دژوند وروستی سلگی ونه شمیرلې .  
- مادده په سترگو گوټی کېښیښو دی .  
- مادده جنازی ته اوږې ورنه کړې .

اوږه داسې وخت دده به مړینه خبر شوم چه  
پوښتنې ته یې ورغلی وم خو افسوس چه دده  
جنازه یې خوشیې مخکې دده له کوره اخستی  
او غوړته یې دغزنی په لور لیردولی وه .  
اروا یې دی تل ښاده وی .

«پای»

«- دادبی او اجتماعی آتو یوه خوند وړه  
مجموعه» هم تری پاتی ده چه خود نشر لری  
او په ښکلو مطالبو ډکه ده .  
دنورو خورو رو مقالو لیکو او ترجمو  
شمیرې له زر گونښه اوږې او دانیس د  
وروستو یوولسو کلو په کلکسیو نسو  
کې به داسې گڼې نه وی چه دده یوه دوی  
یا دری مقالې او لیکنې ته وی پکې راغلي .  
دارو اښاد وحید په شعرو نو کسې نو  
فکرونو خای په خای خوندی شوی او خپل

طوفانی او انقلابی افکارې په ښکلی فلسفې  
رتگ کې په خپلو شعرونو کې خای کړی  
خو افسوس چه دنوی نظام ډیری داسې  
وخت پری وشو چه ده دخپل ژوند وروستی  
شپې ورځې پوره کولی اوزاړه نظام دامحاء  
بولی ته رسولی و .  
دده دوطن مینه دتقوی او اما تشداری  
درسونه اودملت د سعادت فکریه لاندینی  
شعر کې لوستلای شی .

ښه خوی لږ وینا گڼم ته خه وایی  
کار کول ښکلا گڼم ته خه وایی  
تور اوسپن چه وایی په بشر کی خوځ  
دا تو پیر گناه گڼم ته خه وایی  
زه یې په نسب او مال کې نه بولم  
شان شرف تقوی گڼم ته خه وایی  
سپک دی چه په سپکه سترگه گور یل  
داخبر رښتیا گڼم ته خه وایی  
زه دپردی باج او د نیلون خفه  
ښه خپله خمتا گڼم ته خه وایی  
خوان چه د خوانی معنی پیکې بو لسی

زه یې بی معنی گڼم ته خه وایی  
زه خو دبل واپ نه خپله گوډه لا د  
سمه هم صفا گڼم ته خه وایی  
زارشم له پیښتو خو مړه شیرینه ده  
ښه زبه همدا گڼم ته خه وایی  
ترک چه خپله ژبه کا «وحیده» خوځ  
ژوند یې ټول تپاه گڼم ته خه وایی  
اروا ښاد وحید دکام په مینه کې وایی :

که دی بقا غواړی «و حیده» داده  
دکام په مینه کېښه را خه !  
دی رښتیا هم دکام په مینه کې فنا شو  
خو که کام ژوند و تودی به تل باقی وساتي  
په بل شعر کې خپل ملي فکر کتابت  
استقامت او خپلمنلی مینه داسې ښکاری  
ژورژکه لیو نیم نه یو عیرم

په رښتیا رښتیا ویلو له ډاډیرم  
لکه کوږی چه را شوی دی نو خکه  
دیتیم زړا چه اورم خپه گیرم  
له درن متوسره خوښ بهم په درد کې  
له یې دردو سره روغ هم نه خوښیرم  
که خبری می په تا بد ی لگیری  
نورنو وښه له خان سره گډ یرم

دی دژوند له شروع نه تر دریو کلو  
وړاندې هم «وحید» خو دری کاله مخکې یې  
په ډیر و مشکلاتو واده وکړ ود «خاله» په  
ډیر بدلو سره یې خان وحید و یواز ی نه  
کانه او دخپل ژوند ټول امید و نه یې په  
خپل دی ښکلی زوی پوری وتړل .  
خاله نوی له دوو کلونه او ښتی و په

ماته او گوډه زبه به یې «اغاغا» ورته ویل  
او ده به دمرض په بستر هم دخالد له  
خورو خبرونه خوند اخيست خود ۱۳۵۲ کال  
داسد دلسمی ورځی چه سپار یې له خالده

مخ په سپین کفن پټ کړ اوڼ تل له پاره یې  
کوچنی خالد یوازی او «وحید» پرېښود .  
ښاغلی وحید خوان فکر در لود دا فغان  
خوانی ټولنی او جمهوري نظام دده له  
استعدادنه گټې اخيستلو په برخه کې زیاته  
اړه ورته درلوده خوده ... هواده دخوانیمرگی  
غیرې ته پنا وروږ نور هر څه یې تر شا  
کړل او داووه دپرش کلو په عمر یې له دی  
نیمگری دنیا نه دتل له پاره سترگی پټی  
کړی .

ده په خپل ژوند کې ډیر څه لیکلی وو  
دافغانی ټولنی در پا کولو له پاره تی دزړه  
ډیری وینی او غوږوچ کړی چه حتی په دی  
لاره کې یې خان هم قربان کړ .

دشعر ونو یوه لویه مجموعه تری پاتی  
شوه چه زیات ملي اجتماعی انتقا دی او  
ادبی مطالب پکې نفیستی دی .  
«لویه گورنی» یې دخوږ وطنز په  
لیکنویوه خوند وړه مجموعه ده چه د عدالت  
انصاف حق قانون او نورود ورک کیدو په  
باب یې خوږی کیسی پکې لیکلی دی .  
«لویه گورنی» دخوږ وطنز په  
اتردی چه د جامعی دبی انصافو او بی  
عدالیتو نقشه یې پکې را ښکلی ده .

«دښکلو او په زړه پوری داستا نونو  
مجموعه» یې یو بل قیمتی میراث دی چه د  
پژمنتی محیط تیاره گوټونه یې پکې رو ښانه  
کړی دی .

«معراج» یې یوه په زړه پوری تحقیقی رساله  
ده چه د حضرت محمد (ص) دمعراج مفصل  
بیان یې پکې لیکلی او معراج یې دعصری  
علومو په ر ناکې تحلیل او ثابت کړی دی  
«دلفناشخیر» یې یو بل قیمتی تحقیقی اثر دی  
چه داسلام په ر ناکې یې دلفنا شخیر  
خپلې اوپه ځانگړی ډول خپور شوی دی .

«این او عصری علوم» یې یوه بله بکری  
یې ددین په ر ناکې پکې خپړلی ده .  
او علمی رساله ده چه ټول عصری اختراعات  
«دماشومانو له پاره لیکلی گڼی»  
یې په خو مجموعه کې خوندی دی چه په  
ټولو کې گټور مطالب اوماهیم خای شوی  
دی .

(۱۳۵۲ کال داسد په لسمه نیټه دپښتو  
پیاوړی شاعر او لیکوال ښاغلی عبدالاحدوحید  
چمدوطن په مطبوعاتو کې یې صادفانه خدمتونه  
کړی وو وفاتشو دلته دده دخدمتونو په یاد  
داځو کړښی وړاندی کوو :)

هغه دپښتو خوږ ژبی شاعر ، پوخ لیکوال  
دبکر فکر خاوند دهیواد دپر مخک اود هیواد  
والو دهوسایی لیوال و .

«وحید» په کیڅی کې پیسی او ثروت نه درلود  
خوپه سرکۍ یې روڼ فکر او لویه معنوی پانگه  
خوندی وه ...

ده ددوستانو سره مینه ، اخلاص او وفادارلوده  
او دخپلو وطنوالو سره یې کله په جندی لېچه  
کله په طنز اوپوکه دزړه خواله کول اود مینې  
وروری او صداقت لوړته یې بلنه ورکوله ...  
له یوو لسو کلو راپدی خوانی «انیس» سره  
«پښتو» ویله اوپه ډیره مینه او علاقه به دینز  
ترخت ناست و او لیکنې به یې کولی .

«انیس» ته به یې له عربی څخه علمی ترجمی  
کولی په «ترجمان» کې به یې په عملی توگه د  
خورو مفترنو په جبهه کې دخپل چاپیر ترجمانی  
کوله او په «کوچیانو انیس» کې به یې  
ماشومانوته په خوږه او ساده پښتو دسیاسی  
شعور ورکوونکی او د راتلونکو مسؤلینونو  
ورښوونکی کیسی خپرولی .

دده زیاتی ترجمی به یا دسیندونو دژورو او  
یادلفنا دوست اولوپ والی په باب وی اوپه  
خپلو لیکنو کې یې هم تل لور خیالونه اوژورو  
فکرونه موجود وو ساده خبرو به یې هم فلسفې  
رتگ درلود او ژوره فلسفې موضوع به یې پکې  
نفیستی وه او ساده شعرونو به یې هم لوړ  
خیالونه او شاعرانه الوتنی در لودی .

په اسلامی فلسفه کې ډیر ژور اوعمق و او  
اسلامی مسایل یې دنویو او عصری علومو په  
ر ناکې په ډیر مهارت او قوت خپرا ی شوی .

ښاغلی وحید په ۱۳۱۶ کال دغزنی ولایت  
دانډو دولسوالی دعلیز یو په کلی کې زیږیدلی و  
په ۱۳۳۵ کال کې یې دنورالمدارس په دینی  
مدرسه کې دینی علوم پای ته ورسول اوله لومړی  
ټولگی پورې یې د فوق العاده استعداد او  
ذکاوت په برکت اول نمرگی ساتلی وه .

دی له ۱۳۳۵ کال نه تر ۱۳۴۱ کال پوری د  
نورالمدارس اویا دسنایی په لیسې کې ښوونکی  
اودهیواد دزامنو په روزنه بوخت و .

مرحوم وحید په ۱۳۴۲ کال کې دانیس په  
ملي ورځپاڼه کې دمسلمی غړی په حیث په کار  
بوخت شو او دانیس دشراتی عمر تر پایه  
پوری دانیس مسلمی غړی و .

داصلاح انیس له پوځای کیدلو سره ددی  
ورځپاڼی دمسلمی غړی په حیث ټاکل شوی و  
خومرگونی رنځ موقع ورنه کړه چه خپل نوی  
کار ته راشی او ددی نوی کار په خای یې نوی  
کوړته ولیر داوه .

# سرزمین مارها

از نظر علم طب زهر مارهای شیتو موردتیک بزرگترین شروت طبی بشمار میرود.

یکروز مشاهده کردیم که پرنده مار درازی را در زمین صید کرد و بعد از اینکه به هوا بلند شد آنرا بهر یکا انداخت. این یک نوع انتقام گرفتن پرنده از شیتو موردتیک بود.



بردار یک نفر مهندس نقشه کشی، یکداکتر طب، یازده نفر دریانورد و که از جمله دونفر آنها غواص بودند و یک دهقان سالخورده و با تجربه که سالهای زیادی را در نزدیک این ناحیه زندگی میکرد.

در شمال غرب بندر دلیان در بحر پونجی جزیره غیر مسکونی ای وجود دارد که مساحت آن یک کیلومتر مربع بوده و بزرگترین مارهای زهر دار در آن زندگی میکنند و ازین سبب مردم این جزیره را بنام جزیره مارها یاد میکنند.

کشتی تحقیقاتی ما تقریباً پنج ساعت به استقامت غرب روان است و این جزیره که بشکل یک کوه در روی دریا واقع است از دور نمایان میشود.

تمام قسمت جزیره ماران بصورت مساوی درین آب قرار گرفته. آیا این مارهای زهر دار از کجادرین جزیره آمده اند؟ چرا تعدادشان اینقدر زیاد است؟

چون مارها دارای خون سرد میباشند ازین سبب حرارت بدن شان در دو نوع اقلیم و آب و هوا قابل تغییر بوده و بهر نوع آب و هوا مطابقت حاصل کرده میتوانند. در حالیکه جزیره در زمستان یو شیده از یوف است.

چطور این مارهای زهر دار و خطراتی که درین جزیره زندگی دارند، چه مناسبت های بین آنها و دیگر خزندگان موجود است؟ چطور امکان دارد ازین زهر های خطرناک در راه صلح و بهبود اجتماعی کار گرفت؟

برای اینکه باین سوالات جواب داده باشیم نگاهی به تحقیقات علمی که چند سال قبل درین مورد صورت گرفته می اندازیم.

در سال ۱۹۵۷ یک تعداد علما درین جزیره یک سلسله تحقیقاتی را انجام دادند و با ادامه آن در سال ۱۹۷۲ نیز یک سلسله تحقیقات علمی از طرف انستیتوت زولوژی آلمانی عاوم و موزیم علوم شیتو دالیان صورت گرفت. هئیات علمی عبارت بودند از دولفسر زولوژیست، سه نفر نبات شناس، یک نفر بحر شناس، سه نفر حیولوژیست، یک نفر فلک



پرنده را دیدیم که باو نزدیک شد و شیتو موردتیک سر خود را بلند نموده آنرا صید نموده بلعید.

بمطابق تحقیقات ما درین جزیره تنها یک نوع از همین مار ها زندگی دارند که عبارت از شیتو موردتیک است در سالهای ۳۰ در آن جزیره کشتی کسالی که در جزیره بوقوع پیوست در چهل سال اخیر شیتو موردتیک در سوراخ های پنهان شدند و ازین سبب خطرناکترین مرحله حیات را تهدید میکرد که برای حفظ ماتقدم از احیاء لازم کار میکردیم.

وقتی ما مطمئن حاصل کردیم که تنها نوع شیتو موردتیک درین جزیره وجود دارد خیلی شادمان شدیم زیرا از نظر علم طب این نوع مار بزرگترین لروت طبی از نظر زهر آن

به حساب رفته و در تعدادی بعضی امراض و از جمله روحانیزم نتایج خوبی از آن بدست آمده است زهر مار و کبک زهر، بودریک ازین مار میشود و پوست مار با ارزش ترین واسطه دوائی محسوب میگردد.

میروم انی توکسیک که از زهر مار شیتو موردتیک تهیه میشود بهترین دوائی ضد مار گردی است.

این جزیره غیر مسکونی در حقیقت بهترین منبع و سر چشمه مواد خام طبی میباشد.

سرزمین شیتو موردتیک : جرادرین جزیره این طور تجمع مار شیتو موردتیک دیده میشود و در آن تحقیقاتی که به عمل آمد معلوم شد که اقلیم جزیره برای زندگی این نوع مار ها خیلی مساعد



است. جزیره دارای صخره های است که این صخره ها با آب و هوای مساعد و خاک نرم برای زندگی این نوع مارها نامین نموده است.

هوای این جزیره نسبتاً گرم است. گروه تحقیقاتی ما در تابستان وارد این جزیره شدند و ما احساس گرمای شدید نکردیم در عکس رطوبت و نمایی احساس نمودند نظریه سر اشیمی که از جنوب بطرف شرق دارد در موسم تابستان بارهای موسونی از طرف جنوب، طرف شرق وزیده و این بارها اقلیم را از وجود باد های سرد در صخره ها حفظ میکند و ازین سبب در زمستان و تابستان هوا نه گرم و نه سرد میباشد.

شیتو موردتیک ها عاداتاً در ماههای مارس از سوراخ ها بیرون میشوند و در ماههای جولای و اگست که حرارت تا ۴۹ درجه میرسد تنها از طرف صبح و شام بیرون می آیند و موسم خزان این مارها با شروع سردی از سوراخ ها خارج شده و به بر مرغ ها و غیره می پردازند البته در اوقاتی که هوا گرم باشد.

جذب کرد رنگ این مار سرخ خاکستری بود و شباهت زیادی به صخره بزرگی در زیر آن خوابیده بود. داشت و از آن سبب چندان از زیر آن سنگ فرق نمیشد همکارما که پیش از همه روان بود فوراً آنرا بااله که در دست داشت صید نمود مار گوشش داشت خود را راه همکار ما نزدیک نموده و با نیش خود زهر خطرناک خود را تزریق کند این مساریک متر طول داشت سر مثلثی نمایان با پوست سرخ خاکستری با جثمان از حدقه برآمده و دم باریک و تیزان منظره عجیبی داشت.

اینها تماماً مثل خصوصیت زهر خطرناک او بود یک برده گرام زهر این مار کفایت میکند تا شخص را تلف سازد.

مار نوع شیتو موردتیک نظر بر رنگ مخصوص جلد خود توافقی زیادی به محیط دور و پیش خود کرده میتواند وقتی به شاخه درختی خود را میچسباند قطعاً از رنگ شاخه فرق شده نمیتواند اگر شخص یا حیوانی باو نزدیک شود در آنصورت سر خود را بلند نموده و کبک زهر را آماده میسازد.



هیأت علمی ماسبارت بودند و نفر زولو جیست، ۳ نفر نبات شناس، یک نفر بحر شناس، ۳ نفر جیو لو جیست  
یک نفر فلم بردار، یک نفر مهندس نقشه کش، یک دکتر طب، یازده نفر دریانورد و یک دهقان سالخورده



این مار شباعت زیادی به صخره که در زیر آن خوابیده، دارد

می‌توانند نمی‌خورند بلکه تخم آنها را و چوپه  
های آنها را نیز می‌خوانند. یک روز مشاهده کردیم  
که چطور یک پرنده مار درازی را از زمین صید کرد و  
بعد از آنکه به مواجند شد آنرا به دریاینداخت  
این یکنوع انتقام گرفتن پرنده از شیتو مورد  
نیک بود.

علاوه از پرندگان وحشرات درین جزیره موشهای  
صحرائی نیز بوفرت وجود دارد که آنها نیز  
غذای شیتو مورد نیک را تشکیل می‌دهند  
کما چندین بار اسکلیت و پوست موشهای

صحرائی و خاریشت دریائی را نیز در نزدیک  
باین سوراخ های این مارها دیده ایم همه روزه  
بعد از ختم کار دریک گوشه جزیره بر می‌گشتم  
رفقای ما با دهقانان و مردمان سالخورده و با

تجربه که بعضا درین جزیره پانهاد و گشت و گذار  
کرده بودند صحبت میکردیم آنها برای ما

قصه های دلچسپی راجع به جزیره میگفتند و رهنمای  
مایر مردی بود که مارا درین کار تحقیقاتی ما  
زیاد رهنمای میکرد و از زبان این پیر مرد  
تاریخچه این جزیره را شنیدیم تحقیقات علمی  
مادرباره این جزیره خیلی موفقیت آمیز بود  
و ما معلومات زیادی درباره این جزیره جمع

آوردیم که در نتیجه یکی از اورگانهای  
علمی حفاظت این جزیره را متقبل شدند.

باشد پیدا میکند به مجردیکه شیتو مورد نیک  
را میبیند فوراً پائین آمده و بصورت فوری  
با چنگالهای خود آنرا صید نموده و فوراً  
در هوا پرواز میکند اما شیتو مورد نیک شکست  
نخورده بلکه چنگ تن به تن بین آنها آغاز گردیده  
و بالاخره اواز پرنده بگوش میرسد و پرنده  
بامار یکجا بزمین می‌افتد ما چندین اسکلیت  
پرندگان را بچشم سر مشاهده نمودیم که  
از هوا به زمین افتاد.

شیتو مورد نیک تنها پرندگان را که بسرواز



تحقیقات علمی ما درین جزیره خطر ناک مدتها ادامه یافت

مارا در آنجا تشکیل میدهند.

در برسه حصه جزیره با خاک نرم و مرطوب  
پوشیده شده است و وجود این شرایط زمینه را بر

روئیدن انواع مختلف نباتات مساعد  
ساخته و در قسمت های برهنه تپه های جزیره  
بشپا و علف های میروید که نوعیت آن از  
یکصدو شصت نوع نیز تجاوز میکند.

به گمان اغلب این جزیره گندام و قنسی  
جز منطقه محسوب میشده و بعد از آنکه از آن  
منطقه جدا گردیده، بحیث سر زمین شیتو  
مورد نیک درآمد.

مناسبت ها و ارتباط عجیب بین حیوانات  
شرایط طبیعی جزیره نه تنها برای شیتو مورد

نیک ها خیلی مساعد است بلکه برای بعضی  
حیوانات دیگر نیز از نظر تکثیر و تولید نسل  
تاثیر بسزائی دارد بته های انبوه گلپا و علف  
ها زمینه خوبی برای زندگی حشرات پرندگان  
و حیوانات درین جزیره می باشد

که تعداد آنها به هشتاد نوع میرسد.  
خاک نرم و مرطوب و صخره های بزرگ و رنگین

بهترین پناه گاه برای حیوانات شمرده میشود  
جزیره در مسیر پرواز پرندگان واقع بوده و

کثرت حشرات پرندگان را باین سو می‌کشاند  
در قسمت های مرتفع این صخره ها و بین تپه های  
انبوه پرندگان برای شان اشیانه ساخته و یا  
برای استراحت با تاجها پیدا برای موجودیت

خود نیک بار دیگر همیشه به مجادله بوده  
و با مناسبت عجیبی بر پا میدارند.

پرندگان لاشخور بالای جزیره با ارتفاع کم  
پرواز نموده و از هر قسمت جزیره غذای خود  
را می‌آورند چشم این پرندگان نیز بوده و از  
هوا جای را که شیتو مورد نیک وجود داشته



مار ها اکثراً بدرختان بالا شده  
و شاخه های آن خود را می چسپانیدند

بر ماهای نوامبر این مارها دوباره درین سوراخ  
ها داخل میشوند هر چند درین وقت ۲۰-۳۰  
درجه باشد درائی این تغییر درجه حرارت  
خاک نرم باقی مانده و مارها میتوانند در عمق  
یک متری زمین پناهی زندگی کنند این شرایط  
بمارهای شیتو مورد نیک موقع میدهد

که به خواب عمیق زمستانی فرو رفته و این خواب  
بوامدار او را برای تکثیر نسل آماده میسازد.  
این جزیره در بهار تحت تاثیر باد های جنوب

غربی، تابستان تحت تاثیر باد های جنوب  
شرق، در خزان تحت تاثیر باد های شمال غرب

و در موسم زمستان تحت تاثیر بادهای شمالی  
قرار دارد.

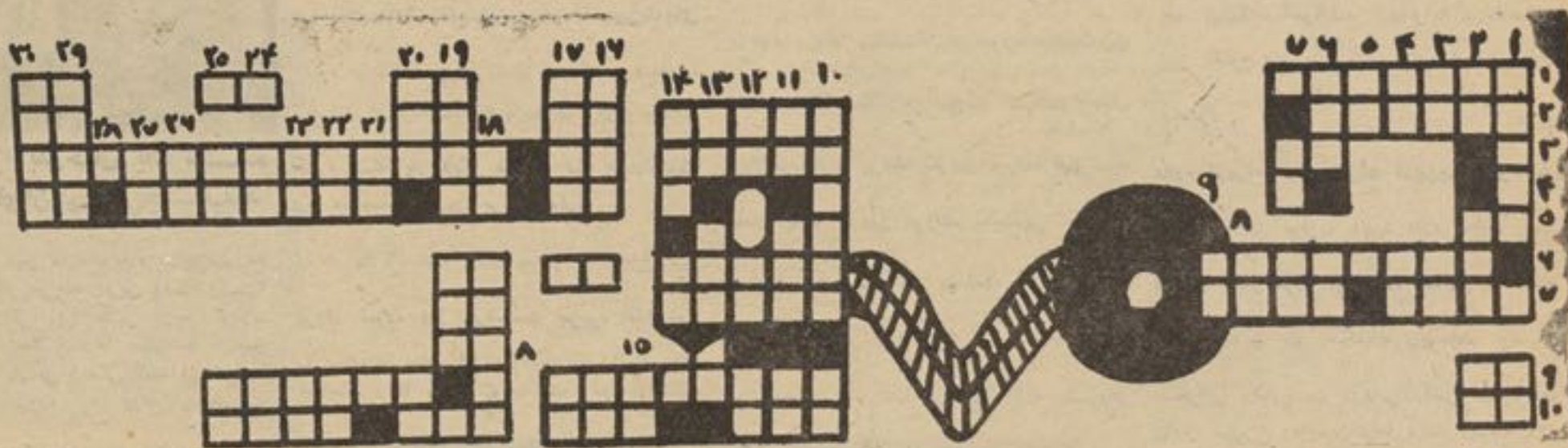
این بادهای در تمام موسم سال مواد غذایی طرف  
شیرینیت مارها را به جزیره نقل میدهد در بهار  
و خزان پرندگان مختلف باین جزیره قسراً  
می‌ایند و در همین ایام تغییر سمت حرکت

بادهای مشاهده میگردد مخصوصاً در ماه می  
که بادهای از جنوب به شرق وزیدن آغاز میکند  
بهترین جای برای فرود آمدن و استراحت  
پرندگان است. و هنگامی که در ماه دسامبر  
بادهای از جنوب به غرب میوزد پرندگان به قسمت  
مالی جنوب پرواز نموده و مهم ترین غذای مار

# سرگرمی مسابقه

## جدول کلمات متقاطع

- افقی:
- از بنادر معروف ارو پائی
  - غربی - کاخ بی پایان - از بیره ها -
  - یک نوع ریگ - ببرد پریده .
  - کاشف بمب اتم - فابریکه کام
  - تولید میکند دست عر بی - درد
  - بی پایان .
  - سعی - از اختراعات مارکونی
  - ایتالوی - شب بی پایان اما عر بی -
  - از تالیفات مشهور د کتر گوستاو
  - لوبون فرانسوی .
  - نقش - امر وز پنبه - از
  - ممالک افریقای - راه رفته نمی
  - تواند .
  - توله - از آنظر ف یک نوع
  - مرغ .
  - موسس اولین ریا ست
  - جمهوری در افغانستان عزیز - نوعی
- از نباتات اندازه عمر - خورده
- میشود .
- نورانی و روشن شده - یک
  - کلمه بی معنی .
  - شیرین است .
  - نمی شنود - شهکار معروف
  - ویکتور هو گو - نویسنده سپید
  - دندان .
  - در سر می روید - پایتخت
  - یکی از ممالک اروپائی - شور است .
  - نفس - نادان .
  - عمودی:
  - اسم مردانه - زیاد نیست .
  - مادر کلان پشتو - از ممالک
  - عربی - صورت .
  - راه و طریق - مه .
  - ضم - مرد بی پا
  - او
- زحمت و مشقت - درنده و وحشی
  - پردر پشتو - مایه حیا تی
  - مانند و مثل -
  - بعضی حیوانات دارند -
  - شا هنامه از او ست - خشکه
  - تکرار یک حرف - مهتا ب
  - عربی - یک در پشتو -
  - ند - امروز روز ندارد -
  - مر طوبت
  - تیم بی پا - مرو
  - اکنو پشتو - یک کلمه
  - بی معنی
  - واحد پول جا پان
  - مخترع تلسکوپ نجومی -
  - مادر در عربی .
  - از آثار ژان ژاک رو سو -
  - نصف نانک
- بدن - از میوه جات
  - درامان - نمک چنین است
  - کمک - نصف ساجق
  - ناب بی پا
  - مادر عربی - حرف نفی
  - عربی
  - اینهم سچ خوانده میشود -
  - از آن طرف
  - باغ پشتو - غزل بی سر -
  - قلب
  - تکرار یک حرف - علامت
  - نفی
  - یک ماه عیسوی
  - دروازه
  - ...
  - از باریدن ساخته شده
  - از پرندگان خوشخوان



طرح کننده: عبدالها دی عزیزی متعلم صنف یازدهم لیسه نجات

### اگر با ریاضی آشنا هستید

اگر با ریاضی آشنا هستید (مقصود ماریاضیات عالی نیست بلکه همین چهار عمل اصلی یعنی جمع، تفریق، ضرب و تقسیم است) با ملاحظه این دایره ها که هر کدام نماینده یک عدد است و با در نظر گرفتن علامات حسابی عددی را که هر دایره نماینده آنست پیدا نموده عملیات حسابی را روی آن انجام بدهید و نتیجه را برای ما بفرستید.

$\odot + \odot = \odot$   
 $\odot \times \odot = \odot$   
 $\odot - \odot = \odot$   
 $\odot \div \odot = \odot$



### آیا این شخص را می شناسید؟

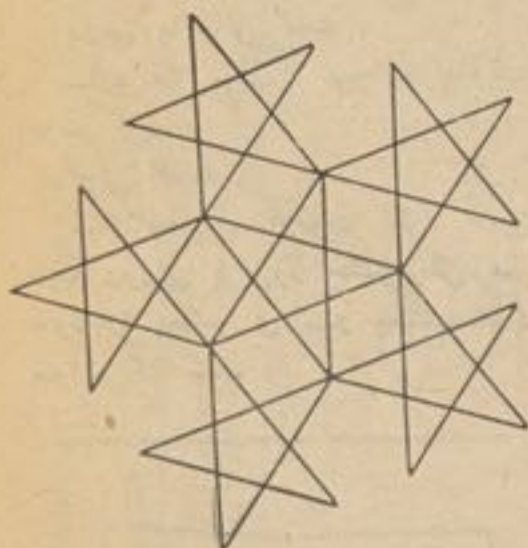
صاحب این عکس قسمت بیشتر شهرتی را که یافته است مر هو ن تبصره های سیاسی او در مهمترین مجلات امریکا و از آن جمله «نیوزویک» است ولی ما برای اینکه نشا نی دقتی از او داده باشیم یکی از کتابهای او را که شهرت جهانی یافته است یاد میکنیم و آن کتاب «فلسفه اجتماع» است . اگر به شناختن او مو فقت شدید لطفا برای ما هم بنویسید .

صفحه ۵۰

## کدام کشورها ؟



بادقت به این کلیشه نگاه کنید، در اینجا پنج تکت پستی را مشاهده میکنید که هر کدام آن مربوط به يك کشور جهان میباشد، اگر موفق به پیدا کردن این ممالک شدید نام آنها را برای ما هم بنویسید !



## با یک خط!

آیا می‌توانید بدون اینکه قلم را از روی کاغذ بردارید و یا از يك نقطه بیش از يك بار عبور کنید، این شکل را رسم نمایید؟ قبل از اینکه تعداد صحیح مثلث‌ها را حساب کنید!

## حل جدول شماره گذشته

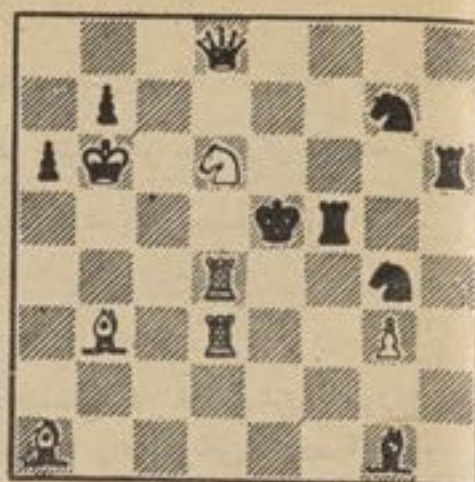
افقی :

- ۱- رئیس جمهور - ۲- ساربان
- ۳- اب- قمار-وس- ۴- درك - ۵- باب
- ۶- توری - ۷- کرتی - ۸- سر
- ۹- نن زن - ۱۰- شاکرد - ۱۱- قدم
- ۱۲- تیر - ۱۳- ای - ۱۴- شیکا - ۱۵- تر
- ۱۶- بکتیرا - ۱۷- لامارتین .

عمودی :

- ۱- رشادت - ۲- نقال - ۳- برومندی
- ۴- یس - ۵- کرانه - ۶- با - ۷- ساق
- ۸- شکم - ۹- جرمن - ۱۰- بیتا - ۱۱- مبار
- ۱۲- مکرر - ۱۳- هار - ۱۴- ایت - ۱۵- ون
- ۱۶- برسات - ۱۷- ای - ۱۸- واترگیت - ۱۹- کسبی
- ۲۰- درر .

## مساله شطرنج



درین مساله سفید بازی را شروع کرده در دو حرکت سیاه را مات میکند ترتیب حرکت مهره های سفید را برای ما بنویسید .

شعر در هم ریخته

برای آزمایش قوه شعر شناسی شما کلمات يك بیت مشهور را در اینجا در هم ریخته ایم بگو شید تا اصل شعر را پیدا کرده برای ما بفرستید :

به - رودی - دجله - گردد - بنادر - خشک - کوه - به - باران سالی - اگر - ستان

## این عکس چیست ؟



خوب به این عکس نگاه کنید آیا می‌توانید از آن چیزی بفهمید .

ایشم یکی از هم‌پیشه های هندی است ، اسم او را و اسم چهار پدهش را با ما بنویسید .



به کسانی که حداقل به چهار سوال این دو صفحه جواب درست بدهند به اساس قرعه يك سیت جراب اسپ نشان جایزه داده میشود .



شرکت صنعتی پلاستیکی کفش

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت ، زیبایی و دوام بر بوت های خارجی برتری کامل دارد و با خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید



HORSE BRAND SOCKS.

با پوشیدن جراب های زیبا و شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.

## آیا می‌توانید ؟



پارچه های که در زیر این کلیشه دیده میشود هر کدام از يك قسمت رسم بریده شده ، آیا می‌توانید هر قسمت را دوباره در جایش بگذارید ؟

# گدازگاه تبسم

## نکته

ترستان برنار میگوید .

علامت عشق بزرگ اینست که بعد از مدتی  
هم عاشق و هم معشوق فراموش کنند کدام یک  
اولتر گفته است دوست دارم .

## عاشق بیقرار

او هستی که از غمش خوردن و  
نوشیدن را فراموش کرده ای .

نه جانم ... مو ضوع ازینقرار

است که نامزد برای من پولی  
باقی نمی گذارد که چیزی بخورم و  
بنوشم .

مردی بدیدن دوست خود بخانه  
اش رفت دوستش گفت :

میدانی ... از روزی که من با  
این دختر نامزد شده ام نه چیزی  
میخورم و نه چیزی مینوشم .  
چرا .... آیا تا این حد عاشق



سبخنه زن عزیزم

## استراحت

دو دوست در جاده ای با هم  
تصادف کردند اولی گفت :

خبر داری که بالاخره محسن  
خان به آسایش و استراحت همیشه  
نایل شد .

دومی با تأثر گفت :  
اوه مناسفم ... بیچاره چه وقت  
فوت کرد .

اولی گفت :  
نه جانم ... او فوت نکرد همین  
دینه روزنی پریروز خوشویش عمر  
خود را بخشوی تو بخشید و  
جوانمرگ شد .

نوشته : جلال نورانی

فانتزی وطنی

## سو و تفاهم

مقابل خود دید گفت :

خیوت اس بچیم ؟

پسر میرزا شفتت بلید و صدا دار  
توسط پیشی نفس کشیده در ضمن خود را  
از زحمت پاک کردن بینی خلاص کرد و  
گفت :

سلام

چون بخاطر اینکه یکبار بعلت فراموش  
کردن سلام چند قفاق خورده بود با عجله  
سلام داد و گفت :

با بیم سلام گفت .... بعد از سلام گفت  
که .. ایته یک خط برتان نوشته کده . ظل  
کاغذ را که در میان دستا نش عرق کرد  
تر شده بود به میرزا نواز داد ، میرزا کاغذ  
را باز کرده بعد برای اینکه در روشنی  
بیشتر آنرا مطالعه کرده بتواند از دروازه  
بیرون شد زیرا راهروی دم دروازه کوچه  
تاریک بود . او مکتوب را چنین خواند .

«رفیق عزیز و بجان برابرم را سلام باد  
... برای جمله اهل و عیال از خدای متعال  
صحت و شادمانی تمامی تمام و آرزو دارم  
همگی تان لباس عافیت به تن داشته از  
معایب و مصائب در امان باشید .

عزیز بجان برابرم عرض اینست که به  
مبلغ پنجاه افغانی برای اجرای معامله ای  
ضرورت دارم اگر داشته باشی و بفرستی  
خوشحال میشوم .

میرزا نواز از پسر خرد سال میرزا  
شفتت پرسید :

بچیم چه گپ اس ... بابت پوله  
میکنه کودک جواب داد :

سه جم !!

میرزا نواز بفکر فرورفت او پسر دوست  
خود را بدرون خانه برده گفت :  
توصیر کوچان کا کا لباس بیوشم مه  
همارایت خانه تان میروم .

بعد خانم او خودش همراه پسر میرزا  
شفتت با پنجاه افغانی براه افتادند وقتی  
به آنجا رسیدند میرزا نواز گفت :

بیادر ... خدا شاهد حال اس که صرف  
همین پنجاه افغانی داشتم اگر زیان می  
داشتم ازت دریغ نمیکنم ولی ایره یگو که  
خیریت اس .. میرزا شفتت که حیران مانده  
بقیه در صفحه ۵۷

پدر خود را به غلام جان داد و غلام جان عینک  
های خود را بچشم گذاشته نامه را اینطور  
در دلش خواند .

«برادر بجان برابر و عزیز القدرم غلام جان  
بعد از عرض سلام امیدوارم برپا لپای  
شاهین عافیت سوار باشی و باعث تحریر  
اینکه بخاطر مساله ای به مبلغ پنجاه  
افغانی ضرورت دارم اگر بدست برادرزاده ات  
بفرستی ممنون میگردم .

وقتی که غلام جان نامه را خواند آهسی  
کشید و او پول نداشت اما نمیتوانست خوبی  
ها و کمالات های عبدالنواب جان را فراموش کند  
بنابراین قلم و کاغذ برداشته نامه  
نوشت و غلام حیدر پسر ده ساله خود را به  
جائی فرستاد . صبور پسر دوست خود را  
در خانه منتظر ساخته گفت :

جان کا کا خودم ندارم اما از یک دوست  
خود بر بابت پول خواستم انشاء الله  
میاره .

\*\*\*

میرزا شفتت نامه را از دست غلام حیدر  
پسر غلام جان گرفته آهسته در د لکش  
چنین خواند :

«دوست رفیق و مهربانم را خدا شو ...  
از آنجایی که مشکلی پیش آمده به مبلغ  
پنجاه افغانی اشد ضرورت پیدا نموده ام  
چون مانند اسمت به دوستان شفتت دارم  
امید است بدست برادر زاده ات مبلغ مذکور  
را بطور قرضه حسنه فرستاده ممنون سازی  
.... میرزا شفتت دست به پیشانی خود  
کشیده گفت :

جان کا کا ما خو پول ندارم اما تو بشی  
مه پیدا میکنم .

میرزا شفتت پسر خود را خواسته قلم  
و کاغذ طلبید و چیزی نوشت و بدست او  
داد .

\*\*\*

میرزا نواز بادستان ضعیف چرخ چاه و اناب داده  
یک سطل آب بیرون کشید بعد آفتابه را پر  
نموده خواست وضو بگیرد سدر همین اثنا  
صدای گویه در بلند شده او آفتابه را به  
زمین گذاشته بطرف در براه افتاد . دستش  
را بلند کرد و به تنبه در فشار داد و در  
رابطه کرد وقتی که پسر میرزا شفتت را

این واقعه هر چند عجیب و باور نکردنی  
مینماید . بهر حال چیزیست که واقع شده  
و من آنرا فعلا بشما حکایت میکنم سدر ضمن  
برایتان حوصله زیاد آرزو دارم .  
درین مساله مقصر اصلی قدوس بود  
زیرا او با بچه همسایه جنگ کرد و با سنگ  
سر او را شکست و خودش از خانه فرار کرد .  
معمولا در کوچه بین پدر ها و مادر های یعنی  
بین دو فامیل بر خورد ها و جنگ هایی که  
انرا آن سالها باقی میماند از نزاع های  
بچگانه ای آغاز میشود که بین دو طفل بخاطر  
یکدانه تشنه و یایک قلاج تار جر شده گدی  
بران در گرفته است .

عبدالنواب جان آدم حلیم و برد باری بود  
از نزاع های فامیلی خوشش نمی آمد و یگانه  
آرزویش این بود تا با همسایگان و اهل  
کوچه با صفا و صمیمیت زندگی کند پیرو جوان  
را سلام میداد و سلام اطفال خرد سال را  
و علیکم میگفت ، وقتی که بخانه آمد و فهمید  
که قدوس بچه سیزده ساله او سر بچه  
همسایه را با سنگ شکسته خیلی عصبانی  
و پریشان شد . از همین جهت به مادر و اولادها  
گفت :

صد دفعه بتو گفتم که ای جوانمرگ سر  
چک شده بی پدر مادریه نشان که بیرون بر  
آیه . البته قدوس هم پدر داشت و هم مادر  
ولی از عصبانیت زیاد پدرش او را بی پدر  
و مادر خطاب نمود .

مادر قدوس آهی کشید ، چون نمیخواست  
بیشتر شوهر خود را عصبانی بسازد حرفی  
نزد و قبول کرد که درین مساله ملامت  
است . عبدالنواب خان این طرف و آنطرف در  
بین اتاق قدم زده بعد پسردیگر خود را که  
نه ساله بود و صبور نام داشت خواسته  
گفت :

او بچه ... یک خط نوشته میکنم زود  
پرو پیش کا کا غلام جانت ، برت پول میته  
بیار . بعد کاغذی نوشت و پسر خود را به  
خانه غلام جان دوست صمیمی خود فرستاد .  
او از غلام جان پنجاه افغانی خواسته  
بود تا ذریعه آن دعوتی ترتیب داده فامیل  
همسایه را بخواند و از ایشان به خاطر  
واقعه ای که رخ داده معذرت بخواند .  
صبور طفل کوچک عبدالنواب خان نامه



وقتیکه خانم از خرید بر میگردد

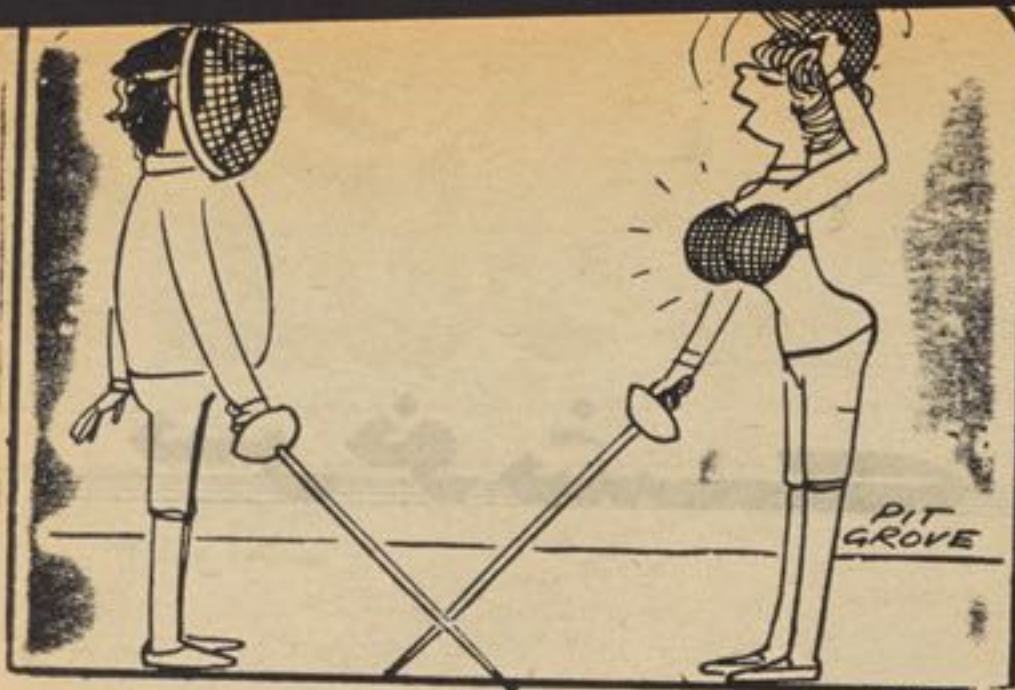
## مگر من نگفته بودم ؟

مردی در رستوران داد و قر یاد  
کرده مدیر رستوران را خواست  
و گفت :

خجالت نمی کشید که چنین  
تخم های گندیده و بو گر فته را  
نمیرو میکنید .

مدیر رستوران نگاهی به بشقاب  
انداخته گفت :

بلی حق با شما ست ... من  
این آشپز احمق را گفته بو دم ازین  
نوع تخم های دیر مانده در سایر  
غذاها استفاده کند . ولی او آنرا  
نمیرو پخته .



بدون شرح



- جوانمرد ها... چراخته میکنند -

فانتیژی خارجی

نوشته: سیلوی سلا ودف  
ترجمه: غالمغالی

## آینه ساز



برتان مکتوب رسیده

### جشن تولد

مردی به دوست خود گفت :  
من باید پر و م و تر تیبات  
سالگره سی سالگی خود را برای  
فردا بگیرم..  
دوستش گفت :  
ساره ... چقدر به سالگره سی  
سالگی آشنایی دارم ... آخر هفت  
سال میشود که پشت سر هم زنم  
سالگره سی سالگی خود را بر گزار  
میکند.



بدون شرح

می تید شدید بدون اینکه احساس خجالت  
کند میتواند با آن زن صحبت نماید لذا  
پرسید :

معلوم میشود که شما در خانه غذا می  
نمی خورید .  
- بلی .. من .. هه .. امروز نخور استم  
در منزل غذا بخورم آخر میدانید ... درخانه  
خود را درین اواخر خوب احساس نمیکم  
... دلنگ می شوم

آئینه ساز با خود فکر کرد این زن یا  
یک بیوه تنها ست و یا تازه ازدواج کرده  
ولی میخواهد طلاق بگیرد . لذا با چرات  
بیشتر به چشمان زن دقیق شد زن زیبا هم  
با چشمان بزرگ خود بطرف او میدید -  
چشمان سیاه شفاف و مشتعل که طرف مقابل  
را بخوبی گرم می ساخت سدر عین حال درین  
چشمان آفتاب مانند ناراحتی ناشناخته ای  
خوانده میشد .

مرد تکانی بخود داد گفت :

- پس از قرار معلوم درخانه بشما خوش  
نمیگردد ... بلی؟ زن زیبا با تبسم ملایمی  
پاسخ داد :

- والله چه عرض کنم ... خانه مامم سرد  
است و هم دلنگ کننده .

آئینه ساز خاکستر سگرت خود را پف  
کرده از روی میز پایین انداخت و به ایسن  
وسيله علاقه خود را به زن جوان نشان داد  
و بعد صدا کرد :

- آتو ... دوتای دیگر هم بیار .

و آتو بازم دو گلاس آورده پیشروی آنها  
گذاشت و زیر لب هم غم کرد ولی حرفش  
فهمیده نشد .

آئینه ساز برای زن جوان و زیبا از کار  
خود گذشته خود بسیار گفت و پر حرفی  
کرد و بین خود ما باشد یگان لافهم زد زن  
جوان در آخر گپ هایش گفت :

- آئینه که شما آدم قوی و صحت مند ی  
هستید و این مطلب از هیکل و قیافه تان  
فهمیده میشود ..

او که من چقدر آدم های صحت مند و قوی  
را میبینم . باین تعریف ها آئینه ساز  
نزدیک بود بال کشیده پرواز کند - با خود  
میگفت : مثل اینکه بخت با من یاری کرده  
که باین لبت طناز آشنا شده ام . او با  
دست و پاچکی شروع کرد به مرتب کردن

بقیه در صفحه ۵۸

میدانی آنا .. امروز یک مرد که مزاحم در  
تلفون همراهی من پر خاش کرد ... هنوز  
هم سرم از گفتگو بالا درد میکند ...

او خوب فکر کن ... بمن میگوید استادیا  
بخانه ما زیرا یک شیشه پنجره شکسته  
است . حالا دیگر خودت فکر کن ... من باید  
بخانه آنها بروم ... مرا هنوز هم یک آئینه  
ساز عادی فکر میکند سدر حالیکه ما دستگاه  
داریم ... من هم آمر دستگاه ... من که  
نمی توانم خانه به خانه بروم و شیشه های آنها را در  
کلکین نصب کنم ...

و آنا برای اینکه اعصاب او را آرام ساخته  
باشد گفت :

- بلی نمی توانی ... خوب جوابش دادی .  
مرد گفت :

- نه برای او نگفتم ... فقط گوشه که را  
بروی تلفون گویدم ...

باز تاشور بخوری شکایت هم میکنند . و آنا  
پیشخدمت رستوران برای اینکه خود را از  
پرگونی و اونجات بدهد بطرف پیشخوان به  
راه افتاد و مرد گیلانش را سر کشید .  
درست موقعی که میخواست گیلان خالی  
را روی میز بگذارد دید که یک زن جوان  
و مقبول مقابل میزش ایستاده سذن با تبسم  
شیرینی گفت :

- اجازه میدهید نزدیک شما بنشینم ؟

- او آئینه خانم تشنگ ... چرانی ؟

زن جوان گفت :

- امروز هوا خیلی سرد است ... از همین  
سبب نزدیک شما آمدم ... آخر میز شما  
نزدیک بخاری قرار دارد .

- ساره بلی ... هوا سرد است ... هه  
... اگر یک گیلان کنیاک بنوشید ... درین  
سردی ... یعنی من میتوانم شما را بیک  
گیلاس ... دعوت کنم ... خانم با اشا ره  
سر رضایت خود را اعلام کرد . آمردستگاه  
شیشه سازی دیگر تامل را چانه لافست  
فورا پیشخدمت رستوران را صدا کرده دو  
گیلاس کنیاک سفارش داد .

لحظه بعد و آنا با نگاه های کنجکا و به  
میز آنها نزدیک شده گیلان ها را روی  
میز گذاشت . خانم جرعه ای از کنیاک نوشید  
ولی آمر دستگاه محتویات گیلان خود را  
با عجله در گلو خالی نمود . دفعته احساس  
کرد گرم شده و قلبش مانند آدم های عاشق

اودکان آئینه سازی خود را منحل ساخته  
شامل سازمان شیشه سازی دولتی شده بود  
و بعلمت کمبود اشخاص فنی او را در پست  
امر شعبه شیشه سازی مقرر نموده بودند  
و او آخر ماه نوامبر هوا دفته خشک شد  
و همزمان با آن تلفون کردن مردم هم آغاز  
گردید - یکی میگفت :

پس چه وقت شیشه های کلکین مسا  
انداخته میشود ؟ دیگری یک نفس میخواست .  
با شیشه ها را برای شان ببرد . قهر مان  
و استان ما که اکنون آمر شعبه شیشه سازی  
شده در جواب همه میگفت :

لطفا شیشه ها و آئینه های خود را این  
جا بیاورید . از پس این جمله را تکرار  
کرده بود برایش عادت شده بود اگر کسی  
میگفت : خانم ما چطور میشود ؟ وی فوراً پاسخ  
میداد : آتو اینجا بیاورید ...

آپا اینکار امکان داشت ؟ طبیاً مردم یا  
بوی جنگ میکردند و یا سنگ قناعت به  
سینه زده دیگر تقاضایی نمیکردند . آن  
روز صبح مردی در تلفون از او میخواست  
کسی را بمنزلش بفرستد . زیرا در یکی  
از پنجره های خانه او باید آئینه نصب گردد .  
آمر دستگاه شیشه سازی با وی برخاست  
کرده گفت : امکان ندارد و چون طرف مقابل  
شیشه گی کرد گوشه که را محکم بروی تلفون  
گذاشت تا طرف مقابل هر قدر بخواهد بوی  
دشنام بدهد .

آنا پیشخدمت رستوران محله او را با  
تبسم همیشگی استقبال کرد زیرا وی در  
کورس هتل داری آموخته بود که باید از  
مشتریان بالبخند پذیرایی کند .

آمر دستگاه شیشه سازی هم از مشتریان  
همیشگی او بود . آنا کرکتر وعادات او را  
بخوبی میدانست . بعد از نوشیدن گیلان  
اول را فقط و آنا بعد و آتو سیم (آبجه)  
نوشید از نوشیدن گیلان پنجم وی ر  
"کیو ترم" خطاب می نمود . ولی اینبار دفعتاً  
آئینه ساز یک گیلان "دیل" با سگرت و  
گوگرد خواست . آنا رفته فرمایشش او را  
به پیش آورد و گفت :

- خیرت باشد ... امروز یک اندازه ناراحت  
میرسم ...

آئینه ساز با ناراحتی گفت :

- او که چقدر اینها شله و مزاحم هستند

مترجم و مرتب : قاسم صیقل

از منابع فرانسوی

در شماره گذشته خواندید :

«ایرین» دختر است که در شرکت عطر فروشی يك وكيل دعوی بنام زیو کار میکند وی اصرار دارد که کارش کسل کننده است و می گوید که ایستادن در پشت میز و بفروشن رسانیدن عطر او را ذله ساخته است او بعد از اینکه لژ «زیو» جدا میشود بخانه رفته و لحظه ای به یکی از همکاران خود شاکردی اش تلفون میکند .  
و گذشته هایش را بخاطر می آورد .  
و اینک بقیه داستان

## حسن خوشبخت

ای من خوشبخت هستم اما سوال من چیست  
پس من هستم ؟ من هم قطعاً



محبوب بودم ... چرا در دوستی ماسدی وجود دارد

از خانه خود با آنرا برخورد آورده ایم . اگر ما بگذریم  
رای تمام بقیه آزادی خود تقسیم کنیم



کجا خودم رفت ؟ ۴۳

در منزل در دراز منزل دختر جوان ...  
به امید دیدار " دانا "



باید بفرستد به امان خدا برای همیشه ۴۴

" خود ما در کارگاهی کوچکش کرد  
و تنها کسی که



من دو دوست هر دو بان خود را  
سراخ کردم و از دیرین شان  
بسیار خوشتر هستم ۴۵



بهتر خواهد بود که باز هم بگذریم سراخ  
کرده و به بینیم نه چیزی نگو ... همیشه از  
بگذریم خدا می گویم ۴۶

اودر قیل آینه ایستاده شد، بر چهره اش می بیند و مهربان  
را بجا می آورد.



به سیفون نزدیک می شود. بی نور! این در را برایش می گویم



اما اودر تکیه کرد و زن را  
را اندازد. چشم نمی تواند که غم  
سیفون را دایره کند



زن من می دانستم که مرد آید چه دارد حسنه  
اما قطعا انتظار چنین چیزی را نداشتم



بی آنها با خوشحالی زیاد برقریه می کردیم  
اینکه خیلی فوق العاده است...



چرا باید همه چیز بر من پل ارتباطی بود؟  
با پول و ثروت می توان هر چیزی را حتی یک مرد

بی حسنه است، عزیزم! آینه یک شتری آمد



"و اما" از دین موریس بکرت می فته



بقیه دارد

# شناور...

- شنیده‌ام یکی از عملیات دکتر وانکادرا راشا سرپرست ازاد انجام داده اید .  
خندیده گفت :  
- ها... اصلا عملیه مذکور یعنی عملیه صندوق از اختراعات يك شعبه باز آلمانی است ولی وانکادرا باطر سرعت درانجام دادن عملیه مذکور مدال طلا گرفت من هم همان عملیه را انجام دادم به این تفاوت که حتی از وانکادرا هم سریعتر انجام دادم .  
گفتم :  
- ومدال گرفتی ....  
خندید و گفت :  
- نه من مدال طلا نگرفتم ... خوب دیگر نگرفتم ....  
شناور همانطور که به میز کارم تکیه داده بود گفت :  
- من فواد راهم دیدم فواد هم يك شعبه باز دیگر ترکی بود، او ادعا میکرد که در بین پنجاه و دو کشور جهان در شعبه باز مقام دوم را دارد. من هم بصورت شفاهی و هم بروی صفحه روزنامه انیس با او اعلان مسابقه دادم . ولی او حاضر نشد با من مسابقه بدهد .  
پرسیدم :  
- شناور .... دونفر شعبه باز چگونه با هم مسابقه میدهند ؟  
باز هم لیخندی زده گفت :  
- مسابقه هم میتواند در اجرای عملیات باشد و هم در قسمت معلومات ذهنی . بطور مثال دوشعبه باز در میدانی مقابل هم قرار گرفته و برابر چشمان داور و تماشاچیان هر دو بهترین و سریع ترین عملیات خود را اجرا میکنند آن وقت بخوبی واضح میگردد که کدامیک بیشتر مهارت دارد .  
سوال دیگری را که در مغزم ایجاد شده از اومی پرسم و او پاسخ میدهد :  
- بصورت دقیق من درین رشته استادی نداشته‌ام در فرا گرفتن این فن بیشتر به دماغم مدیونم .



شناور حین اجرای یکی از عملیات خود

# تسخیر ناپذیر

دارد. مردم کابل ولایات عملیات عجیب و شگفت انگیز اورادیده اند. من دفعتا بیاد دسته های اکروباتیک خارجی که گاهگاهی یونان ما می آیند افتادم . پرسیدم :  
- آیا شعبه بازی با عملیات اکروباتیک رابطه ای دارد ؟  
شناور پاسخ میدهد :  
- از نظر اینکه در هر تروپ اکروباتیک يك یا دونفر شعبه باز هم شامل است میتوان ارتباطی را میان این دورشته قبول کرد. چه هم شعبه بازی وهم اکروباتیک از نگاه نمایشی بودن و سرگرم ساختن بیننده و هم از لحاظ اینکه هر دو تعجب و تحسین بیننده و ابراز تحسین انسان را به شکلی می اندازد با هم ارتباط دارند ولی با آنهم شعبه بازی شعبه بازیست و اکروبات کسی است که عملیات اکروباتیک را اجرا میکند .  
يك اکروبات از سن کودکی تمرین میکند. یافتن موازنه چستی و چالاکي و تمرین مداوم کلید پیروزی اوست - اما شعبه بازی به تمرین های دیگری ضرورت دارد .  
- چون این دورشته بدوستی تفکیک نشده بعضا مربیانش شعبه باز اکروبات مینامند . دفعتا از شناور می پرسم :  
- شناور ... گمان نمیکند این اسم تو اسم بی معنایی باشد منظورم از کلمه شناور است ... خوب با آبیازی چطور ؟  
پاسخ میدهد :  
- بلی من آبیازی بودم و هستم و بظاهر همین علاقه ام و اگر خود خواهی نشود مهارت در آب بازی بچه ها اسمم را شناور گذاشتند . من به آبیازی عشق و علاقه مفرد دارم .  
دراول این احساسات بعدی شدید بود که چندین بار پیشنهاد کردم بگذارند در مسابقات ثقیل آبیازی دوبخیره مانش شرکت کنم علت خونگرمی و علاقه ام به مسابقات آبیازی این بود که تمرین زیاد داشتم و در حقیقت شناوری حرفه ام شده بود اگر شناوری را آدم خوب بیاموزد و به تخنیک آن بلد شود آنوقت با تمرین کم هم میتواند آبیاز خوبی شود .  
به شناور گفتم :  
- خوب حالا چه در نظر داری به همین رکود فعالیت های خود ادامه میدی یا اینکه ....  
حرفم را بریده میگوید :  
- من در هر موقعی حاضر به خدمت هستم چه در تدویر نمایشات و چه در تریه شامگردان حاضریم با مقام و یا موسسه ای که از من همکاری بخواهد همکاری کنم .  
میگویم :  
- معلوم میشود خسته شدی .... بیشتر از این ازت سوال نمیکم فقط اگر پیامی به خوانندگان مجله ....  
باز هم به تندی میگوید :  
- ها.... پیام دارم ... اولتر از همه جمهوریت جوان افغانستان را به تمام هموطنان خود تبریک میگویم و تالیا آمادگی خود را برای هر گونه خدمت به هموطنان اعلام میدارم .... از جا بلند میشود . چوبدستش را برداشته با من خداحافظی میکند .....  
توضیح : ما نظیر شایغلی محمد علی شناور را نشر کردیم و امیدواریم این گفتگوی جالب خوانندگان عزیز مجله را راضی ساخته باشد. باید بگویم مرجعی که شناور از آن شکایت داشت حالا هم باشده تفسیر نام و تقصیر شکل داده و تمام گرفتارن با آن موسسه مسر نبود . ولی اگر شخصی و یا موسسه گفتار شایغلی شناور را قابل جواب میداند ما حاضریم نظر آن موسسه را هم تقدیم خوانندگان عزیز مجله بنمائیم .

## پنج هنراز هفت هنر

آهنگسازان آن شهرت بزرگی بدست آورده اند. عدمای از موسیقی دانان پولند، بعد از سال ۱۹۵۵ توانسته اند جایزه مسای بزرگ موسیقی را بدست آورند. توجه میشود تا نمایش، ساز و موسیقی سطح عالی داشته باشد. آرکستر ای فلامو نیک وارسا و آرکسترای کبیر سمفونیک برادو و تلویزیون پولند در بسیاری کشورهای جهان سفر نمودند و آهنگساز ویلون نوازان، خوانندگان و سرایندگان پولند توانسته اند تا درستی هنری بسیاری کشور های جهان، هنر نما نسبی کنند.

**تئاتر :**

غناي موضوع و شکل های متعدد شخصیت سازی تئاتر معاصر پولند، مقام بلندی را در میراث هنرجهان بدست آورده است. در این جا دو عنصر باهم ترکیب شده اند. سنت دراز مدت تئاتری و طرح های همگانی. رقام، گویای غناي فرهنگ تئاتری پولند است. پولند ۹۶ تماشا خانه تئاتر داشته و در سال ۳۰ هزار تماشاچی را در خود گنجایش داده و در هر سال ۴۰۰ نمایش روی صحنه می آید. امروز هنر نمایش در برگیرنده اصل های و همه گونه ها تئاتر است. نمایش های جدید از سراسر جهان روی صحنه نمایش گذارده میشود و گاهی نمایش مذکور همزمان با کشور نمایش دهنده، روی صحنه می آید.

تغییرات و دیگر گونی های اجتماعی، وظیفه و هدف هنر دراماتیک را تعیین نمود. زمانی تئاتر محل خواص بود ولی امروز همه زبان هنری تئاتر آشنا می پیدا کرده اند به همین سبب رسیدن به این سامان وظیفه سنگینی را بر دوش گردانند هنر تیاتر در پولند می گذارد. اساسی ترین وظیفه تئاتر در اینجا آموزش فرهنگ بوده و آثار غول های تیاتر چون شکسپیر، مولیر، کلدونی، سلاواکی، فردا و خوف و غیره به نمایش گذارده میشود.

قابل یاد آوری است که تیاتر هم اکنون محل تجمع بهترین اندیشه های خلاقه است. شاعران معروف باتیاتر پیوند یافته اند. نقاشان چیره دست برای طرح تر بین های تیاتر آثار می آفرینند و بهترین نویسندگان و آهنگسازان پروانه وار گرد شمع تیاتر می چرخند. در بین نمایش نامه نویسندگان پولند چهره تاروز اوژو یک شاعر و درامه نویس سترک درخشش چشم گیر دارد. تمام آثار

تراژیدی جنگ، زمان سقوط وانقراض باوری های روانی ملیون ها انسان، سوال مسؤلیت اجتماعی و سال های دو باره سازی پس از جنگ، اساسی ترین عناصر جا ن مایه های ادبیات پولند را می سازد. این درد سر ها بصورت وسیع از طرف نویسندگان تحت بررسی قرار گرفته است.

ادبیات معاصر پولند آلتقد زنده و حرکی بوده که به سختی میتوان بران چوکات دسته بندی زد. ولی میتوان نام های بزرگی را ذکر کرد.

- ژرزی پوتر امنیت نشر نویسن و کلاو- شکرتم های ویا لیسیم کتونی .  
- ژان پارا وونو سکس، نقاش معروف  
- تارز بار نیکز نویسنده ناول های تاریخی .  
- ستفا سلاولم نویسنده داستان های علمی.  
هم اکنون فرهنگ پولند وارد یک مرحله جدید رشد اقتصادی و بلند رفتن سطح زندگی مردمان شده و با گذشت هر روز بر گنجینه غنی هنری آن افزوده میشود.

## ابوریحان البیرونی

### الجماهر فی معرفة الجواهر :

ابو ریحان بیرونی این اثر معروف خود را در زمینه معدنشناسی نوشته و متن عربی آن در سال ۱۳۵۵ هـ در حیدر آباد دکن از طرف جمعیت دائرة المعارف عثمانی بطبع رسیده و اخیراً بزبانهای زنده جهان ترجمه گردیده است. در تصحیح و مقایله کتاب دکتر سالم کرنگوی الهانی صرف اهتمام نموده و درین کار خود بر سه نسخه ای که در کتابخانه های جهان وجود دارد اتکا کرده است.

بیرونی این کتاب را در سنین پیری تألیف نموده و به مودود بن مسعود غزنوی (۴۴۴-۴۴۱ هـ) اهدا کرده است. بیرونی در تألیف کتاب از یکتفاده کتبی که در زمینه جواهر شناسی از ابوامحاق یعقوب السکندی و نصرالدینوری و کتاب منافع الاحجار از عطارد و برخی تألیفات ارسطو که نزدش وجود داشته و بطور عمده از تجارب و معلومات خویش و معدن شناسان و جواهر شناسان استفاده کرده است.

در مقدمه کتاب طی مباحث عالمانه ای راجع به طبیعت و کثرات انسان، پدیده های گوناگون طبیعی، خصائل عالی بشری و اخلاق انسانی، درباره نظافت بدن و روح درباره غرائز بشری، ضرورت انسان بمبادله اموال و احتیاج به دینه، هایی که در اعماق زمین خفته اند، ارزش و اهمیت فلزات نجیب و احجار کریه و موارد استفاده انسان از آنها بطور عمومی بحث میراند و سپس طی فصول بعدی کتاب از خواص طبیعی، بطرق استفاده و بهره برداری از جواهر، محل پیدا شدن احجار کریه و مواد معدن مهم و طرق استخراج آنها به تفصیل سخن میگوید و با استفاده از اشعار شاعران کلاسیک عرب و انکاء به تجارب خویش خواص آنها را بیان میدارد.

کتاب الجماهر بیرونی از نقطه نظر احتوای یک تعداد کلمات مربوط به السنه مختلف که در تعریف جواهر از آنها استفاده میکند، خود مجموعه لغوی قابل توجسی بشمار میرود که در نوع خود بی نظیر است. (۵۶)

و اینهم فهرستی از مهمترین کتب، رسالات و مقالات ابوریحان بیرونی که در رشته های مختلف علوم از خود یادگار گذاشته بود :

(۵۶) برای معلومات بیشتر رجوع شود به کتاب «الجماهر فی معرفة الجواهر» تألیف بیرونی طبع جمعیت دائرة المعارف عثمانی- حیدر آباد دکن ۱۳۵۵ هـ .

- ۱- کتاب مقالید علم السیئة وما یحدث فی بسطة الکرة .
- ۲- کتاب استیعاب وجوه الممكنة فی صنعة الاسطرلاب .
- ۳- کتاب الوساطة بین ابی الحسن الامرازی و الخوارزمی .
- ۴- کتاب جوامع الموجود لخاطر البیئود فی حساب التنجیم .
- ۵- کتاب اطوال البلاد وعروضها .
- ۶- آلات والعمل .
- ۷- الشعاع والقم .
- ۸- الحساب .
- ۹- الازمنة والاقوات .
- ۱۰- المذنبات والذوائب .
- ۱۱- کتاب تحقیق منازل القمر .
- ۱۲- عشر مقالات فی خواص المعادن والهندسة والطبیعة والفلك .
- ۱۳- التنجیم .
- ۱۴- کتاب دوائر السماوات فی الاسطرلاب .
- ۱۵- کتاب منازعة مجال الاسطرلاب .
- ۱۶- کتاب اصلاح شکل منوالاس .
- ۱۷- کتاب مواقع السم .
- ۱۸- کتاب مسائل مسائل الهندسية .
- ۱۹- کتاب کرية السماء .
- ۲۰- کتاب القسی الفلكية .
- ۲۱- کتاب الارشاد فی احکام النجوم .
- ۲۲- کتاب تکمیل زیج «عشر» بالملل و تهذیب اعماله فی الزلل .
- ۲۳- کتاب اختلاف الاقوال لاستخراج التحاویل .
- ۲۴- کتاب مفتاح السیئة .
- ۲۵- مقاله فی نقل خواص الشكل القطاع الی مایفنی عنه .
- ۲۶- کتاب فی تهذیب الاقوال فی تصحیح العرض والاطوال .
- ۲۷- مقاله فی تعیین البلد من العرض والطول کلاما .
- ۲۸- کتاب تهذیب الفصول الفرائی .
- ۲۹- مقاله فی اختلاف ذوی الفضل فی استخراج العرض والمیل .
- ۳۰- مقاله فی تصحیح الطول و العرض لمساکن المعمور من الارض .
- ۳۱- کتاب ایضاح الادلة علی کیفیة سمت القبلة .
- ۳۲- مقاله فی استخراج قدر الارض برصد انحطاط الاق من لیل الجبال .

## سوء تفاهم

دوست عزیزم که شما هم او را می شناسین به پول ضرورت داشت و به ما نامه نوشته که بود - چون خود م پول نداشتم به میرزا شفت جان نامه نوشته که ازش پول خواستم تا بر توای جان روان کنم . خانم میرزا نواز گفت :

- خو ... خی ایطور اس .. اما توای جان چرا پول خواسته ... حتما کدما مپیسی است .

خانم میرزا شفت هم تأیید کرد :  
- بخایم که سرشته بچه خود گرفته در ینوقت زن غلام جان وارد صحبت شد . گفت :

نی بابا همراه پنجصد افغانی کمی سرشته طوی یا شیرینی خوری ره خود میگیره . میرزا شفت حرف او را تریزید کرده گفت :  
- خود که ... حتما پول داره صرف پنجصد افغانی کمبود که :

بود ناچار اصل قضیه را بوی گفت - آنگاه زن میرزا نواز گفت :  
- ها .... بخایم که غلام جان دختر خود شیرینی میده که پول خواسته کوکو گل خانم میرزا شفت هم حرف او را تأیید کرد گفت :

- ها .. بخایم که همینطور اس .. خسی بخیزین که همگی ما همی پوله گرفته برشان ببریم و مبارک بایی بریم ...  
هر دو فامیل بطرف خانه غلام جان براه افتادند و قتیکه غلام جان در را بروی آنها گشود تعجب نمود بهر حال همه را به خانه دعوت کرده گفت - بفرا ماید ... خانه خود تان است .

و قتیکه او فهمید که دیگران در مورد او چه فکر کرده اند - گفت :  
- فی بابا مساله شیرینی دادن نیس ... اصل مطلب ایس که همی عبدالنواب جان

- وای .. وای ... از دست توس ..  
همطور اولاد بی تربیه باید هم باعث آبرو ریزی شوه .... اینالی جواب اینباره چه بتم ؟ شاید به پولیس هم شکایت کرده باشن ...

تازه وارد ها وارد خانه شدند و توای جان را که عقب رخت خواب ها پنهان شده بود بیرون کشیده تبریک گفتند .

او که گیج شده بود با چشمان از حدقه برآمده به همه نگاه میکرد ..

- چی ... به بچه خود زن میتم ...  
مه ... هموقدوس جوانمردک بی پدر و مادری ... مه .. مه ..

منتی این سؤ تفاهم قدری مفید ثابت شد و همسایه که دید در خانه توای جان بیرونی است نخواست بطافه پسر خود شکایت کند.

« پایان »

# آینه ساز

سرویس خود موهای خود را شانه کرده  
نکتهای خود را درست نمود دفعتاً چیزی به  
فکرش گشت و از آن پرسید :  
شما در کجا زندگی میکنید ؟  
- در همین نزدیکی ها ...  
زن گیلان خود را آن آخر نوشیده با عشوه  
خاصی چشمان زیبا و افسونگر خود را چرخ  
داد و چشمتی زد آینه سازیک بارد یگر روی  
میز را پف کرده گفت :  
آیا امکان دارد ... هم ... خوب اولاً  
در همین جا غذا میخوریم و بعد ... چطور ؟  
- آوه نه ... اگر راست بگویم هیچ اشتیاق  
ندارم و نمی خواهم چیزی بخورم ... اما ما  
میتوانیم برویم ...  
- اینجا ؟  
- بخانه من ...  
- آخر شوهرتان ...  
- بفکر او نیاشید ... حالا او بخانه  
نمیست ...  
آینه ساز باخود میگفت : هرچه یادآباد  
بخانه اش میروم دیگر فرصتی بهتر از این  
کی دست خواهد داد ...

زن زیبا و جوان از دروازه آهارتمان  
داخل شد ساز عقبش آینه ساز هم بدو ن  
خانه رفت زن زیبا در حالیکه دست های  
خود را بهم می مالید گفت :  
- آوه ... چقدر گرمی را دوست دارم ...  
او با فشار شانه اش دروازه را محکم بست  
دروازه قفل شد ...  
زن آرام داد :  
- دائماً آرزو دارم درخانه گرم از مهمانان  
خود پذیرایی کنم ... ولی ... این ... آوه  
... یک صدا ...  
آینه ساز میخواست به او نزدیک شده او را  
در بغل بفشارد اما زن اندکی خود را به  
عقب کشیده انگشت روی لب گذاشت و او  
را به سکوت دعوت کرد - آهسته گفت :  
- مثل اینکه درآشپزخانه کسی است ...  
درینوقت صدای مردی از آشپزخانه به  
گوش شان رسید که میگفت :  
- مارو ... نهیستی ؟  
زن آهسته گفت :  
- آوه ... شوهرم ...  
آینه ساز که سخت ترسیده بود دست  
درجیبش برد - اتفاقاً شیشه بر خود را پیدا  
کرد و آنرا برای دفاع از خود از جیب بیرون

## حادثه در نیمه شب

این کامیابی و ظفر به اندازه برای او خوش  
آیند و دلچسپ کننده بود که نمونه از آنرا  
ساخت و این نمونه زیبا و قشنگ بود و از  
شکوه و ظفر خبر میداد ... در آن اطاقهای  
مواشی وجود داشت ... میناتور کاری، اطاقها  
گوساله های مقبول و باصفا و زغال سنگی که  
در آتش خانه میدرخشید به چشم میخورد. اطاق  
های آن توسط جوالهای متنوع مملو گردیده  
و جامه دانه در آن وجود داشت ... در چوکی  
و جایگاه مسافران چراغها و لامپ های ضخیم  
آویزان بود ... چوکی های مخصوص و حروف  
کوچک و برجسته روی آن نوشته شده بود ...  
برجسته ترین قسمت این مجموعه عبارت از یک  
قطار آهن مسافر پری بود که بنام نماینده  
شاهدخت سزخیستان یاد میگردد ... این قطار  
آهن به صفت مکرمل یک معجزه پاداشتن چراغ  
جلوی بزرگ طوری معلوم میگردد که برای  
همیشه جلاده سرداش را روشن و نورانی  
نگهدارد ...

(تاتام)

## ماست چیست

مواد هر کدام اثر حیاتی در زندگی  
و سلامتی ما دارد. باید گفت ماست  
از رشد و پیشرفت مکروب ها در  
روده نیز جلوگیری نموده و در درمان  
اسهال موثر است و دارای ویتامین  
ا، ب، و، پ نیز می باشد اگر  
میخواهید پیری زودرس، فشار خون  
و تصلب شرايين به سراغ شما  
نیاید ماست را هر روز باغذای میل  
کنید ...

«کبرا وردک»

بقیه از صفحه ۴۴

## آداب زندگی

خانه است ولی اگر قرار باشد هر  
چیزی را که او مرتب کرده شما تیت  
نمائید و او دوباره ناچار بمرتب  
کردن آن بشود این یک نارامی  
محض است. و اگر خدمتکار ندارید  
لازم نیست که بایستی نظمی خود کار  
دیگران را مشکلتر کنید بایستی هر  
کس کار خودش را انجام دهد و در  
زندگی بهتر آنست که هر فرد بانظم  
و ترتیب کار کند.

(نسرین وردک)

بقیه صفحه ۳۷

## آهنگ شب و روز

این کار قبلاً تر تیبانی گرفته ام و  
آمادگی های دیده ام و در بدل پولش  
خریده ام و تا این لحظه انتظار فرا  
رسیدن این موقع طلایی را که ناگزیر  
باید می رسید، داشته ام، و لسی  
نخواستهم آنرا بکسی اظهار دارم،  
زیرا این کار من شدیداً نیازمند  
دقت و احتیاط و بکار بستن هوشیاری  
و نیرنگ بوده است ...

آری، ازین چیزها حرفی هم بوی  
نکتم که در شبانگاه طولانی خواب  
بسرغام نیامد و سراسر شب را  
بایبذاری بروز آوردم و بیوسته در  
باره گذشته دور و امروز، در باره  
فردا و آینده می اندیشیدم، در  
حالیکه او غرق اندیشه در باره  
حبوبانی بود که فروخته و سودی  
سرسار از آن انتظار داشت، درباره  
هوسرانی های خویش و آرزو های  
برآورده نشده می اندیشید و این  
احلام شیرین او سراسر و جودش  
را بحر کات مناسبی که بخواستهایش  
توافق داشت و امید داشت و جملات  
پریده و کلمات گوناگونی متناسب  
با این حرکات بر زبانش جاری می  
گردید ... من این چیزها را می دیدم

## اظهار سپاسگزاری



از زحمات و رویه نیک شماغلی دوکتور  
محمد عظیم (رضازاده) معاون ریاست  
و متخصص گوش - گلو و بینی و زیر  
اکبرخان روغتون و دوکتور من  
عطیه (مختار زاده) راحله سر  
همشیره و عزیزه نر س که در  
تشخیص و عملیات موافقانه  
اینجانب سعی بلیغ نموده اند اظهار  
تشکر مینمایم و موفقیت مزیدشانرا  
در انجام وظیفه از بارگاه ایزدمتعال  
تمنا دارم. با احترام

(سید مطیع الله کارگر مطبعه  
دولتی و فامیل شان)

بقیه صفحه ۴۴

## اندک رنجها...

کار او را سرزنش نموده ناراحتی می  
کنید ؟  
حسارت متعادل نمک زندگی است و لسی  
حسادت افراطی شما رانه تنها ناراحتی  
عصبانی بلکه بدبین و شکاک می سازد. گیلان  
های زنان همیشه از شوهر ان ایست که  
چرا دیر بخانه می آیند. چرا به زنان شان  
توجه ندارند در حالیکه شوهر بیچاره در  
جبهی به خانه می آید که کار بیشتر کند  
زندگی مرفه تری برای زنش مهیا سازد ...  
زن معقول و فهمیده این نکات را در نظر  
نموده به شوهرش کمک می کند تا خستگی  
هایش رفع شود. معطسالم و راحتی برایش  
ایجاد میکند که رفع خستگی نماید  
اینکه محیط خانه را با نظافت و نور  
که شوهر از منزل گریزان شده دنبال خوش  
گذرانی عاو لایقی ها برود. بلی زن خوب  
مهربان و صمیمی خانه را به بهشت و زن  
خلق بد زبان و شکاک از خانه جبهی  
می آورد که غیر قابل تحمل است ...

و این کلمات را می شنیدیم و دلم بحال  
وی و بحال خودم میسوخت، بحال بیک  
وی از هر گذر حیات کوچک و محقری  
که خالی از هر نوع احساس ذوق ...  
وعاری از هر نوع شعور و تفکر ...  
عمیق بود و بحال خودم از هر گذر  
این حیات پر اضطرابی که ما لا مال  
از احساس های تند و اندیشه های  
عمیق و پر از حوادث و مصائب ...  
است ...

(باقی دارد)

ژوندون

# خانه فرشی

خانم گریمز با لحن ملایم گفت :

«این رهایشگاه را من هم دوست میدارم، ای وای بوری ، وای همین لحاظ تاجاییکه حوصله یادی میکرد ، قیمت آنرا بلند بدم باز یکطرف متسلی شوم وای چستی کسی تواند از شبکه هزاران دالر ، بان راه یابد...» دست میفرماید خانم ... گمان نکنم منزلی باین شمال ، پیش از ... زن معمر فریاد کشید :

«دیگر پس است ... من قبل بشما تصریح کردم که هیچ میل ندارم ساعات خوب زندگی خود را وقف جدال بشما کنم و برای ارزش بلند منزل منطبق بترشم . اگر قیمتی را که من میخواهم ، خیال پر داختم ندارید ، مودی بیستم زیاد روی آن بحث نمایید ...» اما ، خانم گریمز ، اجازه بدهید ...

«خدا حافظ آقای واتر بوری !» خانم پیر از جایش حرکت کرد و طوری وانمود ساخت که که گویا بصراحت میگوید : دیگر چرا نشسته اید ؟... ولسی مشتری هیچ تکان نخورد . وی خودش را جابجا کرد و گفت :

«یک لحظه صبر کنید ، خانم گریمز ... صرف یک لحظه کوتاه : گرچه میدانم که تسلیم شدن باین قیمت گزاف ، کار احقانه نیست ، ولی من میپذیرم ... بلی خانم ، من مرسوم هفتادو پنج هزار دالر در بدل این میبرکنم بپردازم ...»

زن سالخورده یک لحظه بسوی او دید. بعد سوال کرد :

«آیا نزد خود سنجشی کرده اید ؟ مطلب اینست که آیا این اقدام شما نتیجه یک فکر عمیق است و یا صرف احساساتی شده ؟»

«نه ، من تصمیم خود را گرفته ام . پول نقد کافی دارم . اگر شما بقول خود تان بایستاده اید ، من حاضریم ...»

خانم گریمز لبخندی زد . آهسته از جا

وایستاد و گفت : «ایمونا دالا دیگر یقینا سرد شده ... یک گلاس برایتان میآورم و بعد میخواهم مطالبی ب شما بگویم ...»

خانم پیر از این منزل شرح دهم ... در این شتری فریه قبل از آنکه ایمونا دالا را ببرد ، بهار دیگر عرقهای سر و گردن خود را با دستمال شیری رنگ پاک کرد . مایع زرد و سرد و شیرین همینکه از گلویش فرو رفت ، در دهان او جان تازه ای یافت . خانم گریمز دوباره خستگی و چوکی مپوارهای نشست و گفت :

«این عمارت که از سال ۱۸۰۲ باینطرف شکیلیت فامیل من شامل شده ، پانزده سال خوشتر از آن تاریخ اعمار شده است . باستانهای ل خوشترم «میشل» همه اعضای فامیل من در اتاق خواب بیکه بطبقه دوم عمارت ساخته شده ، تولد زن خانه اند ...»

بوجود باتانکه من از نظر تربیت با سایر اعضای فامیل تفاوت فاحشی نداشتم ، ولی خیالات و احساس نو پسندی و گرایش بظاهر بحال جدید تمدن ، فکر شفاخانه و زایشگاه و زایمان بحال بسیک جدید را در مغزم زنده ساخت ...»

پیر زن نگاهش را بسطح اتاق رها کرد و حقری پس از اندکی مکث ، افزود :

«... بالاخره ، بعد از تولد پسر (میشل) بمنزل برگشتم ... من میفهمیدم که منزل من در محله ساختمانهای مستحکم شهر نیست ، ولی هکندین دیگر برای من خیلی ناگوار آمد که تپکو مال را بر از آب یافتم ... از آن تاریخ به بعد ، تپکو برگز خشک نشد . آرون معتقد است که هایشهای عمده خوب پوش را نیز موریانه خورده ... من نمیدانم ... باوصف اینهمه گسرها و قاصص ، من این خانه را دوست میدارم ، بپذیرد ؟»

شماره ۲۱

واتر بوری اظهار کرد :

«بلی ، بلی ، خوب فهمیدم ...»

پیر زن بحرهایش ادامه داد :

«وقتی میشل نه سال داشت ، پدرش چشم از جهان پوشید . آنوقت شدیدا بمضيقه اقتصادی بودیم . علاوه برآنکه من از ناحیه دست دوزی عایدی بدست می آوردم ، قسما از پول تقاعد پدر متوفایم وسایل زندگی را تهیه میکردم . البته نمیشد اسمش را یک زندگی مرفه و سعادتمند گذاشت ، ولی بجهت حال مایوس نبودم ... میشل بعد از فراغ مدرسه از شهر کوچک ایوی کارنو علی رنم تمایل من - بیرون رفت . خوب ، میدانید ، بچه های این زمانه را نمیشود با پند و نصیحت و منطق پیروانه بسادگی پراهی کشید که خلاف مسیر ذوق و هیجانات این سن و سال است ...»

میشل بشهرهای بزرگ میان توده دوماظر بوقلمون غرق شد و اینکه او به چه کاری مشغول بود ، نمیدانم ... ولی او مرتباً بمن پول میفرستاد ...»

چشمان پیر زن پرآب شد و ادامه داد :

«نه سال تمام میشل را ندیدم ... البته تحملش مشکل است و مشکلتی از آن اینکه یکروز بغانه برگشت برای رفع یک مشکل خودش ...»

واتر بوری چیزی نمیگفت و تنها بطور ثابت بچشمان خانم گریمز میدید .

فروشنده پیر که در اندوه حکایت غم انگیزش فرو رفته بود ، مسلسل حرف میزد :

«من نمیدانستم مشکل پسر من تاجه حدی بزرگ است او دفعتاً در نیمه شب وارد منزل شد ، رنگش پریده و قیافه اش لاغر بنظر میرسید . یکس سفری سیاه رنگی با خود داشت وقتی می خواستم یکس را بردارم ، قریب بود با مشت بسینه ام بزنند ... بلی ، او میخواست مرا بزنند ، مادرش را ، کسی را که نه سال تمام در انتظارش بود ، کسی را که عصاره وجودش او را پرورده بود !»

خلاصه او را مانند زمان کودکی اش به بستر بردم ... و در طول شب آواز گریه اش بگوشم میرسید ... بلی ، او میگریست ، نمیدانستم چرا ؟»

روز دیگر از من خواهش کرد ، چند ساعت از منزل دور شوم و او را تنها بگذارم . اینکه چه منظوری دارد ، هیچ حرفی نزد ولی هنگامیکه در ساعات عصر همانروز بخانه برگشتم ، از یکس سیاه سفری پسر من اثری نبود ...»

چشمان مرد چاق که از بالای گیلان ایمونا دالا بسوی زن سالخورده میدید ، بزرگ شد :

«این دیگر چه معنی دارد ؟»

زن معمر با همان لحن بیشین جواب داد : «در آن وقت معنی آنرا ندانستم . ولی بعد بحادثه وحشتناکی پی بردم که سراپایم را مرتعش ساخت : آتش مرد ناشناسی بمنزل آمد و من اصلاً نفهمیدم او چگونه وارد شده است ؟ فقط وجود او را در اتاق میشل وقتی درک کردم که آواز آند و بصورت مغشوش بگوشم رسید . گوشم را بدر دوختم تا از ماجرا چیزی دستگیرم شود ... لااقل بفهمم که جگر گوشه ام به چه مشکلی مواجه شده است . اما من صرف فریاد ها و تهدید ها را شنیدم و بعد ...»

خانم گریمز خاموش شد و شانه هایش پایین افتاد . قطرات اشک از چشمانش فرو ریخت و بعد ادامه داد :

«... و در آخر صدای شلیک بگوشم رسید ، شلیک یک تفنگچه ... و همینکه باعجله وارد اتاق شدم ، پنجره اتاق خواب گشوده بود و از مرد ناشناس اثری دیده نمیشد ... و میشل ؟ ... او بروی زمین افتاده و مرده بود ... آواز چوکی مپوارهای بلند شد و لحظه ای بعد خانم گریمز گفت :

«این حادثه دو پنج سال قبل رخداد ، بلی پنجسال تمام درین اندوه بی پایان سوختم ... در آن لحظه غم انگیز بقدری ماتم زده بود که اصلاً ندانستم چه واقعه رخ داده است ، ولی پولیس ماجرا را پرایم حکایت کرد . ماجرائیکه در داتکیزتر از حادثه قتل پسر من بود . پولیس شرح داد که میشل با مرد ناشناسی ، به دستگیری هم مرتکب جنایتی شدند ، جنایت بزرگ و ودهشت انگیز ... و درین جنایت میشل و آن همدست ناشناس وی ، صدها هزار دالر را بسرقت بردند .»

میشل نوتهای بزرگ و میان یکس سیاه سفری میریزد و از محل حادثه فرار میکند او میخواهد از آن ثروت سرشار به تنهایی استفاده کند ... برای پنهان ساختن آنچه بسرقت برده بود ، محل مطمینی جزمی گاه منزل دور افتاده مادرش ، وجود نداشت میشل پولبازاردهمین عمارت قدیمی و شکست خورده مخفی مینماید ... در چه نقطه ای ؟ اینش را دیگر نمیدانم و تا امروز از آن اطلاعی ندارم ...»

زن سالخورده لحظه ای خاموش شد و بعد از سرفه مختصر افزود :

«وقتی مرد ناشناس همدست پسر من ختم جنایت سراسیمه بسراغ میشل می آید تا سهم خودش را بردارد ، می بیند از پولها اثری نیست . بین شان گفتگو میشود و بعد

۲۱۵ مخ پاتی ؟

## واک اوژواک

هر کلی کبیری او به یقین سرمدیلی شو چه نیکمرغی ز مونز به بر خه ده ، دملت دمدادی او معنوی ملا تپ او عملی همکا ریو به برکت به زمونز بولی عغه بسمانی ، اقتصا دی کمزورتیا او نیمکر تیایوی لیر ی شی چه همیشه ورسره لاس او گر یوان و

زمونز ولس دغه او سنی حال نیک فال نیولی او به رنبتیا چه طبیعی مساعدت هم دده نیک فال بنه مثال گر خیدلی دی ، مثلاً خه مو ده مخکنبی به ننگر هار کبنی دکر کروندی لپاره او به کمی وی او کروند کرداو بو دنشتوالی له کبله سخت به تشویش کبنی وو ، مکر دسرطان په (۲۷) نیته هلته داسی یوباران و شو چه دواره بی هم هواسره کره او هم د فصلونو او با غو نو دپاره کافی او به پیدا شو ، دغسی بارانو نه تر اوسه بوری خوخلی تکرار شوی دی چه دنیک فال بنه مثال حساب کدی شی به کند هار ، تگا و او نورو خایو کبنی دانارو ونی دو مره بارداری دی چه ددی طبیعی مساعدت خخه هر خوک وایی چه وگوری سمن کال زمونز فال خومره نیک او به زده پوری دی . مونز ددی نیک او بنه آغاز پراونه درسیدود پاره خوشبین خخه چه متیقن یودلوی خدای په مرسته او ددی خاوری دصالحو و گر دهنه ستری کیدونکو هلو خلو په اتکا د بولنی دیووالی او ورور گلوی په برکت دافغانستان دتاریخی افتخاراتو به استناد او دسپیخلی عقید ی اوارادت په رها کبنی مونز د هیواددغه بیرته پاتی کاروان داو سنی زمانی دگر نندی حرکت په سرعت سره دمقصد پراوته رسو .

دجمهوریت دلو مری ورخی په اولو شیبو کبنی می داد زره خبری د یوی ترانی په ژبه هم خرگند کری چه دچنگا بن (۲۶) و رخی په سهار کبنی دراد یونه خپور شودلته بیاهم داتکی ویل غواړم چه :

گوره (انتظاره) داوطن فدا کاری غواړی

کار غواړی زحمت غواړی ، ولس سره یاری غواړی

تولو وطنوالو لره دغه دی پیغام زمونز

دانشکلی نظاما زمونز ، دانوی نظام زمونز

صفحه ۵۹

از تبادل حرفهای دیک ، میشل راجابجا بقتل میرساند و خودش فرار میکند ...»

خانم گریمز نگاهش را از سطح اتاق پرمیگرد و بصورت واتر بوری میباید :

«... و ازین جهت من حاضر شدم خانه را بمرض فروش بگذارم و قیمت آنرا ۷۵ هزار دالر تعیین نمایم ... زیرا من میدانستم که بالاخره قاتل پسر من یکر و زاینجا می آید و حتی حاضر میشود این خانه را بقیمت خیلی گزاف هم باشد ، خریداری کند ، آخر او با خریداری این منزل به گنج پنهان دست می یابد ... من دیگر کاری نداشتم جز آنکه منتظر بمانم آن مرد ناشناس بسراغ منزل آید و برای یک زن ثروت و ثبات ، دو بدل یک عمارت فرسوده و شکست خورده هفتادو پنج هزار دالر بپردازد ...»

در لایان خانم گریمز تبسم مظفرانه ای موج میزد . واتر بوری گیلان خالی لیموناد را روی میز گذاشت ... رنگش پریده بود ، چشمانش دیگر نمیتوانست اشیای دور و پیش خود را به درستی تشخیص دهد . عرقهایش خشک شده بود و سرش بی اراده بایشو و آسو متمایل میشد ...»

وقتی یک گلاس پولیس از خلال در نمایان شد ، واتر بوری بی اراده از جا برخاست ، و به خانم گریمز گفت :

«عجب است ، لیموناد شما مزه تلخی داشت !!» (پایان)

## مردانیکه با حادثه...

کمی سکوت میکند و بعد اینطور میگوید:  
- یکروز صبح کمی ناوقت تراز خانم  
برآمدم، در سرویس ها بیروپارزید بود،  
ازجانبی یاران هم بهشت میباید، تکسی  
پیدا صدا کردم و از او پرسیدم که تا شهر  
مرا به چند میبرد تکسیران در جواب گفت  
که سوار شوم پروا ندارد، من هر چند اصرار  
کردم دیدم درپور با کلمات احترام آمیز کرایه  
اش را تعیین نمیکند و میگویند که هر چه  
دادم پروا ندارد، منم سوار تکسی شدم  
و از کارته چهار به مقابل وزارت مالیه آمدم  
در آنجا یک نوت پنجا افغانستانی برایش دادم  
به انتظار نشستم تا بقیه پولم را بیاورم بدهد،  
دیدم تکسیران به اصطلاح خپ خود را زده،  
کمی صبر کردم، دیدم درپور دلپس دادن  
پول را ندارد، آخر مجبور شدم به او بگویم  
من پول میدهم تا داشته باشم بیست افغانی  
آنها بردارید و بقیه را بدهید.

درین لحظه مرد آمد میبکشد و میگوید:  
آنروز پیش از (۲۰) دقیقه با تکسیران زبان  
زدم، ولی او بقیه پولم را پس نداد و گفت که  
کرایه اش درین روزیاری از پنجا افغانی  
کمتر نمیشود، اما جالب اینجاست که وقتی  
به اداره رفتم در آنجا هم غیور حاضر شده بودم...  
خوب این بود درد دل یک همشهری ما  
که از تکسی و تکسیران داشت تا لامجرای  
حمید تکسیران را برایتان قصه میکنم:  
صبح زود است... باد تنگی میوزد...  
مردی با عجله مقابل تکسی پی را میگردد و  
بعد زن جوانی را به مو تر سوار میکند، تکسی  
با سرعت بسوی شفاخانه در حرکت میگردد  
صدای تاله های زن جوان و گریه مرد همراهش  
دل راننده را آب میسازد، آهسته آهسته تاله  
های مریش خاموش میشود و دقیقه پی بعد  
دیگرا او هرگز صدایی بر نمی آید، آنکه  
است که فریاد مرد در آن صبح فضا را پر  
میکند، تکسیران مو تر را توقف میدهند...  
بعد آمدن هم از شدت تائو گریه بیخوش  
میشود و تکسیران میباید بایک بیخوش و  
یکبرده....

این پردگفته های حمیدالله تکسی را ن  
اومی افزاید: آنروز پیش از یکساعت  
بامرد و جسد زن به کوچه های محلی که  
آنها را به مو تر سوار کرده بودم گشتم تا  
منزل شان را پیدا کرده و اقارب آنها، مرد  
بیخوش و مرده زن را گرفتند... من نمیدانم  
که آن زن چه مرضی داشت که درین مو تر  
منبرده، اما بخدا تاروی که آن مو تر را  
داشتم یک لحظه هم حالت مرده و چهره  
غمزده شوهرش از برابر چشمم دور  
نمیشد بالاخره مو تر را فرو ختم و این تکسی  
را خریدم....

## زمین لرزید و...

شتافتند، آنها باین محل آمدند تا بچشم  
این حادثه عجیب را مشاهده نمایند.  
یک مرد هفتاد ساله ساکن نانوت که  
پیشه تگری باقی دارد حدوث شبیه چنین  
حادثه را چند سال پیش بغاظر آورد، و  
درست ساحه از زمین در همین قسمت باین  
لرزه فرو رفت اما هیچ رنگی آب از داخل  
آن مفاک فوران و تجمع نکرد.  
نظر به اعتقاد مردم تایلند نباید هر  
صفحه ۶۰

## آهسته تر بران

بشدت نسبت به بیشتر تعقیب میشود  
در آنجا باید رانندگان تکسی و  
موتر های سرویس که تحت اشتباه  
کمبود عضوی باشند در هر شش  
ماه مورد معاینه قرار میگیرند و در کمتر  
مونس معتقد است به تعداد اشخاص  
چهل ساله که دوا طلبانه فوراً  
های ترفیع خود را واپس میدهند  
بتدریج افزود میشود آنها مراجعه  
کرده میگویند: تصور میکنم که از  
عهده اینکار دگر برآمده نمی توانم  
وزارت پست قدر ل از روی تجارب  
ولایت پاور استنفا جهایی کرده  
است، کسانی که پیر تر از شصت  
ساله باشند همه ساله مورد  
معاینه قرار میگیرند علاوه مفتشین  
در اثنای رانندگی از راننده ها  
مراقبت میکنند و همیشه راپور می  
دهند.

در آلمان تقریباً از جمله پنجهزار  
راننده موتر های سرویس هیچ  
کدام معمر تر از شصت سال نمی  
باشد با اینهمه برای اطمینان خاطر  
از طرف داکتر در هر نیمه سال معاینه  
میشوند. معاینه زود آنها از لحاظ  
مالی اشکالی را پیش نمیکشد و اگر  
یک دراپور احساس نماید که قادر  
به ادامه کار نمیباشد در آنصورت  
برای چنین اشخاص رانندگی اکیدا  
قذفن است.

آنچه برای خدمات عامه مناسب  
است برای رانندگان موتر های  
سرویس هم اعتبار داده می شود.  
نظریه قانون فدرالی کسانی که  
باشند، حق رانندگی موتر های  
حد اقل بیست و سه سال داشته  
سرویس را دارند اما داکتر مو نش  
معتقد است که حداکثر سن را هم باید  
قید کنند اما مقامات ترا فیک می  
هستند که کسی درین باره تاکنون  
فکری نکرده بود.

حادثه طبیعی در قبال خویش تالیسرات  
روانی و قدسی داشته باشد بناء بقیده آنان  
آبی که درین ساحه در داخل فرو رفته کی زمین  
تجمع کرده است مظهر تقدس  
این محل شده میتواند آب مذکور شفا  
دهنده و پاک است.  
مردم تایلند با سیل ها و طوفان طبیعی  
به قصد غسل و آب تنی درین حوضچه طبیعی  
میآیند. آنها از این آب بهیت آب چشمه شفا یا  
عوض دوا استفاده میکنند و طرفه اینکه  
اغلب خوشیا و ران تایلندی برای تبرک نیز  
مقداری از این آب را بخانه خود می برند  
اما با وجود اینها در میزان آب کاهش رونما  
نمیشود و حوضچه طبیعی همچنان مملو از  
آب است.

## بوژورا

شاید برآستی باکا نیلا ازدواج کند.  
میخواست بخانه گانیلا رفته بالای او حمله  
کند ویش را با ناخن های خود پاره نموده  
موهای سرش را بکشد و بعد او را بقتل برساند  
ولی دفعتاً بفکر می افتاد و آرام میشد. بدون  
اینکه چیغ بزند و دیوانگی کند همانطور  
می ایستاد و بفکر فرو میرفت. تقریباً اراده  
خود را از دست داده بود تصمیم می گرفت  
ولی اجرا نمیکرد، بعد کاری نمیکرد که اصلاً  
درباره آن تصمیم نگرفته و با اراده نموده.  
بادست های خود رویش را پوشانده گریه  
میکرد، اشک هایش سرازیر میشد، باخود  
فکر میکرد که چگونه این گانیلا خارجش اوست  
ولی گانیلا مالک عریض بود، ثروت مند بود  
و بایک زن گولی نمیتوانست مقایسه شود  
بوژورا چگونه میتوانست با او به رقابت  
برخیزد.

بوژورا باخود میگفت:  
- خوب... بگذار آندو باهم ازدواج کنند  
آنها برای هم دیگر ساخته شده اند... وقتی  
باهم ازدواج کردند خودم رفته برای شان  
مبارک باد میگویم. و برای شان را میگیرم...  
موهای طلایی گانیلا را نوازش میدهم و محبت  
او را جلب می نمایم، صرف برای اینکه مرا  
بگذارد بخانه اش بروم و دروازه خود را بروی  
من نبندد تا من بتوانم گاهیگاهی و لو ازدود  
واسیلجو را ببینم.  
او تمام شب تفوییده بود، خیال میکرد از  
کوچه صدای پای اسپها بگوش میرسد  
صبح وقتی که بیرون برآمد طفل خود را هم  
در پشتش بسته بود، مثل سایه قدم برمیداشت  
و نمیدانست بکجا میرود، صدای گریه ها بگوشش  
رسید، صدای گریه زن... مثل اینکه این  
صدا تمام قریه را فرا گرفته باشد، بوژورا  
بخود لرزید زیرا صدای گریه از طرف خانه  
واسیلجو بیشتر می آمد، او صدای گریه مادر  
او را تشخیص داد. انسانی که در اطراف خود  
میدید شروع کردند به چرخیدن، تمام بدتش  
میلرزید، به مشکل خود را تا خانه رساند  
و نزدیک کلین نشست، از بیرون مردم میگذشتند  
و باهم دیگر صحبت میکردند ولی او ازین  
نخواها چیزی نمی فهمید دفعتاً مثل اینکه  
در خواب می بیند آواز باب میندوا شنید که  
به معاون خود میگفت:

## درد دل جوانان

سکتگی در تحصیل از ش معذرت  
بخواهم اما او تمام حرفهای مرا  
نادیده گرفته و هنوز هم پافشاری  
میکند تا به این ازدواج که از نظر  
شخص خودم بکلی نامیمون است  
تن در دهم و تا حال صرف همینقدر  
توانستم که تنها مادرم را قانع بسازم  
اما از روزیکه مادرم به اصطلاح با  
منست پدرم با او نیز سر ناساز  
گاری را گرفته و او را محکوم به  
تحریک من میسازد.

حالا که بی نهایت بیچاره شده ام  
این مطلب را بشما نوشتم که به  
نشر برسند تا پدرم با مطالعه آن و  
درک حقیقت موضوع و نقاط اساسی  
ازدواج در شرایط امروز ازین غمشم  
منصرف شده دیگر باعث درد سر  
خود، من و خانواده اش نگردد.

م. رحیم از کابل

- کارهای خداوند است پینو... کارهای  
خداوند است، هیچکس نمیداند که چه چیزی  
وجه سرنوشتی در انتظار اوست... اجل هم  
عجب چیزی است... انسان مثل ماشین است  
یک روز می شکند و از کار پازمی ماند... این  
بین واسیلجو چگونه رفت... او نه...  
اسپ هایش ماند... اسپ او را با کلاهش  
آوردند... او را در دیراوانا بقتل رساندند  
کار های خداوند است پسر.

بوژورا حرف های او را شنید... دفای  
چند در همان حال باقی مانده بود، بعد از کوتاه  
ترین راه از قریه برآمد.  
اول بهار بودو بیابان نو سبز شده بود  
هنگام غروب بود و کوه سر خرنک بنظر  
میرسد. بوژورا راه فیروستان را در پیش  
گرفت، درجانی یک روشنی بنظرش رسید  
چون پیش رفت گانیلا را دید، او گریه نمیکرد  
لباس غزا بتن او بود. بوژورا نسبت بوی  
دردش نه احساس دلسوزی داشت و نه  
حسادت. دردی بزرگ را در اعماق قلب خود  
احساس میکرد، از کنار گانیلا گذشته به راه  
خود ادامه داد. مثل آن بود که کسی او را بدنیال  
خود میکشد. بعضی ها او را دیده بودند که باطل  
خود روان است. برای میرفت که بدریا جا  
منت می ماند اواز جنگل گذشت، کنار آن سنگ  
بزرگ که اطرافش را آب احاطه کرده بود  
رسید، آنجا مخزون و خموش نشست و زانوهایش  
را در بغل گرفت، او آید را تماشا میکرد، آب  
صاف و شفاف را، هوا بیشتر تا رنگ شد  
در برابر چشمان او تاریکی قرار داشت  
و سیاهی، چنین بنظر میرسید که به هیچ چیز  
فکر نمیکند، اوحشی صدای امواج را هم  
نمی شنید، یک وقت طفلش که در عقب او بود  
گریه کرد، او طفل خود را از روی سر و دلسوزی  
در بغلش فشرد، ناگهان سیل اشک از چشمان  
سیاه و زیبایش سرازیر شد. برای اولین بار  
بعد از اینکه به جوانی رسیده بود به آوازی که  
گریه کرد تاباشد که اندکی رنج خود را بافر  
ریختن اشک فراوان کم بسازد. تاریکی  
کم کم به روشنی مبدل شد. آب بنظرش روشن  
گردید. شفاف مثل آینه، در آن آسمان آبی  
رنگ و باره ابرهای سفیدش را دید، تصویری  
خود را میدید و در کنار تصویر خود او را هم دید  
او و واسیلجو بود...  
طرف او تبسم می نمود، بوژورا غرق تماشای  
تصاویری بود که در آب میدید، او هم خندید  
طرف تصویر نزدیک شد... به واسیلجو  
نزدیک شد... با زهم نزدیک و... و دیگر  
کسی او را ندید...

(پایان)



پروین توده کی  
وفات المناک مرحومه پروین جوان  
را به قلمش و به خصوص به برادر محترم  
سید رحمن توده کی جگتورن هوا...  
صمیم قلب تسلیت گفته روح آن مرحومه  
را شاد می خواهم.

هج نور  
ژوژورا

## حضرت ابو بکر صدیق

روز کو سفندان ابوبکر (رضی) میجرا نیدو  
از طرف شنب نزدیک غار برای شان شیر  
تنبیه میدید .

حضرت ابوبکر صدیق (رضی) در جنگ  
پدر اخذ و غنای صلح خدیجه خیر فتح مکه  
چنین طائف تبوک و غنچه الوداع اشتهر اک  
نموده از جمله نخستین کسانی بود که در  
مستاعدت مالی (غزوات) مبادرت میورزید  
چنانچه حضرت عمر رض میگوید پیغمبر  
اسلام مارا در جنگ تبوک به اعانه تشویق  
فرمودند و نصف مال خود را احضار کردیم  
و با خود گفتم که امروز از حضرت ابوبکر  
سبقت خواهم کرد در بر سر پیغمبر اسلام  
که گفتند آیا چیزی به ما ملیت گذاشتی ؟  
گفتم مانند آنرا حضرت ابوبکر (رضی) را  
دیدم که تمام دارائی خود را آورده پیغمبر  
اسلام گفتند که اما به متسو بیت چیسری  
گذاشتی . در جواب گفت که خدا و رسول لش  
را به اوشان گذاشتم و گفته رسول خدا  
واقعا بجا ست که فرمودند مال احدی مانند  
مال ابوبکر بمن نفع نرسانیده است . در  
مورد تواضع حضرت ابوبکر (رضی) میگویند  
که قبل از احراز مقام خلافت پیغمبر خود  
کوفسندان شانرا میدو شید و قتیکه بمقام  
خلافت رسید کتیق کی از قبیله گفت . خلا  
ابوبکر کو سفندان مارا نخواهد دو شید  
این خبر بسمع ابو بکر (رضی) رسید . گفت  
دروغ ابو بکر تغیری رخ نداده اکنون هم  
حاضر است که این کار واکند .

در باره احراز خلافت شان مینو یسند  
هنگامیکه حضرت پیغمبر اسلام وفات نمودند  
مسلمانان بخاطر انتخاب خلیفه اجتماع نموده  
بهم مشوره میکردند حضرت عمر (رضی) به  
یا خاست و بحضرت ابو بکر (رضی) گفت  
آیا پیغمبر اسلام ترا فرموده بودند که  
مارا امامت کنی ؟ پس تو خلیفه شایسته ای  
وما بتو بیعت میکنیم سپس دست بیعت دراز  
کردو دیگران نیز با پیروی از حضرت عمر  
(رضی) بیعت نمودند همان بود که حضرت  
ابوبکر بحیث اولین خلیفه اسلام انتخاب  
شدند و در نخستین بیانیه خود گفتند بعد از  
حمد و ثناء اینکه : مرا که نسبت بشما بهتر  
لیستم خلیفه انتخاب گردید اگر مرا در حق

## خوانندگان عزیز

دی پس این دختر را که همه چی  
خود را از دست داده است دوباره به شپ  
می آورد و در نقطه از موثر پایان کرده و به  
دست سر نوشتش سر نوشتی که و ی  
برایش آفریده است می سپارد و خود به  
عقب گل دیگری می رود تا از پیش بکند و  
پرورش نماید .

همسایه ام حکایت میکند که این جوانک  
برای وی گفته است که : این دختر سه  
چهار روز مرا سرگردان کرده و به خوشی  
خود با من آشنا نشد از همین سبب از زور  
کار گرفتم و سزایش را دادم .

خوب حالا شما بگوئید : آیا واقعا سزای  
دختر های پاک همین است آیا این دختر  
چه گناه داشت . البته ممکن است با پوشیدن  
لباس های تنگ . بدن نما و کوتاه رقصا  
های جلف و سبک و غرضه کردن آنها م هوس  
انگیز خود دل هوس خواه جوان را برین  
از اشتیاق نموده باشد ... ولی آیا این عمل  
دختر از گناه جوان کاسته می تواند پس  
مصنوعی نباشد که ما از آن دیروز حرف می  
زدیم کجا بود ؟ و یولیس چرا گذاشت حسی  
اگر واقعا نازده وی هم میبود در روی بازار  
سیلی بارانش نماید . حقیقت اینجا بود که  
دیروز قانون زور حکم می راند و یولیس هم  
در خدمت زور بود و صرف حرف زور رانی  
شیت نقدانم ... بدبختی کدام يك از اینها

## آخرین دیدار

جنگ در اطراف پنوم پن برمی آید که قوای  
طرفدار سپاهانوک برای آخرین پیکار جهت  
اشغالی کامل پنوم پن توتیبات میگیرد و این  
ترتیبات تا حد زیاد شبیه حمله به پرلیسن  
و آخرین روزهای جنگ جهانی دوم است با این  
وصف وحشت عظیم مردم شهر را فرا گرفته  
است زیرا آنها ازین هراس دارند که اگر  
ما ر شال لون نول به د فاع  
از ششسر بپس دازد و جنگ در  
کوچه ها و خیابان ها ادامه یابد تعداد کثیری از  
مردم تلف خواهند شد مخصوصا که در پس  
اواخر بر نفوس پنوم پن نیز افزوده شده و عده ای  
مردم از شهرهای اطراف به پایتخت و آورده اند  
عجالتا این شهر بیش از دویتم میلیون جمعیت  
دارد . عمال مارشال لون نول اکثریت نفس  
استفاده کرده و حتی در آخرین روزها خوراکی  
باب و سایر احتیاجات مردم را به بازار سیاه  
می فروشند و ازین راه نیز در آخرین روزها سرمایه  
هنگفتی بدست می آرند و بقول اکثر روز نامه  
نگاران حتی حقوق عساکری را که در مقابل  
قوای سپاهانوک جنگ می کنند نیز بچیب خود  
می کنند .

با این وصف وضع در پنوم خیلی وحشت  
انگیز است .

## آخرین تلاش !

آخرین تلاش مارشال لون نول نیز بی ثمر  
خواهد ماند .

زیرا وقتی بمباران امریکا قطع گردد و انگهی  
دیگر جلوه حمله سبیل آسای قوای سپاهانوک را  
نمیشود به آسانی گرفت و اکنون که فرجام  
این جنگ معلوم است بهتر آن است که  
امریکائیان حتی در آخرین روزها مستقیما با  
سپاهانوک داخل مذاکره گردند و بخاطر جان و مال  
بیش از دویتم میلیون نفوس پنوم پن از خونریزی  
درین شهر جلوگیری کنند .



دامتياز خوانند :

د مجلا تو نشراتی مو سسه

دموسسی رئیس :

سراج الدین و هاج «توخ»

تيلفون : ۲۳۸۳۴

مسؤول مدير :

حسين هدی

ددفتر تيلفون : ۲۶۸۴۹

دکور تيلفون ۳۱۶۵۱ (۳۳)

دچاپ مدير : طورانشاه شپيم

دارتباط او خبرنگارانو مدير :

روستا باختری

فوتو را پورتر : مصطفى و زوری

عکاس : محمد ظاهر يوسفزی

پته : انصاری واپ

داشتراك بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کبسی ۴۵۰ افغانی

حقیقت دیدید یاری کنید و اگر باطل دیدید  
مانع شوید آنکه مستحق است در نزد من  
قوی است و در تمامی امور از خداوند یاری  
میخواهم .

حضرت ابو بکر (رضی) در مقابله  
مدعیان دروغین نبوت مرتد ها و کوهی که از  
دادن زکات امتناع ورزید بودند مو قف  
ثابتی داشت چنانچه مدعیان نبوت اعلام جهات  
نمود و در باره زکات و اخلاص گران چپا د  
نمود و در اداره مانعین زکات و اخلاص گران چپا د  
ناتدبیر کامل در مقابل مرتد ها و متا  
نعمین زکات پیروز شد .  
همچنان حضرت ابو بکر (رضی) سیاه  
اسامه بن زید را که پیغمبر اسلام قبل از  
وفات شان جهت نشر اسلام تبیه میدیدند  
ولی اجل مهلت شان نداد تنظیم بخشید  
و قتیکه خلافت به ابوبکر (رضی) تعلق گرفت  
و با عزام سیاه امر داد و با اسامه جهت وداع  
در حالیکه اشاه ستو از و حضرت ابو بکر  
پیاده بود تا منزل سیاه رفت درین اثنا سیاه  
به حضرت ابوبکر (رضی) گفت ای خلیفه  
رسول خدا قسم به خدا که شما سوار خواهید  
شد و من پائین خواهم آمد

حضرت ابو بکر در جواب گفتند تو فرو د  
نخواهی آمد و من سوار نخواهم شدو آیا  
لازم نمی بینی که ما عتی یاهایم در راه  
خدا گرد آلود شود همچنان حضرت ابوبکر  
(رضی) بخاطر اظهار قوت اسلامی و حما یت  
آن از دشمنان به بلاد فارس و روم سیاه  
تبیه دید و بالا خره این خلیفه صادق و شجاع  
اسلام طبق گفته این اسحاق در روز جمعه  
هفتم ماه جفادی الاول ۱۳ قمری مطا یقی  
۲۳ اگست ۶۳۴ م بمعر ۶۳ سالگی بعد از  
خلافت دو سال و چند ماه چشم از جهان  
پوشید و نماز جنازه اش را حضرت عمر  
(رضی) امامت نمود .

حضرت ابو بکر (رضی) مرد متین و دارای  
اراده قوی بوده به پیروی از قرآن و سنت  
رسول خدا نمونه بزرگی میان مسلمانان  
محسوب میشوند .

حضرت ابو بکر (رضی) با وجود یکه با  
پیغمبر اسلام ملازمت زیاد داشت احادیث  
بسیاری جز ۴۲ حدیث متفق علیه بخاری  
و مسلم روایت ننموده است که امام بخاری  
۱۱۱ حدیث مسلم یکحدیث را بصورت انفرادی  
روایت کرده اند .

رفت رانگیز تر است از آن یکی که با نوشتن  
فصله بدبختی خود به اصطلاح دل خود را  
خالی کرده است و یا این یکی ممکن  
است پس از نشر شدن این سطور با خواندن  
جریان بدبختی خود یکبار دیگر غرق اشک  
می شود .

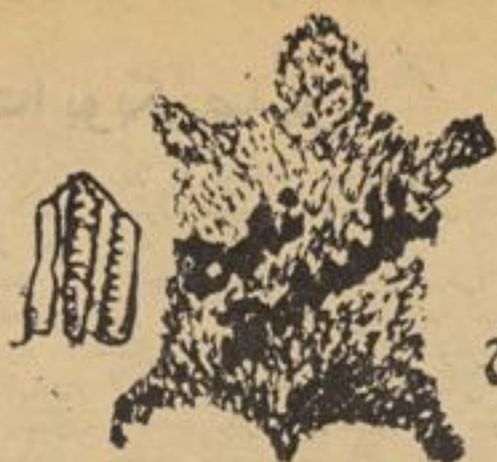
بلی هر دو همه چیز خود را از دست  
داده است منتشیر آن یکی فریب خورده و  
این یکی شکار روز شده است . و هر دو قابل  
ترحم است ولی دومی قابل ترحم تر است  
چنین نیست ؟

لیلی عزیز این قصه را من به خاطر  
تو نوشتم به خاطر تو که در سافوش رنج  
و بدبختی می لولی به خاطر آن نوشتم که  
تو آن را بخوانی و تسلی بیانی و بدانی که  
نظیر تو کسان دیگری هم هستند که به  
مراتب بدبختی تو از تواند .

لذا همانطور یکه وطن و مردم به  
زندگی باز گشتند . تو هم به زندگی باز  
گرد و دست اراده ات را بفشار و پیش برو  
.... و یقین کن که پیروز میشوی و سعادت  
را باز می یابی .

آخر درین اجتماع ماهه انسانها نیستند  
و همیشه راه سعادت برای انسان بسته نمی  
ماند .

ع.ک. «بغرا»



## شرکت سهامی صنعتی دري بارساخ

پوست کس ۳۲۷ منب بزرگ هدی - کابل - افغانستان

برای خدمت هموطنان و به منظور جلب بیشتر اسعار به کشور در سرطان سال ۱۳۴۹ شروع به فعالیت نموده است. شرکت سهامی صنعتی دري باز ساخ در ساحه های ذیل فعالیت مینماید:

چرم نیم پخته را بصورت (پیکل گوسفندی، بزی، و گاوی) و بلوی گوسفندی، بزی و گاوی تهیه میدارد. شرکت سهامی صنعتی دري باز ساخ پوست مویشی را پس از موی گیری و یک سلسله تغییرات با محلول های کیمیاوی آماده ساخته چرم پخته میسازد، تا به خارج به قیمت بیشتر به فروش برساند.

شرکت سهامی صنعتی دري باز ساخ، محصولات خود را به ممالک ذیل که عبارتند از، انگلستان، فرانسه، جرمنی، امریکا، لبنان، و از همه بیشتر به ایتالیا صادر مینماید.

شرکت سهامی صنعتی دري باز ساخ، افتخار دارد اینکه نسبت به گذشته که پوست های مویشی بصورت نادرست و خام به قیمت خیلی ناچیز بخارج فروخته میشد و به اقتصاد کشور لطمه شدید وارد میکرد. اما امروز خوشبختانه بصورت خوبتر و درست تر عرضه شده و بقیعت مناسب بفروش میرسد که این امر جهت جلب اسعار مفید است و هم از پیشم، پوست مویشی، جهت صنعت قالبین بافی استفاده به عمل می آید.



## یخچال فیلیپس، یخچال یخچال‌ها ست.

یخچال‌ها و دیپ‌فریزرهای فیلیپس یک دروازه‌ای و ۲ دروازه‌ای به ۲۱ مدل و ساینز  
های مختلف از ۹۰ لیتر تا ۵۵۰ لیتر، یخچال‌های فیلیپس قشنگ و بادوام  
و با آخرین تکنیک اتوماتیک و سیستمی  
یخچال‌های فیلیپس با گرانته ۵ سال



همیشه بهترین را داشته باشید و همیشه بهترین لوازم الکتریکی را فیلیپس میسازد.  
محصولات الکتریکی فیلیپس انواع لوازم فامیلی و انواع رادیو ها و کسیت  
ریکوردرها و غیره جهت آسایش و خوشی شما ،  
نمایندگی فیلیپس ، نمایشگاه فیلیپس ، و رکشاپ فیلیپس در خدمت شما.  
آدرس : ۳۰ محمد جانخان وات ، تیلفو نه‌ای ۲۵۴۸۴ - ۲۵۴۸۶ - ۲۸۸۰۴



طیارات بوئینگ جت د آریانا افغان هوایی  
شرکت مسافرین محترم خویش را به همه  
نقاط جهان می‌رساند. برای پرواز خویش از  
کمپنی هوایی ملی خویش استفاده کنید  
کلیه معلومات مزید لطفاً بلیغ شماره ۲-۲۴۷۳۱-۲۴۷۳۱-۲



# ARIANA AFGHAN AIRLINES

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)**  
**Ketabton.com: The Digital Library**